



سید رضی مؤلف نجم البلاغه

نوشته: علی دوانی

در آستانهٔ بازدهمین قرن هجرت پیامبر اکرم، حضرت محمد بن عبدالله
«ص»، تشکیل نخستین «جمهوری اسلامی» به رهبری «امام
خمینی» مبارک باد

بی هیچ تردید، قوت مکتبی انقلاب بود که این معجزهٔ تاریخ را پدید آورد.
خون مکتب، در رگهای امت جوشید و سیلی خروشان گشت، و همه نیروهای
طاغوتی، و استکبار جهانی، را از میان برداشت. آوای این پیروزی شگرف
در رواق تاریخ بیچید و اسلام را حیاتی تازه بخشید.

انقلابیون دلسوخته، پس از پیروزی، نخستین و ضروری ترین حرکت را،
انقلاب فرهنگی دانستند و بر آن پای فشردند تا جوهر انقلاب تبلور یابد و
به همه جهان بگسترند.

اینک، در بهار انقلاب فرهنگی، «هزارمین سال تألیف نهج البلاغه»
فراموشد کتابیکه، تجلیگاه عشق و شناخت، سیاست و انسانیت، حکومت
و عدالت، حماسه و حکمت، تربیت و عبادت، فصاحت و بلاغت... است. از
علی «ع»

کتابیکه، پس از «قرآن» فراتر از آن نتوان یافت.
کتابیکه، انقلابیون مسلمان راستین، پس از «کلام خدا» بیشترین اهمیت را،
از آن گرفتند و حکومت «عدل الهی» را پایه گذاری کردند.

و این هزاره را، بزرگداشتی بزرگ، سزاوار بود تا از رهگذر آن، فرهنگ
غنی اسلام، گسترش یابد و نسل تشنه گام گریخته از کویر فرهنگ فرنگ،
از چشمسار گمراهی «نهج البلاغه» سیراب گردد و در راستای معارف
والای «علوی» به حرکت درآید و آمان انقلاب فرهنگی را، تحقق بخشد.

«بنیاد نهج البلاغه»، که به رهنمود مستفکر بزرگ اسلامی، «شهید
مرتضی مطهری»، پایه گذاری شده است، افتخار یافته که به مناسبت
«هزارمین سال تألیف نهج البلاغه» گنگره‌ای ترتیب دهد و
اندیشمندان اسلام شناس، و عارفان به نهج البلاغه را، از درون و برون ایران
در «مسئله عالی شهید مطهری»، دعوت کند تا هر یک قرهای
ناسفته‌ای که از این کتاب به جنگ آورده‌اند، در دیدگاه شیفتگان علی «ع»
قرار دهند.

«بنیاد نهج البلاغه» بدینگونه سمره کوشهای آن عزیزان پسادیده را
منتشر می‌کند تا همگان بهره‌مند گردند.
«بنیاد نهج البلاغه» - تهران - صندوق پستی ۹۷۶۳۳

از انتشارات



۳

شماره: ۱۴۰ ریال

فسر رضی ۱۵۱



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



کنگره هزاره نهج البلاغه

۱۴۰۰ هـ ق - ۱۳۵۹ هـ ش

سید رضی

مؤلف نهج البلاغه

نوشتۀ: علی دوانی



بنیاد نهج البلاغه

● سید رضی مؤلف نهج البلاغه

● نوشته: علی دوانی

● ناشر: بنیاد نهج البلاغه

● چاپ اول: آبان ۱۳۵۹

● تیراژ: ده هزار نسخه

● چاپ و صحافی: شرکت افست سهامی عام

فهرست مطالب کتاب

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۱	پیشگفتار
۲	کتابهایی که در شرح حال سید رضی نوشته‌اند
۴	قرن چهارم هجری - عصر سید رضی
۵	خاندان سید رضی
۶	طاهر اوحد ذوالمناقب پدر سید رضی
۱۱	مادر دانشمند وی
۱۴	ناصر کبیر جد مادری او
۱۸	سید مرتضی برادر بزرگ وی
۲۳	سید رضی از ولادت تا وفات
۲۷	استادان سید رضی
۲۸	۱ - ابوسعید سیرافی
۲۸	۲ - ابوعلی فارسی
۲۹	۳ - ابوالفتح ابن جتی
۳۰	۴ - ابو عبدالله مرزبانی
۳۰	۵ - هارون بن موسی تلکبری
۳۱	۶ - شیخ مفید
۳۵	۷ - ابن نباته
۳۶	۸ - علی بن عیسی ربیعی
۳۶	۹ - ابواسحاق ابراهیم بن احمد طبری
۳۹	نگاهی به مقام علمی سید رضی
۴۱	قدرت قلمی وی
۴۳	جایگاه او در عالم شعر
۴۶	بزرگداشت سرباز گمنام
۴۷	با سرباز با نام و نشان چگونه رفتار می‌شود؟

صفحه	عنوان
۴۹	ویژه گی های شعر سید رضی
۵۱	شاعر اندیشمند
۵۳	همعصران سید رضی
۵۳	صاحب بن عباد
۵۶	ابوالحسن عمری
۵۷	ابوالعلاء معری
۵۸	ابن حجاج بغدادی
۶۰	ابواسحاق صابی
۶۲	شاپور بن اردشیر
۶۳	فخرالملک وزیر
۶۵	صفات برجسته و ملکات فاضله سید رضی
۶۹	سفرهای سید رضی
۷۰	مناصب سید رضی
۷۱	۱- نقابت
۷۳	۲- امارت حاج
۷۴	۳- نظارت دیوان مظالم
۷۷	سید رضی و خلیفه علوی مصر
۷۹	روح بزرگ سید رضی
۸۰	دانشمندان عامه درباره او چه گفته اند؟
۸۵	توضیحی از ما
۸۶	سید رضی در سخنان دانشمندان شیعه
۸۹	سید رضی و شیخ طوسی
۹۱	نگاهی به شیخ طوسی
۹۳	دارالعلم سید رضی
۹۵	شاگردان سید رضی
۹۶	مهیاردیلمی
۹۹	تالیفات سید رضی
۱۰۲	نهج البلاغه اثر جاویدان سید رضی
۱۰۳	سخن ابن خلکان
۱۰۴	گفتار ابن حجر عسقلانی

عنوان

صفحه

۱۰۵	توضیح علامه بحر العلوم
۱۰۵	نظر ابن تیمیه
۱۰۵	توضیح ما
۱۰۶	نظر علامه شهرستانی
۱۰۷	کسانی که پیش از سید رضی خطبه‌های نهج البلاغه را جمع‌آوری کرده‌اند
۱۰۹	توضیح محمد ابوالفضل دانشمند مصری
۱۰۹	سخنان ابن ابی‌الحدید در تأیید انتساب نهج البلاغه به امیرالمؤمنین علیه‌السلام
۱۱۱	نظر علامه شهرستانی
۱۱۲	سخن محدث نوری
۱۱۲	شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید
۱۱۳	نظر دکتر زکی مبارک
۱۱۴	سخنی درباره خطبه شفشقیه
۱۱۵	خدمتی که سید رضی با تدوین نهج البلاغه به ادبیات و لغت عربی و اخلاق نموده است
۱۱۶	دختر سید مرتضی نهج البلاغه را روایت می‌کند
۱۱۶	گفتار سید رضی در آغاز نهج البلاغه
۱۱۹	دانشمندان عامه و نهج البلاغه در یکصدساله اخیر
۱۲۰	نظر شیخ محمد عبده درباره نهج البلاغه
۱۲۳	گفتار علامه تهرانی پیرامون نهج البلاغه
۱۲۶	نهج البلاغه صبحی صالح و دیگران
۱۲۸	وفات سید رضی
۱۲۹	فرزند دانشمند سید رضی
۱۳۱	کتابهایی که در نگارش این کتاب مورد استفاده نویسنده بوده است

پیشگفتار

به مناسبت تشکیل کنگره هزاره نهج البلاغه در تهران مرکز جمهوری اسلامی ایران، از نویسندگان این سطور نیز خواسته شد که شرح حال و زندگانی سیدرضی مؤلف نهج البلاغه را به عهده گیرم، و آن را نگاشته و تقدیم کنگره کنم.

من با نداشتن فرصت کافی و حال و نشاط لازم برای انجام این کار مهم، روی علاقه دیرینم نسبت به شرح حال دانشمندان شیعه و مشعلداران علوم اهل بیت عصمت و طهارت، و خاندان جلیل نبوت علیهم السلام، و سابقه‌ای که در این کار دارم، پذیرفتم و قلم به دست گرفته، و اینک دورنمایی از زندگانی درخشان و پرافتخار سیدرضی این نابغه بزرگ و دانشمند عالیقدر را نوشته، و از لحاظ شما خوانندگان محترم می‌گذرانم، تا چه قبول افتد و چه در نظر آید. با این که خواهیم دید سیدرضی تألیفات گرانقدر دیگری هم داشته، و سرآمد شعرای عصر بلکه پیشوای شاعران دودمان ابوطالب بوده است، و از نام و نشان بلندی برخوردار می‌باشد، مع الوصف بیشتر شهرت وی در عصر ما به واسطه تألیف منیف او «نهج البلاغه» است که امسال درست هزار سال از عمر آن می‌گذرد. زیرا نهج البلاغه در سال ۴۰۰ هجری، شش سال قبل از وفات مؤلف عالیقدر آن سیدرضی، تألیف شده است.

به همین جهت به مناسبت حکم و موضوع، یعنی تشکیل کنگره هزاره نهج البلاغه، و این که شهرت عمده سیدرضی از تألیف نهج البلاغه سرچشمه گرفته است، ما نیز عنوان رساله خود را «سیدرضی مؤلف نهج البلاغه» قرار دادیم.

علی دوانی

ایران - تهران

فی‌العجدة ۱۴۰۰ - آبان ۱۳۵۹

کتابهایی که در شرح حال سید رضی نوشته‌اند

با این که سید رضی به عللی که خواهیم گفت اهل تظاهر و خودنمایی نبوده، و به واسطه غلبه جنبه شعریش، بیشتر به «شاعر» معروف شده تا یک دانشمند گران قدر اسلامی، و به همین جهت نیز کسی که یکی از آثارش «نهج البلاغه» است، در طول تاریخ درست شناخته نشده است، و به گفته دکتر زکی مبارک دانشمند مصری در شناسائی او شیعه و سنی کوتاهی نموده‌اند، مع الوصف باید دانست که علامه بزرگوار مرحوم شیخ آغا بزرگ تهرانی می‌نویسد: «کتابها درباره سید رضی تألیف شده است.»^۱

گذشته از کتابها که طی قرون گذشته درباره شخصیت سید رضی مؤلف نهج البلاغه تألیف شده و متأسفانه به دست ما نرسیده است، در نیم قرن گذشته گروهی از دانشمندان شیعه و سنی اقدام به نگارش بیوگرافی او نموده، و آثار پرارجی به یادگار گذاشته‌اند. مرحوم شیخ عبدالحسین حلی متوفی به سال ۱۳۷۵ هجری قمری، شرح حال مفصلی از سید رضی در مقدمه جزء پنجم تفسیر وی در ۱۱۲ صفحه نوشته و او را در بخش‌های مختلفی به بهترین وجه شناسانده است.^۲

قبل از وی نیز مرحوم شیخ محمدرضا کاشف الغطاء شرح حال مفصل او را به عنوان «الشریف الرضی» نگاشته، و در سال ۱۳۱۸ هم کتابی در ۱۳۵ صفحه به قطع وزیری به نام «کاخ دلاویز» به فارسی تألیف گردیده که با استفاده از منابع یاد شده و مأخذ اصلی تحریر یافته است.

همچنین کتاب دیگری به نام «الشریف الرضی» به قلم دکتر حسینعلی محفوظ دانشمند شیعه عراقی در بیروت در ۲۵۰ صفحه منتشر شده است، و نیز کتابی دیگر به نام «الشریف الرضی» توسط شیخ محمد هادی امینی نجفی فرزند ارشد علامه امینی مؤلف کتاب گرانقدر «الغدیر» تألیف گردیده که هنوز به طبع نرسیده ولی مرحوم علامه امینی خود به سال ۱۳۷۳ قمری در جلد ۴ الغدیر

۱ - مصنفی المقال فی مصنفی علم الرجال - ص ۴۰۵.

۲ - علامه امینی می‌نویسد: وی درباره تألیفات و محیط پرورش و تاریخ وفات سید رضی دچار اشتباه شده است.

از آن نام می‌برد^۳ سه کتاب هم به وسیله نویسندگان معاصر مصری درباره سیدرضی تألیف شده و انتشار یافته که لازم است از آنها نیز نام ببریم:

نخست کتاب «عبقریة الشریف الرضی» تألیف دکتر زکی مبارک استاد دانشگاه بغداد و قاهره، و دیگری «حیات الشریف الرضی» نوشته دکتر احسان عباس است.^۴

علامه امینی در القدير از کتاب دیگری توسط نویسنده‌ای مصری با اشاره یاد نموده و سخت بر وی تاخذه است که بر اثر تعصب و کوردلی در شناسائی سیدرضی چه رطب و یابسی بهم بافته و سخنان ناهنجاری گفته، و روی متعصبین قدیمی و غرض‌ورزی‌هایی را که در طول تاریخ برضد شیعه شده است، سفید کرده است.

از میان این کتابها فقط دو کتاب آن به نظر نویسنده این سطور رسیده است، یکی «عبقریة الشریف الرضی» دکتر زکی مبارک که به تفصیل از آن سخن می‌گوئیم، و دیگری «کاخ دلاویز» که از آن نام می‌بریم و گاهی مطلبی نقل می‌کنیم. ولی ما در نگارش این شرح حال اجمالی به منابع اصلی از قدیم‌ترین زمان‌ها تا عصر حاضر مراجعه نموده، و متأخذ سنی و شیعی را بررسی کرده است بنابراین آنچه می‌خوانید به شیوه ماست که یک قلم نگاشته‌ایم.

برای بعضی از خوانندگان فارسی زبان لازم به یادآوری است که جز دوسه کتاب از این متأخذ که از نام و مطلب آنها پیداست، بقیه همگی عربی است، و آنچه را ما نقل می‌کنیم ترجمه مطالب آنهاست، چنانکه بر اهل فضل پوشیده نیست. در عین حال باید اعتراف کنم چیزی که لایق شخصیت بزرگ سیدرضی باشد ننوشته‌ام، و متاعی با ارزش به بازار نیاورده‌ام. از این جهت از روح پرفروش سیدرضی مؤلف نهج البلاغه و دانشمندان صاحب نظر عذر می‌خواهم، والعذر عند کرام الناس مقبول.

۳ - آقای محمد هادی امینی در پاسخ نویسنده گفت: کتاب وی در حدود ۴۰۰ صفحه و به عربی است. جا دارد که آن را منتشر سازند.

۴ - غیر از کتاب اخیر بقیه را علامه امینی در ضمن شرح حال سیدرضی در القدير - ج ۴ ص ۱۸۲ نام می‌برد.

قرن چهارم هجری - عصر سید رضی

قبل از پرداختن به هر گونه بحثی باید خاطر نشان سازیم که سید رضی متولد در سال ۳۵۹ هجری قمری، و در گذشته ۴۰۶ هجری قمری، نامش «محمد» و کنیه اش «ابوالحسن»، دومین پسر دانشمند «حسین بن احمد» ملقب به «ظاهر ذوالمنقب»، و لقبش «رضی» یا «شریف رضی» است، و ما فارسی زبانان او را «سید رضی» می خوانیم. بنابراین سید رضی مؤلف نهج البلاغه در نیمه دوم قرن چهارم هجری دیده بدنیا گشوده، و تحصیل کرده و پرورش یافته و نبوغش شکوفا شده است. در آینده درباره قرن چهارم هجری یعنی عصر سید رضی، عصری که مؤلف نهج البلاغه در آن پرورش یافته و نزد استادان بزرگ و نامداری تحصیل کرده، تا نبوغش آشکار گشته، سخن خواهیم گفت. ولی در اینجا باید به طور اجمال یادآور شویم که قرن چهارم را باید عصر طلایی تاریخ اسلام نامید. عصری که دانشمندان بزرگ اسلام شیعی، سنی، زیدی، اسماعیلی و غیره و حتی دانشمندان غیر مسلمان در عراق و مصر و سوریه و ایران و دیگر نقاط جهان اسلام، سرگرم درس و بحث و تألیف و تصنیف و توسعه و تعمیم علوم و فنون اسلامی و معارف بشری بودند. در این عصر دانشمندان مذاهب اسلامی با کمال آزادی و بدون تعصب به تعلیم و تعلم و در کنار هم به مذاکره و بحث و بررسی مباحث علمی می پرداختند، و جوی به وجود آورده بودند که دانشمند پیرو مذاهب دیگر از قبیل مسیحی و یهودی و مجوسی، و صابئی، و حتی دانشمندان مادی نیز بدون در نظر گرفتن شخص و مذهب و ملت و عقیده و نیت به مبادله علوم و فنونی که داشتند، و فراگیری دانشهای اسلامی و غیر اسلامی از شعر و لغت و ادب و هیئت و نجوم و جبر و مقابله و حساب و هندسه گرفته، تافقه و اصول و فلسفه و منطق و کلام و تفسیر و حدیث و تاریخ و رجال و صرف و نحو و قرائت و طب و جغرافی و دیگر علوم و فنون مبادرت می ورزیدند. مرکز اجتماع این دانشمندان و محل پخش انوار این دانشها، و فرهنگهایی که آن همه در قرن چهارم هجری خدمت به جامعه اسلامی بلکه دنیای بشری کرده است، بغداد بود. بغداد مرکز بزرگ خلافت اسلامی، و فرمانروایان دانشمند و دانش پرور شیعی آل بویه.

چنانکه خواهیم دید سید رضی در چنین عصری متولد شده، و درس خوانده، و شعر گفته و دست به قلم برده و آن همه آثار گرانبهادر را در بغداد از خود به یادگار گذارده است.

خاندان سید رضی

خاندان سید رضی یکی از خاندان‌های بزرگ علمی و دینی و پارسای شیعه امامیه وابسته به دودمان پاک پیغمبر و سلاله امیر المؤمنین و فاطمه زهرا بانوی بانوان جهان صلوات الله علیهم اجمعین است. در خانواده او مردان و زنان دانشمند و بزرگوار بلندآوازه زیاد بوده‌اند. با این که او در نیمه دوم قرن چهارم هجری می‌زیسته مع الوصف از جانب پدر با پنج واسطه به حضرت موسی بن جعفر امام هفتم علیهما السلام نسبت می‌رساند. بدین گونه: «محمد بن حسین بن موسی بن محمد بن موسی بن ابراهیم مجاب فرزند بزرگوار امام موسی کاظم علیه السلام. او از جانب مادر نیز علوی است و مانند پدر به حضرت امام حسین (ع) منتهی می‌گردد. در حقیقت او از طرف پدر و مادر «حسینی» است. مادر وی فاطمه نواده ناصر کبیر است که با چهار واسطه به حضرت امام زین العابدین علیه السلام نسبت می‌رساند.

در باره نسب ناصر کبیر نظرها و روایات مختلف است. سیدمرتضی برادر بزرگ سید رضی که خواهیم شناخت در مقدمه کتاب «ناصریات» که شرح کتاب صدمسئله جدش ناصر کبیر است، می‌نویسد: «او جد مادری من است. مادرم فاطمه دختر ابو محمد حسین بن احمد بن حسن بن علی بن حسن بن علی بن عمر بن علی بن الحسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام است» بنابراین ما نظر سیدمرتضی را مقدم بر سایر نظرها و نقل‌ها می‌دانیم.

در باره نسب پدری وی هم گاهی در کتب تراجم کم‌و‌زیادی دیده می‌شود که باید در آینده متوجه آن بود. به‌طور خلاصه نیاکان سید رضی یا به تعبیر نویسندگان عرب زبان و مورخان «شریف رضی» از جانب پدر و مادر همانست که گفته شد. به توضیح یکی از نویسندگان معاصر هم توجه کنید که در سال ۱۳۱۸ شمسی در این باره تحقیق نموده و می‌نویسد: «بیشتر ارباب تراجم که کتابهای ایشان در دسترس نگارنده است، نسب شریف رضی را چنانکه نام برده شد ضبط کرده‌اند، مگر قاضی نورالله شوشتری در «مجالس المؤمنین» و شیخ یوسف بحرانی در لؤلؤة البحرين و مقدس کاظمی در «مشتربات» رجال که محمد بن موسی را از میان سلسله بیرون برده‌اند، و دور نیست که سهو قلم خود مؤلفین باشد، نه این که بازرسی کامل نموده و دانسته آن را

از وسط سلسله بیرون برده‌اند.

لکن ابن خلکان با همه مهارتی که در فن نسب‌شناسی و تاریخ رجال داشته تعجب است که پدر شریف رضی را به نام ذکر ننموده و به کنیت و لقب او اکتفا کرده است، و آنگاه گوید: «فرزند زین العابدین علی» و این گونه نسب‌نگاری میان نسّابین و ارباب تراجم معهود نیست، و از مثل ابن خلکان که گاهی تا بیست پشت نسب اشخاص را بالا برده بسی شگفت‌آور است.^۱ بساری شریف رضی به پنج واسطه به امام هفتم موسی بن جعفر می‌رسد. بدین سبب او را «موسوی» خوانند، و این پنج تن نیز که واسطه عقدند از اعظام سادات و افاخم نجباء و اشراف باشند.

اینست که می‌بینیم شریف رضی با چنان نسبی که مانند عمود صبح تابان است افتخار همی کند و به ایشان همی بالد. به خصوص وقتی به پیغمبر و امیر المؤمنین، رشته نسب خود را می‌رساند تو گوئی از فرط شوق و بالش در پوست نمی‌گنجد که شاخه آن درخت است، و میوه آن شاخ.^۲

طاهر اوحّد ذوالمناقب پدر سیّد رضی

ابو احمد حسین بن موسی ملقب به «طاهر اوحّد ذوالمناقب» پدر سید رضی از مفاخر دودمان پیغمبر و شخصیت بلند قدر عصر و مردی شریف و نجیب و با تدبیر و مورد احترام عام و خاص بود.

ثعالبی^۳ مؤلف کتاب مشهور «یتیمه‌الدهر» که شرح حال شعرا و ادبای عرب زبان معاصر خویش را با طرزی بدیع و ماهرانه نوشته، و خود هم عصر طاهر ذوالمناقب بوده است، در شرح حال سید رضی می‌نویسد: «پدران وی ابو احمد و ابو الحسن محمد بن عمر بن یحیی، در عراق مورد توجه عموم بودند. ابو احمد (پدر سید رضی) مدت‌ها منصب نقابت و رسیدگی به حال سادات دودمان ابوطالب، و همچنین مناصب نظارت دیوان مظالم، و سرپرستی حُجاج و زائران خانه خدا را (که همگی از مناصب مهم بود) به عهده داشت، سپس در سال ۳۸۰ هجری تمامی این مناصب را به فرزندش سید رضی محول کرد. سید رضی نیز در این باره قصیده‌ای سرود، و به پدرش تهنیت گفت، و از وی قدردانی کرد.»^۴

۱ - کاخ دلاویز ص ۶ - ابن خلکان نسب سید رضی را از حضرت موسی بن جعفر تا امیر المؤمنین نقل کرده است. شاید مؤلف کاخ دلاویز اشتباه کرده یا نسخه وی کمبود داشته است.

۲ - همان کتاب - ص ۷.

۳ - ابو منصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل نیشابوری، دانشمند و شاعر و ادیب و لغت‌دان مشهور و مؤلف کتابهای پراورش «یتیمه‌الدهر فی محاسن اهل العصر» و «فقه اللغة» و «سردالادب» و غیره در حدود سال ۴۲۹ هجری وفات یافت.

۴ - یتیمه‌الدهر - ج ۳ ص ۱۳۱.

ابن ابی الحدید معتزلی دانشمند دیگر معروف سنی در گذشته سال ۶۵۵ یا ۶۵۶ هـ که به تفصیل از وی سخن خواهیم گفت، و آن مرد بزرگ علم و ادب و تاریخ و کلام را به مناسبت شرحی که بر نهج البلاغه نوشته است خواهیم شناخت، در مقدمه جلد یکم شرح نهج البلاغه ضمن بیوگرافی مؤلف آن سیدرضی می نویسد: «پدرش نقیب^۵ ابواحمد، در دولت بنی عباس و دولت آل بویه، دارای مقامی بس بزرگ بود، و به «طاهر ذوالمناقب» ملقب گردید.

بهاءالدوله دیلمی او را «طاهر اوحد» می خواند (یعنی پاک سرشت یگانه) او پنج بار عهده دار منصب نقابت طالبیان شد، و در حالی که آن را به عهده داشت، و نایبنا شده بود، از دنیا رفت.

ابواحمد در سن ۹۷ سالگی وفات یافت. زیرا ولادتش سنه ۳۰۴ هجری بود، و در سال ۴۰۰ درگذشت. سیدرضی مدت عمر او را در قصیده ای که در مرثیه اش سرود، آورده است. نقیب ابواحمد نخست در خانه اش دفن شد، سپس جنازه او را به مشهد امام حسین علیه السلام (کربلا) منتقل ساختند. او میان خلفا و سلاطین آل بویه و امرای حمدانی سوریه و دیگران به قصد حل و فصل قضایای کشوری و میانجی گری، بارها به سفارت رفت.

اقداماتش همیشه موفقیت آمیز، و نقابتش با میمنت، و مردی با مهابت و بزرگ منش بود. دست به اصلاح کار مشکلی نزد جز این که آن را به انجام رسانید، و با سفارت نیکو، و همت عالی، و حسن تدبیر، و میانجی گریش به آن انتظام بخشید.

عضدالدوله دیلمی که کار او را مهم می دانست، و تحملش را برای خود خطرناک می پنداشت، هنگامی که وارد عراق شد، او را دستگیر ساخت و به قلعه فارس فرستاد. ابواحمد در قلعه فارس زندانی بود تا این که عضدالدوله درگذشت و پسرش شرفالدوله او را آزاد نمود، و با خود به بغداد آورد.

در توضیح یک جمله از سخن ابن ابی الحدید باید گفت طاهر ذوالمناقب چنانکه گفتیم تمام مناصب خود را به فرزندش سیدرضی واگذار کرد، هر چند باز هم آن را به عهده گرفت ولی تا آخر عمر آن را به عهده نداشت. عضدالدوله گذشته از طاهر ذوالمناقب، برادرش ابو عبدالله بن موسی، و محمد بن عمر علوی شخصیت بزرگ شیعه در کوفه، و ابو محمد قاضی القضاة بغداد، و ابونصر خوانسار را نیز در همان سال یعنی سنه ۳۶۹ دستگیر و به قلعه شیراز تبعید و در آنجا زندانی نمود و اموالشان را مصادره کرد.

۵ - معنی نقابت و تاریخچه آن را آنجا که از مناصب سیدرضی سخن به میان می آید شرح خواهیم داد. به طور مختصر نقیب یعنی سرپرست کلیه سادات دودمان ابوطالب.

۶ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی - چاپ مصر جلد اول صفحه ۳۱.

عضدالدوله پس از پنج سال سلطنت که بر سراسر قلمرو بنی عباس حکم می‌راند و خلیفه عباسی در دست او بازیچه‌ای بیش نبود، در سنه ۳۷۲ با همه اعمال بد و نیکش در سن ۴۷ سالگی درگذشت، و صمصام‌الدوله پسر وی به‌جای او نشست.

او نیز تا سال ۳۷۶ که بر سر کار بود، تبعیدیان را همچنان در بازداشت قلعه شیراز نگاه داشت، و چنانکه از ابن ابی‌الحدید نقل کردیم در سال مذکور شرف‌الدوله پسر دیگر عضدالدوله که حکمران کرمان بود، در راه خود به بغداد، پدر سیدرضی و سایر تبعیدیان را آزاد کرد و با خود به بغداد آورد، و برادرش صمصام‌الدوله را عزل و خود به‌جای او نشست. ابو‌الفرج ابن جوزی در آغاز حوادث سال ۳۶۹ تاریخ خود می‌نویسد: «از حوادث این سال بازداشت شریف ابو‌احمد حسین بن موسی موسوی در ماه صفر بود. او را به اتهامی واهی دستگیر ساختند.»^۷

باید دانست با این که عضدالدوله شیعه بود — شیعه زیدی یا امامیه — و می‌باید با بزرگان شیعه مدارا کند، ولی او و سایر سلاطین آل‌بویه و دیگر سلاطین و خلفا و امرا و پادشاهان و سیاستمداران، مصلحت کار خود را مقدم بر هر امر دیگری دانسته و می‌دانند از قدیم گفته‌اند الملک عقیم! مملکت داری همه چیز را در خود هضم می‌کند؛ و به قول معروف سیاست پدر و مادر ندارد. وقتی عضدالدوله درگذشت سیدرضی قصیده‌ای غرادر هجران پدر سرود و برای او به‌شیراز فرستاد. او که نوجوانی چهارده‌ساله بود چنان در این قصیده غم‌انگیز از فراق پدر می‌نالد که خواننده را به حال خود می‌گریاند، و دست نویسنده را از نگارش آن می‌لرزاند. سیدرضی، پدر عالیقدرش را بسیار دوست می‌داشت. در مدت هفت سالی که پدرش در زندان شیراز گرفتار بود، در فراق پدر آرامش نداشت، پیوسته می‌سوخت و می‌ساخت. چه اشکها که در فراق او از دیدگان فرو نریخت و چه انتظارها که از هجران پدر و سرپرست خود نکشید. تحقیق دکتر زکی مبارک مصری در اینجا جالبست که می‌گوید او جمعاً چهل قصیده درباره پدرش سرود. اولین قصیده او در سن نه‌سالگی یکسال پیش از بازداشت پدر بود که از قصائد زیبایی اوست. قصاید سیدرضی درباره پدرش طاهر ذوالمناقب به سه دسته تقسیم می‌شود: دسته اول در مدتی بود که پدرش در تبعید به سر می‌برد، و از رنج دوری پدر نالیده است. دسته دوم بعد از آزادی پدر و تبریک به او و برگشت دارائی او بود که توسط عضدالدوله مصادره گردید. دسته سوم قصائدی بود که در اعیاد خطاب به پدر عالیقدرش می‌سرود.

سیدرضی در ایامی که متولد شد و در گهواره بود، آشوبی میان دیلمیان و ترک‌ها در گرفت

که بغداد را دچار بزرگترین فجایع ساخت. به خصوص محله کرخ مورد هجوم واقع شد، و بیش از یک هفته در آتش می سوخت، و بسیاری از مردان و زنان در خانه ها و حمام ها طعمه حریق شدند! در این هنگام ابواحمد موسوی پدر سیدرضی پیشقدم گردید و عباس بن حسین وزیر بختیار دیلمی را ملاقات کرد، و فجایعی را که در محله کرخ روی داده بود به اطلاع او رسانید و به وی اعتراض کرد. وزیر هم خشمگین شد و او را از منصب نقابت که آن روز بزرگترین منصبی بود که اشراف^۸ به عهده داشتند، معزول ساخت.

دو سال بعد از این تاریخ یعنی سال ۳۶۳ بار دیگر فتنه و آشوبی بین ترک و دیلم در گرفت، خون ها ریخته شد و محله کرخ برای دومین بار دچار حریق گردید. در این گیرودار نیروی بازدارنده ای که وجود داشت ابواحمد موسوی بود که وزیر بختیار دیلمی او را از نقابت اشراف معزول ساخت.

در گرماگرم جنگهایی که در آن ایام میان بختیار و عضدالدوله دیلمی در گرفته بود، و گروهی طرف این و گروه دیگر جانب آن را داشتند، و مصائب و حوادث دردناک و اسفانگیزی به وجود آورد، ابواحمد موسوی از جانب بختیار که دو سال پیش او را از نقابت اشراف معزول کرده بود سفارت یافت تا درباره موضوعی که عضدالدوله آن را مناسب با مقام پادشاهان نمی دانست، با وی ملاقات و گفتگو کند.

پس از این واقعه بختیار کشته شد، و خلیفه عباسی «المطیع لله» توسط عضدالدوله عزل، و فرزندش «الطایع لله» به جای او نشست. عضدالدوله خود همه کاره بود، و چنان قدرتی یافت که هیچکس پیش از وی به آن نائل نگشت.

گویا در این هنگام عضدالدوله روی سابقه ارتباط ابواحمد با بختیار دیلمی دشمن او، از شخصیت و نفوذ وی بیمناک شد، و همین موجب گردید که او و برادرش ابو عبدالله را دستگیر ساخت، و به قلعه فارس تبعید نمود و املاکش را مصادره کرد. به نظر عضدالدوله این کار را بدان جهت معمول داشت، تا عبرتی برای سایر رؤسا باشد^۹.

باری پس آزادی طاهر ذوالمناقب و بازگشت به بغداد و دیدار خانواده اش، فرزند پرومندش سیدرضی که هفده ساله بود طی قصیده غرائی در تهنیت ورود پدر از جمله می گوید:

«این روزی است که دلها به دیدگان شادباش و مبارکباد می گویند.

۸- شریف و اشراف که ما از آن سخن به میان می آوریم، شخص یا اشخاصی است که دارای شرافت نسب بودند. مانند سادات و اولاد بیغمر، نه این که تصور شود به اصطلاح روزگار ما باشد که به غلط مالداران و متنفذین را اعیان و اشراف می گویند.

۹- عبقریة الشریف الرضی - دکتر محمد زکی مبارک - ص ۹۱ تا ۹۵.

پدر! تو به شهر بیگانگان رفتی، آری شیر هر جا که رود غریب است. هر چند پنجه مرگ دامان تو را نگرفت، لکن فراق و هجرانی بود که گیربیانها بر آن چاک گردید. روزگار زمام خود را به تو سپرد و فرمان تو را پذیرفت، لکن دوست عصیان ورزید و نافرمانی کرد.

تو در وقت رفتن ما را به صبر و شکیب دستور دادی، لکن صبر به سرعتی هر چه تمامتر از منزل دل رخت بر بست و برفت و باز نگردید! دشمنان تو بی خبرند از آن که هر گاه به پیشآمد تو شاد گردند بر عقل خود خندیده و خرد خود را کوتاه گرفته اند، و می دانم خردمند هرگز به این کار شادمان نگردد مگر حسود مغرور که ندانست روزگار بر او دیدبان است و اعمالش را می نگرد.

پدر جان! آمدنت همچون آمدن ابری است بر سرزمین خشکی که تشنه باران باشد^{۱۰}. طاهر ذوالمناقب مردی بخشنده و بلند نظر بود. به خصوص نسبت به سادات نیازمند مراعات بیشتری داشت. صاحب عمده الطالب از ابوالحسن عمری دانشمند نسابة هم عصر او که خواهیم شناخت نقل می کند که گفت: ابوالوفا محمد بن علی بن محمد ملقطه بصری معروف به ابن صوفی نقل می کرد که: ابوالقاسم علی بن محمد علوی تهی دست بود، و درآمدش کفاف مخارجش را نمی کرد. ناگزیر برای کسب روزی از بصره خارج شد.

در طی سفر با ابواحمد موسوی برخورد نمود. وقتی ابواحمد قیافه او را دید ناراحت گردید و از حالش جو یا شد. او گفت از علویان بصره است و به قصد تأمین روزی ناگزیر به مسافرت شده است. ابواحمد گفت: «تجارت و کسب روزی تو با ملاقات من تأمین است.»^{۱۱} باری چنانکه گفتیم طاهر اوحد ذوالمناقب (یعنی پاکزاد یگانه دارای افتخارات) در سال ۴۰۳ در بغداد درگذشت. فرزندش سیدرضی و دیگران او را مرثیه گفتند. و نیز ابوالعلائی معری در رثاء او قصیده ای بسیار عالی سرود.^{۱۲}

ابوالعلاء در مرثیه اش خطاب به پدر سیدرضی از جمله می گوید:

— دو ستاره در میان ما به یادگار گذاردی که نور آنها

— در بامداد و شامگاه همچنان می درخشد

— دو شخصیت بزرگ که با اوصاف عالی پرورش یافته اند

۱۰ — کاخ دلاویز — ص ۱۱.

۱۱ — عمده الطالب فی انساب آل ابیطالب — چاپ نجف اشرف — ص ۱۹۲

۱۲ — وفیات الاعیان — ج ۴ — ص ۴۴ تا ۴۸.

- و هر دو آراسته به بزرگواری و عفاف می باشند
- هر دو در فضیلت هموزن هم، و به هنگام بخشش
- چون باران رحمت می باشند، و دو ماهی هستند که در ظلمت ها تابانند
- هر دو از عظمت خاص برخوردارند، به طوری که اهل نجد^{۱۳} هرگاه
- اینان با شیوائی سخن بگویند، در مقابل آنها به چیزی گرفته نمی شوند.
- رضی و مرتضی با هم برابرند، و هر دو
- خطوط کلی عظمت و جلالت را منصفانه بین خود تقسیم کرده اند.

مادر دانشمند وی

مادر سیدرضی بانوئی علوی و همنام جدۀ اش فاطمه زهرا علیها سلام بوده است. فاطمه مادر سیدرضی دختر حسین بن احمد معروف به «داعی صغیر» نقیب طالبیان و نوادۀ ناصر کبیر است که خواهیم شناخت. فاطمه همسر طاهر اوحد ذوالمناقب بانوئی بزرگ و بزرگ زاد و دانشمند و با فضیلت بوده است. گویند شیخ مفید سرآمد فقهای شیعه، کتاب «احکام النساء» را به خاطر او تألیف کرده است. زیرا در آغاز آن نوشته است: «من از سیدۀ جلیله فاضله ادام الله اعزازها اطلاع یافتم که مایل به تدوین کتابیست مشتمل بر همه احکامی که مکلفین محتاج به آن هستند، و مخصوصاً زنان باید از آن آگاه باشند. او ادام الله توفیقها علاقه خود را برای تألیف این کتاب به من اطلاع داده است...»^{۱۴}

مورخان نوشته اند، و از جمله ابن ابی الحدید معتزلی در مقدمه شرح نهج البلاغه از دانشمند بزرگ و فقیه مشهور شیعه سید فخار موسوی حلی نقل می کند که شبی شیخ مفید در خواب دید حضرت فاطمه زهرا (ع) دختر گرامی پیغمبر (ص) دست امام حسن و امام حسین کودکان خود را گرفته و به نزد وی آورد و پس از سلام به شیخ، فرمود: این دو، پسران منند، به آنها علم فقه و احکام دینی بیاموز!

شیخ مفید پس از بیداری در شگفت ماند که این چه خوابی بود؟ فردای آن شب که شیخ مفید طبق معمول در مسجد «برائا» واقع در محله شیعه نشین بغداد «کُرخ» نشست، و شروع به تدریس کرد، ناگهان دید بانوئی با کمال وقار، در حالی که دست دو کودک خود را در دست دارد وارد شد و

۱۳ — اهل نجد مردمی از نقطه شرقی حجاز بودند، که در فصاحت و شیوائی سخن شهرت داشتند.

۱۴ — مستدرک وسائل — ج ۳ — ص ۵۱۶.

به شیخ سلام کرد و گفت: من همسر طاهر ذوالمناقب هستم، و این دو کودک فرزندان منند، آنها را نزد شما آورده‌ام تا علم فقه و احکام دینی را به آنها بیاموزی! شیخ بزرگوار و مرجع عالیقدر شیعه از آن خواب و این تعبیر در شگفت ماند و در دم گریست. سپس به احترام آن بانوی باوقار و دو کودک پاک سرشت او از جای برخاست، و به مادرشان سلام کرد، و خواب جالب خود را برای آنها نقل نمود. آنگاه با کمال اشتیاق و صفا و اخلاص، تعلیم و تربیت آنها را به عهده گرفت، و در ارتقای آنان به مدارج عالی علمی و عملی همت گماشت، تا آن که هر دو برادر از نوابغ بزرگ روزگار و علمای نامدار عصر به‌شمار آمدند^{۱۵}.

آن دو کودک علی (سید مرتضی) و محمد (سید رضی) فرزندان پاک سرشت طاهر ذوالمناقب بودند، که توسط مادرشان «فاطمه» نواده ناصر کبیر به شیخ مفید معرفی شدند، تا شیخ آنها را به شاگردی پذیرد و فقه و احکام دین به آنها بیاموزد راستی چه خوابی و چه حادثه‌ای، و چه نتیجه‌ای، و چه اشخاصی، و به نقل از چه کسانی؟!

باید به خاطر داشت که فاطمه مادر بزرگوار سید رضی خود بانوی علوی نژاد، و از سلاله حضرت فاطمه زهرا و همنام جدّه عالمقام خود بوده است، که این معنی نیز لطف دیگری به این داستان جالب و کم نظیر می‌دهد.

چنانکه قبلاً گفتیم پدر سید رضی در سال ۳۶۹ هجری که رضی دهساله بود، به دستور عضدالدوله دیلمی دستگیر و به فارس تبعید شد، و تا سال ۳۷۶ یعنی هفت سال در تبعید و دور از وطن و زن و فرزندانش به سر برد، و گفتیم که تمام دارائی وی هم مصادره شد. از شواهد و قرائن پیداست که آوردن سید مرتضی و رضی توسط مادرشان فاطمه نواده ناصر کبیر به نزد اعلم علمای شیعه برای آموختن علم فقه و احکام دین، پس از این تاریخ روی داده که شوهر این بانو در تبعید به سر می‌برده، و سرپرستی نداشته، و از هستی هم ساقط شده بود. زیرا اولاً علم فقه را معمولاً بعد از طی مقدمات صرف و نحو و آموزش قرآن مجید و علم قرائت و دیگر علوم مقدماتی می‌خوانند. ثانیاً تصریح شده که آنها کودک بوده‌اند، و ثالثاً اگر پدر آنها شخصیت بلندآوازه عصر، طاهر ذوالمناقب در بغداد می‌بود لزومی نداشت که مادر آنها بچه‌ها را نزد مرجع عصر بیاورد تا به آنها علم فقه بیاموزد. در این هفت سال دوری شوهر و ایام تهی دستی آن خاندان با مکتب، فاطمه مادر دانشمند و فاضله و با کفایت سید رضی، او و برادرش را برای تکمیل علوم دینی و نیل به کمال معنوی و طی مدارج ترقی و تعالی، در کنف حمایت خود گرفت، و

۱۵ - شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید - ج ۱ ص ۴۱.

از همین جا ارزش چنین مادری، و شخصیت بزرگ فاطمه نواده ناصر کبیر که خواهیم شناخت، و همسر طاهر ذوالمنقب که شناختیم، و بانویی که مثالی برای خواب جده و همنام خود فاطمه زهرا دختر والا گهر پیغمبر بوده است، به خوبی آشکار می گردد.

مادری که فرزندان همچون سیدمرتضی که خواهیم شناخت، و سیدرضی که می شناسیم، زائید و پرورانید، تادر آینده خدمتگزاران صمیمی اسلام و آئین پاک تشیع، یعنی دین و مذهب جد بزرگوارش پیغمبر و علی علیهما السلام باشند، که چنین هم شدند.

هنگامی که این بانوی با فضیلت وفات یافت، فرزند نابغه اش سیدرضی مرثیه ای برای او گفت که این شعر تاریخی معروف از آنست:

لوکان مثلک کل ام برة غنی البنون بها عن الآباء

یعنی: اگر همه مادران مانند تو نیکوکار بودند، فرزندان از داشتن و بالیدن به پدران بی نیاز می شدند!

برای آگاهی بیشتر از شخصیت کم نظیر این بانوی عالیقدر علوی و صفات برجسته و ملکات فاضله و تقوا و پارسائی و دینداری او مناسب می دانم که ترجمه کامل مرثیه سیدرضی را از نوشته یکی از نویسندگان روحانی معاصر بیاورم:

«از مرثیتی که شریف رضی نظم کرده پیداست تا چه اندازه مقام داشته است. مرثیت، چنانکه انبوه مردم تصور کرده اند که نوحه گری است، نیست. بلکه مرثیت ذکر مداخل فقید است و نام بردن فضائلش و چون شریف رضی از محاسن اخلاق و محامد صفات آن زن ذکری کرده بهتر اینست که به تفاریق پارسی کنم. می گوید:

مادر! تو عمرت را به عفاف و زهد به پایان بردی، و بدین وسیلت بارهای سنگین سفر آخرت را از دوش بر زمین نهادی، و در روزهای گرمی که آفتاب شعله های آتشبار داشت روزه گرفتی، و در شبهای بلند برای عبادت و بندگی به پا خواستی. زیان کار نیست آن کس که زندگانی جاوید بهشت را به زندگی تلخ و ناگوار این جهان خریداری کند. هر گاه تمام مادران مانند تو نیکوکار و ستوده رفتار باشند، پسران از بالیدن به پدران بی نیاز گردند.

چگونه در فراق تو دلم را آرامش و قرار بخشم با آن که هر لحظه آثار فضائل جاویدت در برابر چشمم مجسم است؟!

به کارهای نیکوی تو می نگرم، دیدگانم روشنی می گیرد، و همین چشم روشنی ها بیشتر اشکم را روان می گرداند!

آری آنکس که نامش در شمار شایسته کاران و نیکوکاران باشد، نمرده است و زنده همیشگی است.

خلاق همه گواه اویند، بدلیل فرزندان نجیبی که زائیده است.
نامی نیکو برای ما اندوختی، و نیکنامی بهترین اندوخته است که پدران و مادران برای پسر گذارند.»

«باری فاطمه در ماه ذی الحجه از سال ۳۸۵ هـ از دنیا رفت، و از عمر شریف رضی در آن وقت بیست و شش سال گذشته بود.»^{۱۶}

ناصر کبیر جد مادری او

ناصر حق یا ناصر کبیر جد مادری سید رضی و سید مرتضی از مفاخر دودمان پیغمبر، و از قهرمانان بزرگ اسلام و تشیع، مرد علم و شمشیر بوده است. او از سرداران پسر عمویش محمد بن زید علوی معروف به داعی کبیر است، که در سال ۲۵۰ هـ مازندران را فتح کرد و حکومت سلسله علویان را در آن سرزمین مستقر ساخت. ناصر کبیر از دانشمندان بزرگ به شمار می‌رفت و در جنگها و جهاد با کفار نیز شرکت داشت.

مورخین و بعضی از ارباب انساب، نسب او را اشتباه نوشته‌اند، صحیح آن را نواده‌اش سید مرتضی در اول کتاب «ناصریات» و معاصرش «نجاشی» در رجال و دانشمند معروف عامه ابن ابی الحدید معتزلی در مقدمه شرح نهج البلاغه آورده است، و به‌طور قطع دو نفر اخیر هم از سید مرتضی گرفته‌اند. سید مرتضی می‌گوید: «مادرم فاطمه دختر ابو محمد حسین ناصر بن ابی‌الحسین احمد بن ابی محمد حسن ناصر کبیر فرمانروای دیلم بن علی بن حسین بن عمر اشرف بن علی بن‌الحسین بن علی ابن ابیطالب علیه السلام است.»

سپس دربارهٔ یک یک آنها توضیح داده و می‌نویسد: «این نسبی است ریشه‌دار در فضل و نجابت و سروری. اما حسین بن احمد (ناصر صغیر پدر مادرش) من او را دیده‌ام و با وی معاشرت داشتم. وفاتش در بغداد به سال ۳۶۸ هـ اتفاق افتاد. او مردی خیراندیش، با فضل، دیندار، نیک سیرت، خوش‌نیت، خوش‌رفتار و بزرگوار بود. به‌روزگار معزالدوله دیلمی با عظمت و جلالت می‌زیست. او در سال ۳۶۲ هـ که پدرم از منصب نقابت معزول شد، در بغداد عهده‌دار آن گردید. احمد

بن الحسن پدر او سر لشکر پدرش (ناصر کبیر) بود. دارای فضل و شجاعت و نجابت و مقامات مشهوری است که اگر بگویم به درازا می کشد.

و اما ابو محمد ناصر کبیر که نامش حسن بن علی است، مقام وی در دانش و زهد و فقه از آفتاب درخشان روشن تر است. اوست که اسلام را در میان دیلمیان رواج داد تا جایی که پس از گمراهی به راه راست هدایت یافتند، و از نادانی برگشتند. خصوصیات زندگی شکوفان او بیش از آنست که به شمار آید، و آشکارتر از آنست که پوشیده بماند. کسانی که خواستار آنند از مظان آن به دست آورند. اما علی بن الحسین (پدر وی) او نیز دانشمندی فاضل بود. حسین بن علی (پدر این دانشمند) نیز سروری مقدم بر دیگران و ریاستش مشهور است. علی بن عمر اشرف هم از علما بوده و حدیث روایت کرده است.

و اما عمر^{۱۷} بن علی بن الحسین (ع) که لقبش «اشرف» است، از افتخارات سادات و مردی بزرگوار و جلیل القدر و دانشمند بوده است، و اهل حدیث از وی روایت کرده اند^{۱۸}.
بنابر آنچه ذکر شد سید رضی و برادرش سید مرتضی که هر دو نوادگان دختری ناصر کبیر می باشند، از جانب پدر و مادر «حسینی»، و سلسله پدری و مادریشان همگی دارای افتخارات و مآثر دینی و علمی و شجاعت و شهادت و جهاد در راه خدا و حفظ معالم حلال و حرام اسلام و تعالیم عالیه قرآن و شعائر مذهب شیعه امامیه یعنی واقعیت اسلام بوده اند.

مسعودی^{۱۹} مورخ شهیر و جغرافی دان معروف که هم عصر سید رضی و سید مرتضی بوده است، در تاریخ مشهورش «مروج الذهب» در دو مورد از ناصر کبیر به نام «اطروش» یاد کرده و می نویسد: «اطروش^{۲۰} در بلاد طبرستان (مازندران) ظهور کرد و اتباع بنی عباس را که «سیاه جامگان» می گفتند از آنجا بیرون راند. این واقعه در سال ۳۰۱ هـ روی داد. وی دارای فهم سرشار و علم و معرفت به عقاید و مذاهب بود. مدتی در میان دیلمیان زیست^{۲۱} دیلمی ها در آن موقع کافران

۱۷ - در شرح حال معاصران سید رضی که از «ابو الحسن عمری» نواده «عمر» که یکی از پسران علی علیه السلام بوده است خواهیم گفت که توجه مردم بعد از پیغمبر به خلفا موجب شد جوی به وجود آید که آئمه نیز مجبور شوند برای اسکات مردم نادان و کم رشد، بعضی از فرزندان نشان را به نام خلفا بنامند!

۱۸ - تا اینجا سخن مرتضی در آغاز کتاب «ناصریات» بود.

۱۹ - علی بن حسین مسعودی مورخ و جغرافی دان بزرگ اسلام است. او همه خاورمیانه و قسمت عمده خاور دور را پیموده، و آثار گرانقدری مانند مروج الذهب، و اخبار الزمان و اثبات الوصیه و حقایق الازهار فی اخبار آئمه الاطهار (ع) و غیره را به یادگار گذاشته است. مسعودی به سال ۳۴۶ در مصر چشم از جهان فرو بست.

۲۰ - چون در یکی از جنگها بر اثر صدماتی گوش ناصر کبیر کر شده بود، به وی اطروش هم می گفتند. چون اطروش در عربی به معنی کر است.

۲۱ - دیلمی ها مردمی از ساکنان رودبار و نقاط بالای قزوین تا مرز گیلان و مازندران بودند.

مجوسی بودند، و بعضی هم در جاهلیت بسر می بردند. اهالی گیلان نیز در آن روزگار چنین بودند. ناصر کبیر آنها را دعوت به خدای یکتا کرد، آنها نیز اجابت نمودند و مسلمان شدند. در آن زمان مرز مسلمانان تا قزوین و غیره رسیده بود. ناصر کبیر در دیلم مسجدها بنا کرد.^{۲۲}

... مردم آن سرزمین نادان و برخی نیز هنوز پیرو کیش مجوسی بودند. اطروش آنها را به خداوند یگانه دعوت نمود: آنها نیز پذیرفتند و مسلمان شدند. جز اندکی که در کوهستانهای بلند و کنار رودخانه‌ها و نقاط صعب‌العبور نشیمن داشتند، همچنان به دین مجوس باقی ماندند، و هم اکنون مشرک می باشند. اطروش در شهرهای طبرستان (مازندران و گیلان) مسجدها ساخت و مرزهای مسلمانان در مقابل دیلمان تا قزوین و چالوس و غیره رسید.^{۲۳}

دانشمند گرانمایه نجاشی متوفی به سال ۴۵۰ هـ که او نیز معاصر سیدرضی و سید مرتضی بوده و در بغداد می زیسته، و مانند آن دو برادر افتخار شاگردی شیخ مفید را داشته است، در کتاب رجالش می نویسد: «حسن بن علی بن حسن بن عمر بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب ابو محمد اطروش رحمت الله علیه او معتقد به امامت دوازده امام بود (یعنی زیدی نبود) و در این خصوص کتاب‌ها تصنیف کرده است، مانند کتابی کوچک در امامت، کتاب طلاق، کتابی بزرگ در امامت، کتاب فدک و خمس، کتاب شهدا و مقام عالی بزرگان آنها، کتاب فصاحت ابوطالب، کتاب معاذیر بنی هاشم فیما نقم علیهم، کتاب انساب ائمه و میلادهای آنها تا صاحب الامر علیهم السلام.^{۲۴}»

احمد بن علی بن داود حسنی معروف به «ابن عنبه» در گذشته سال ۸۲۸ هـ که سید حسنی و سنی مذهب بوده است! در کتاب معروفش «عمدة الطالب» در علم انساب، می نویسد: «ابو محمد حسن ناصر کبیر، اطروش، امام زیدیه است، قلمرو دیلم را به تصرف آورد، و خود دارای نظریه است. فرقه ناصریه زیدیه بدو منتهی می شوند... در سال ۳۰۱ وارد مازندران شد، و در «آمل» به سال ۳۰۳ وفات یافت، و ملقب به «ناصر حق» بود.^{۲۵}»

عده‌ای دیگر از علمای نسب و مورخان نیز، ناصر کبیر را از علمای زیدیه دانسته‌اند. زیدیه کشور یمن هم اکنون نیز «اطروش» را از پیشوایان خود می دانند و به همین جهت برای سرزمین مازندران که وی در آنجا قیام کرده است، احترام زیادی قائل هستند.

۲۲ - مروج الذهب - چاپ سوم - ص ۳۰۸.

۲۳ - مروج الذهب - چاپ سوم - ص ۳۷۳.

۲۴ - رجال نجاشی - چاپ بی‌بی - ص ۴۲.

۲۵ - عمدة الطالب - چاپ بیروت - ص ۲۴۵.

ولی تصور می‌رود آنها او را به حسن بن قاسم معروف به داعی صغیر متوفی به سال ۲۸۷ هـ که بر مازندران دست یافت اشتباه گرفته‌اند. زیرا داعی حق یا داعی صغیر زیدی مذهب بود. یا این که احتمالاً ناصر کبیر نخست زیدی مذهب بوده و سپس به مذهب امامیه گرویده باشد. دلیل ما بر این که اطروش یعنی ناصر کبیر یا ناصر حق جد مادری سیدرضی و مرتضی شیعه دوازده امامی بوده است نخست کار سید مرتضی برادر سیدرضی است. زیرا او کتاب «صد مسئله» از تألیفات ناصر کبیر را که نجاشی نام نبرده است شرح کرده و به «ناصریات» نامیده است، و چنانکه گفتیم در آغاز آن می‌نویسد: من آشناتر به نسب و شخصیت جدم از دیگران هستم. بسیار دور می‌نماید که سید مرتضی اعلم علمای شیعه کتاب جدش را که زیدی مذهب بوده مانند دیگر علمای زیدیه که فقه را بر اساس مکتب ابوحنیفه استنباط می‌کنند، شرح کند. ثانیاً دیدیم که نجاشی بزرگترین دانشمند رجالی شیعه همدرس سید مرتضی، تصریح می‌کند که او امامی مذهب یعنی شیعه اثنی عشری بوده، و کتابی در ولادت ائمه تا امام زمان تألیف کرده است، که به‌طور قطع چنین کسی نمی‌تواند زیدی و چهار امامی باشد. زیرا می‌دانیم که زیدی‌ها تا امام زین العابدین علیه السلام را قبول دارند، و پس از آن حضرت به جای امام محمد باقر پیشوای پنجم شیعه امامیه، زید پسر دیگر آن حضرت را امام می‌دانند.

البته این احتمال هم می‌رود که زیدیه عمداً ناصر کبیر را از خود دانسته‌اند تا آن دانشمند نامدار و سردار بزرگ را از پیشوایان خویش به‌شمار آورند. به هر حال از نظر ما با توضیحاتی که دادیم دوازده امامی بودن ناصر کبیر مسلم است.

ابن ابی‌الحدید معتزلی در مقدمه شرح نهج البلاغه ضمن شرح حال سیدرضی، بدین گونه از ناصر کبیر جد مادری وی یاد می‌کند: «مادر سیدرضی «فاطمه» دختر حسین بن احمد بن حسن ناصر اصم^{۲۶} فرمانروای دیلم، یعنی ابو محمد حسن... بزرگ خاندان ابوطالب، و دانشمند و شخص وارسته، و شاعر ایشان بود. او سرزمین دیلم و جبل^{۲۷} را تصرف نمود، و ملقب به ناصر حق بود. وی با امرای سامانی جنگ‌های بزرگ کرد، و در سال ۳۰۴ در مازندران از دنیا رفت و در آن وقت ۷۹ سال داشت^{۲۸}».

به‌طوری که دیدیم به گفته مؤلف عمدة الطالب وفات وی ۳۰۳ و طبق نوشته ابن ابی‌الحدید و دیگران ۳۰۴ هجری بوده است.

۲۶ - اصم مانند اطروش در عربی به معنی شخص کر است.

۲۷ - در اکثر نسخه‌های تواریخ و کتب تراجم جبل نوشته‌اند. ولی گویا «جبل» یعنی گیلان باشد.

۲۸ - شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید - ج ۱ ص ۳۱.

سید مرتضی برادر بزرگ وی

سیدرضی گذشته از پدر و مادر و جد مادری که همه را شناختیم، افتخار دیگری نیز داشته است که پس از انتساب به ائمه معصومین و پدرانی آن چنین، سرآمد افتخارات او به شمار می‌رفته و می‌رود، و آن داشتن برادری بزرگتر به نام علی و ملقب به «علم الهدی» و «سید مرتضی» است که با رضی از یک پدر و مادر بوده است.

سید مرتضی در سال ۳۵۵ هجری یعنی چهار سال قبل از ولادت برادرش سیدرضی در بغداد دیده به دنیا گشود، و در همان اوان کودکی آثار نبوغ و برازندگی از ناصیه‌اش آشکار بود.

سید مرتضی که به واسطه مجد و عظمت شخصی به «ذوالمجدین» هم ملقب شد، چنانکه گفتیم همراه برادرش سیدرضی در نزد شیخ مفید و دیگر استادان عصر تحصیلات خود را در علوم و فنون گوناگون آغاز کرد، و از خرمن دانش‌های آنان به‌خصوص شیخ مفید که سرآمد علمای عصر بود، خوشه‌ها چید، و از فضائل اخلاقی او بهره‌ها گرفت.

چون ذاتاً استعدادی نیرومند و فهمی سرشار داشت. در اندک زمانی مراحل مختلف تحصیلات را یکی پس از دیگری طی کرد، و به اوج شهرت و ترقی رسید، و از تحصیل علوم بی‌نیاز گردید، آنگاه مستقلاً به تدریس علوم و فنی که اندوخته بود پرداخت، و بدینگونه فضلا و دانشمندان متوجه نبوغ و مقام شامخ علمی او شدند، و دسته دسته به حوزهٔ درسش درآمدند. روزی شیخ مفید به مجلس درسش درآمد. سیدمرتضی به احترام استاد درس را ترک کرد، و از جای برخاست، و استاد را به جای خود نشانید، و خود پیش روی او نشست. مفید دستور داد که سید مرتضی در حضور او به گفتن درس ادامه دهد تا از سخنان جذاب وی که باعث اعجابش بود لذت برد.^{۲۹}

نجاشی متوفی به سال ۴۵۰ هـ که هم عصر اوست و با وی نزد شیخ مفید درس خوانده است می‌نویسد: «علوم را فرا گرفت که هیچ کس در زمان وی به پای او نرسید. احادیث بسیاری از استادان فن استماع نمود، عالم و متکلم (دانشمند عقاید و مذاهب) و ادیب و شاعر بود، و در علم و دین و دنیا جایگاهی بس بزرگ داشت و کتابها تصنیف کرد» سپس چهل کتاب از آثار اجداد او را نام می‌برد و در آخر می‌گوید: «در سال ۴۳۶ هـ وفات یافت فرزندش بر او نماز گزارد و در خانه‌اش دفن شد. من و شریف ابویعلی جعفری و سالار بن عبدالعزیز^{۳۰} او را غسل دادیم^{۳۱}».

۲۹ - روایات الجنات - چاپ ۱۳۴۷ - ص ۳۷۷.

۳۰ - دو تن از فقهای بزرگ شیعه و شاگردان نامدار شیخ مفید. ابویعلی جعفری سید عالی نسب و داماد شیخ بوده، و در زمان حیات شیخ مفید هرگاه وی حاضر نبود ابویعلی به جای استاد می‌نشست و درس می‌گفت.

۳۱ - رجال نجاشی - ص ۱۹۲.

شاگرد عالیقدرش شیخ طوسی متوفی به سال ۴۶۰ هـ پس از ذکر نام و نسبش می‌نویسد:
کنیه‌اش ابوالقاسم و لقبش «علم الهدی» و «الاجل المرتضی» رضی الله عنه است. در علوم
بسیاری یگانه روزگار بود تمام دانشمندان درباره فضل او اتفاق نظر دارند. در دانشهایی مانند علم
کلام و فقه و اصول و ادب و نحو و شعر و معانی شعر و لغت و غیره، بر همه کس تقدم داشت.
دیوان شعری دارد که مشتمل بر بیش از بیست هزار بیت است.^{۳۲}

او دارای تصنیفات و پاسخ مسائل بسیاری است که از شهرها از وی پرسیده‌اند. او همه
این کتابها را در فهرست کتابهایش ضبط کرده است. ولی من کتابهای بزرگ و مشهورش را نام
می‌برم:

از جمله کتاب «الشافی» در مبحث امامت که رد بر کتاب «مغنی» قاضی عبدالجبار احمد
معتزلی است، مانند این کتاب در امامت نوشته نشده است.^{۳۳} و کتاب «المخلص» در اصول فقه، و
کتاب «ذخیره» نیز در اصول فقه، کتاب «جمل العلم والعمل» کتاب «غرر و دُرر» کتاب «تنزیه -
الانبياء»، کتاب مسائلی که از موصل پرسیده‌اند، کتاب «المقنع» در علت و حکمت غیبت امام زمان
(ع)، کتاب «مسائل الخلاف» در فقه، کتاب «مسائل انفرادات» نیز در فقه، کتاب «اعجاز قرآن»،
کتاب «مصباح» در فقه، کتاب مسائلی که از طرابلس شام پرسیده‌اند، کتاب مسائلی که از حلب
پرسیده‌اند، کتاب مسائل اهل مصر، کتاب مسائل ناصریات در فقه، کتاب مسائلی که از طوس
پرسیده‌اند. کتاب مسائلی که از جرجان پرسیده‌اند، کتاب برق، دیوان شعر، کتاب مسائلی که از
صیدا پرسیده‌اند.^{۳۴} ... او در موقع وفات هشتاد سال و هشت ماه داشت. من بیشتر این کتابها را بر
وی قرائت کردم، و بقیه را بارها وقتی بر وی می‌خواندند، شنیده‌ام.^{۳۵}

علامه حلی در گذشته سال ۷۲۶ که خود از اعظام علمای امامیه است، از شخصیت بزرگ
سیدمرتضی بدین گونه یاد می‌کند: «طایفه امامیه از زمان وی تا عصر ما که سال ۶۹۳ هجری است،
از کتابهای او استفاده کرده‌اند. او رکن طایفه شیعه و معلم آنهاست...»^{۳۶}

سید علیخان شیرازی دانشمند نامی ما از سیدمرتضی بدین گونه یاد می‌کند: «سیدمرتضی در
فضل و دانش و فقه و کلام و حدیث و شعر و خطابه و مقام عالی و بزرگواری یگانه روزگار بوده
متوسط القامه اندامی لاغر و صورتی زیبا داشت. علوم بسیاری را تدریس می‌کرد و برای هر کدام

۳۲ - می‌دانیم که هر بیت دو مصرع است.

۳۳ - کتاب شافی بسیار بزرگ بوده است، و توسط شیخ طوسی تلخیص شده، و به تلخیص الشافی موسوم است. تلخیص الشافی نیز
چند جلدست و اخیراً چاپ و منتشر شده، و از کتب بسیار پر ارج شیخ طوسی و سیدمرتضی است.

۳۴ - ما چند کتاب از تألیفات سیدمرتضی را که شیخ نام می‌برد، ذکر کرده‌ایم.

۳۵ - فهرست شیخ طوسی - چاپ نجف اشرف - ص ۹۱.

۳۶ - خلاصة الاقوال فی علم الرجال - چاپ نجف - ص ۹۴.

از شاگردانش ماهانه قرار داده بود...^{۳۷}

علامه امینی از عزالدین احمد بن مقبل نقل می‌کند که هرگاه در مجلس درس فیلسوف بزرگ خواجه نصیرالدین طوسی از سیدمرتضی نام برده می‌شد، خواجه با آن مقام عالی علمی و تبحری که در علوم عقلی و نقلی داشت، می‌گفت: صلوات الله علیه! سپس رو می‌کرد به قضات و مدرسین حاضر در مجلس و می‌گفت: چگونه بر سید مرتضی صلوات نفرستم؟^{۳۸}

علامه بحر العلوم متوفی به سال ۱۲۱۲ هـ که خود چنانکه از لقبش پیداست دریای دانش و پس از استادش وحید بهبهانی سرآمد علمای شیعه بوده است در «فوائد رجالیه» درباره سیدمرتضی تعبیری دارد که از هیچ دانشمندی ندیده‌ایم. می‌نویسد: «... او سرور علمای امت اسلام و پس از ائمه اطهار از همه کس برتر است. او دانشهائی را گردآورده بود که نصیب هیچکس نشد، و از فضائلی برخوردار گردید که او را از همه کس ممتاز گردانید.

مخالف و موافق درباره فضلش اتفاق نظر دارند، و دانشمندان پیشین و پسین اعتراف به تقدّمش نموده‌اند. سپس می‌گوید از لحاظ حسب و نسب و پدر و مادر از دانشمندان دیگر به ائمه نزدیکتر و از همگان برتر است.^{۳۹}

ابن خلکان از مورخین مشهور عامه در تاریخ خود در شرح حال او می‌نویسد: «شریف مرتضی پیشوای دانشمندان مخالف و موافق عراق بود. علمای عراق در مسائل علمی رو به درگاه او می‌آوردند، و بزرگان آنجا علوم خود را از او می‌گرفتند. او صاحب مدارس عراق بود، و بدین‌سان اخبار وی در دنیای آن روز منتشر گشت، و آثارش شناخته شد...»^{۴۰}

و از ابن اثیر جزّری که او نیز از مورخین بزرگ و علمای مشهور عامه است نقل می‌کنند که در کتاب «جامع الاصول» نوشته است سیدمرتضی علم الهدی، عالم فاضل کامل متکلم شیعه بود. اوراست تصنیفات بسیار...»

وی همچنین در کتاب «مختصر تاریخ ابن خلکان» نوشته است: «سیدمرتضی نقیب آل-ایطالاب و پیشوای کلام و ادب و شعر بود... از تألیفات او کتاب «عُرُور و فُرُور» است که مشتمل بر فنونی از معانی ادب است، مانند نحو و صرف و لغت و هم دلالت بر فضل و وسعت اطلاع او دارد... اخبار و اشعار و خوبی‌ها و آثار او همه گواه است که او شاخه‌ای از درخت آن خاندان بزرگ می‌باشد.

۳۷ - الدرجات الزرقیه - چاپ نجف اشرف - ص ۱۵۸.

۳۸ - القدير - ج ۴ - ص ۲۶۸.

۳۹ - رجال علامه بحر العلوم - ج ۲ - ص ۸۷.

۴۰ - وفيات الاعیان - چاپ مصر - ج ۲ ص ۳.

و نیز خطیب بغدادی معاصر او در «تاریخ بغداد» و ثعالبی هم عصر دیگرش در «یتیمه الدهر» و ابن جوزی در «المنتظم» و ابن اثیر در «کامل التواریخ» و یافعی در «مرآت الجنان» و ابن عماد حنبلی در «شذرات الذهب» و یاقوت حموی در «معجم الادبا» و جلال الدین سیوطی در «طبقات النحاة» و ابن یسّام و ابن کثیر شامی و سایر دانشمندان سنی در آثار خود از سیدمرتضی فقیه عالقدر و مرد بلند آوازه شیعه با بهترین عبارات یاد کرده اند، و علوم و فنون و شخصیت ممتاز او را ستوده اند. سیدمرتضی به شاگردان خود هر یک به میزان پایه تحصیلات و مقام فضلی که داشتند ماهانه می پرداخت، مثلاً به شیخ طوسی که افضل شاگردانش بود، و پس از وی سرآمد فقهای شیعه به شمار می رفت و به «شیخ الطائفة» شهرت یافت، ماهی دوازده دینار، و به قاضی عبدالعزیز ابن برّاج هشت دینار و هکذا...

یکی از شاگردان او ابوالعلائی معری دانشمند و نابغه نابینای مشهور است. هنگامی که ابوالعلاء از عراق خارج شد، از وی پرسیدند سیدمرتضی را چگونه دیدی؟ او در پاسخ این دو شعر را قرائت کرد:

یا سائلی عنه لما جئت تسئله الا و هو الرجل العاری من العار
لوجئته لرأیت الناس فی رجس والدھر فی ساعة والارض فی دار

یعنی: ای کسی که آمده ای از من از احوال او سؤال کنی، بدان که او از هر گونه نقص و عیبی پیراسته است. اگر او را ببینی خواهی دید که وجود همه مردم در مردی جمع شده، و روزگار در یک ساعت متمرکز گردیده، و جهان در یک خانه قرار گرفته است!^{۴۱}

از کتابهای چاپ شده سیدمرتضی، تنزیه الانبیاء، الذریعه، الانتصار، ناصریات، و دیوان شعر اوست.

دیوان سیدمرتضی اعلم علمای عصر و فقیه عالقدر شیعه در نیمه دوم قرن پنجم هجری در سال ۱۹۵۸ میلادی با طرزی دلپذیر در سه جلد با مقدمه شیخ محمد رضا شبیبی، و دکتر مصطفی جواد، و رشید الصفار، سه دانشمند و ادیب شیعه عراق، در مصر چاپ و منتشر شده است. عموم دانشمندان شعرشناس تصریح کرده اند که اگر سیدمرتضی نبود، سیدمرتضی سرآمد شعرای دودمان ابوطالب بود. به طور کلی سیدمرتضی گذشته از تبحر در علوم و فنون مختلف که در هر کدام به سرحد کمال رسیده بود، در شعر نیز دارای قریحه ای سیال و ذوقی سرشار و قدرت ادبی فوق العاده بود. او در انواع شعر عالی ترین مضامین را در بهترین قالب الفاظ محکم و کلمات زیبای عربی در آورده است. در ضمن سخن از این دانشمند بلندقدر، تذکر دو نکته را ضروری

می‌دانیم:

اول این که در اغلب تواریخ داستانی راجع به آمدن ابوالعلاء مَعری به مجلس سیدمرتضی در ضمن گفتگو از متنبی شاعر معروف نقل می‌کنند که ابوالعلاء شعری از متنبی می‌خواند و سید ناراحت می‌شود، و چون آن را طنزی به خود می‌دانسته، دستور می‌دهد ابوالعلاء را از مجلس بیرون کنند!

حال آن که این داستان ساختگی است و کاملاً برخلاف واقع و دون شأن سیدمرتضی، و مخالف با تعریفی است که ابوالعلاء از شخصیت بزرگ آن مرد علم و دین می‌کند. دیگر این که در اغلب تواریخ راجع به بخل و مال دوستی سیدمرتضی و حتی میزان ثروت او چیزهایی نقل شده که باز ساختگی و برخی هم مبالغه است داستان برخورد او و سیدرضی برادرش با فخرالملک وزیر، نیز مانند داستان ابوالعلاء ساخته دشمنان و بدخواهان سیدمرتضی و آن مرجع بزرگ شیعه بوده است. برای اطلاع از این قضیه نگاه کنید به مقدمه دیوان سیدمرتضی که به تفصیل ساختگی بودن آن را روشن ساخته است.^{۲۲}

یافعی ضمن شرح حال سید او را «مردی بسیار بخشنده و بزرگوار» توصیف می‌کند^{۲۳} و سید شریف تاج‌الدین حسینی حلبی در گذشته سال ۷۵۳ هـ می‌نویسد: «او پیوسته مراقب حال مستمندان و مواظب بسیاری از خانواده‌های نیازمند بود. برای بسیاری از افراد بی بضاعت ماهانه مقرر داشته بود که خود آنها از منبع آن خبر نداشتند، و پس از رحلت سید که ماهانه قطع گردید متوجه شدند^{۲۴}».

از سیدمرتضی پسری دانشمند به نام محمد، و دختری فاضل بر جای ماند که این دختر دانشمند «نهج البلاغه» تألیف عمویش سیدرضی را از خود وی روایت نموده است و شیخ عبدالرحیم بغدادی معروف به «ابن اخوه» نیز از این بانوی فاضله روایت می‌کند، چنانکه قطب راوندی در آخر شرح نهج البلاغه آورده است.^{۲۵}

۲۲ - مقدمه دیوان سید مرتضی - مقاله رشید الصفار ج ۱ - از ص ۴۸ تا ۶۱.

۲۳ - مرآت الجنان - ج ۳ ص ۵۵.

۲۴ - غایة الاختصار - چاپ نجف - ص ۷۶.

۲۵ - مقدمه دیوان سیدمرتضی - ج ۱ ص ۱۱۱ - ۱۱۲.

سید رضی از ولادت تا وفات

از آنچه گفته شد دانستیم که سید رضی از چه تباری است، و دارای چه پدر و مادر و جد و برادری می باشد که هر کدام در جای خود کم نظیر بوده اند، و هر یک نیز در نزد خلق و خالق چه پایگاهی داشته اند.

اینک به طور اختصار می پردازیم به شناختی از خود وی از ولادت تا وفات، آنهم فهرست وار، به طوری که دورنمایی از زندگانی پر افتخار و درخشان او را نمایان سازد. سید رضی که گفتیم نامش محمد و القابش «شریف رضی» و «ذوالحسین» است، و مادر زبان فارسی او را به همان لقب «سید رضی» می خوانیم، در سال ۳۵۹ هجری، یعنی چهار سال پس از برادر بزرگش سید مرتضی در شهر تاریخی بغداد که آن روز بزرگترین پایگاه علوم اسلامی بود، دیده به دنیا گشود. با این که خاندان او از بزرگ و کوچک و زن و مردشان، افرادی با استعداد و خوش فهم و بسیار باهوش و نوعاً از علمای نامی بودند، مع الوصف موقعیت سید رضی مؤلف نهج البلاغه در بین همه آنان امتیازی دیگر داشت.

هنوز چند سالی را پشت سر نگذاشته بود که آوازه هوش سرشار و استعداد کم نظیرش به همه جا رسید و زبانزد عام و خاص گردید. از همان زمان یعنی در حدود ده سالگی شهره شهر شد، و همه آینده درخشانی را برایش پیش بینی می کردند.

او از همان روزی که به محضر استاد راه یافت، موجب اعجاب استاد و سایر شاگردان قرار گرفت. هر چه در تحصیل پیش می رفت و پله های نردبان ترقی را می پیمود، بیشتر مورد تعجب و تحسین استادان و دانشمندان و باعث رشک و حسادت بدخواهان که نمی توانستند نبوغ او را ببینند، واقع می شد.

داستان پاسخی که وی در سن نه سالگی به پرسش استادش «سیرافی» دانشمند نحوی معروف داد، و حاضران مجلس را از تیزهوشی خود به شگفت آورد، مشهور است. او در همین سن نه سالگی قصیده ای در مدیح پدر عالیقدرش سرود که هم اکنون در

دیوانش موجود است، و پدر به شکرانه آن استعداد شکوفان صله‌ای به او داد، ولی سیدرضی نپذیرفت و گفت: پدر، من این قصیده را به عشق داشتن پدری چون تو سرودم، نه برای اخذ پاداش و گرفتن صله شعر!

چنانکه پیشتر اشاره کردیم، سیدرضی در خردسالی همراه برادر بزرگش علی که بعدها معروف به سیدمرتضی شد، به استفاده علوم و فنون متداول عصر پرداخت. شرح «اصول خمس» و کتاب «العمده» را نزد قاضی عبدالجبار معتزلی، و علم نحو و دستور زبان عرب را از محضر «سیرافی» و علم فقه و احکام دینی را در محضر شیخ مفید آموخت.

همچنین علم حدیث را از محمدبن عمران مرزبانی، و ابوموسی یلعکبری، و ابوابی از فقه را از محمدبن خوارزمی، و علم قرائت قرآن مجید را با همه روایاتش از ابوحفص عمر بن ابراهیم کنانی فرا گرفت. و هم «مختصر طحاوی» را نزد خوارزمی نامبرده خواند.

و نیز «مختصر» ابوالحسن کرخی را نزد ابومحمد اسدی اکفانی و علوم عربیت را از علی بن عیسی رمّانی فرا گرفت، و هم پاره‌ای از علوم عربیت را نزد ابوالفتح ابن جنّی، نحوی معروف، و قسمتی از فنون بلاغت و ادبیات را از ابن نباته خطیب نامی آموخت.

نکته قابل توجه اینجاست که سیدرضی علوم یاد شده را پیش از بلوغ نزد نامبردگان که همه از اساتید مسلم فن و مبتکرین علوم عربیت بودند، تحصیل نمود! در هفده سالگی اقدام به تدریس و تألیف و تصنیف علوم و فنی که اندوخته بود، نمود، و در بیست سالگی از تحصیل تمامی علوم متداول عصر بی نیاز گشت.

سیدرضی در فرا گرفتن علوم و فنون بسیار حریص بود. از هر کس می توانست بهره‌مند گردد خودداری نمی کرد، و در این خصوص میان شیعه و سنی و مسلمان و کافر فرق نمی گذاشت.^۱ علوم و فنی که در آن عصر معمول و متداول بود و سیدرضی آنها را تحصیل نمود، و در بیشتر آنها هم کتاب نوشته است. صرف، نحو، قرائت، انساب، تفسیر، حدیث کلام، فقه، اصول، عروض و قوافی و غیره بود.

در سال ۴۰۱ یعنی یکسال پس از تألیف نهج البلاغه که سیدرضی ۴۲ ساله بوده است، ملاقاتی میان او و بهاءالدوله دیلمی پسر عضدالدوله روی داد، و چنان مهابتی از وی در دل پادشاه مقتدر دیلمی که در بغداد بر سراسر قلمرو بنی عباس حکم می راند نشست که وی را «سید اجل» خواند، و این تعبیر در آن روزگاران از پادشاهی یا خلیفه‌ای نسبت به کسی دیده نشده بود. سیدرضی در عزت نفس، وفاداری، سخاوت و بلندنظری، رفاقت و دوستی، عشق به علم و

۱ - از پیغمبر اکرم روایت شده است که: «اطلبوا العلم ولومن ابی الکافرن». یعنی: دانش بجوئید هر چند در دسترس کافران باشد.

کتاب و شعر و نویسندگی در عصر خود مانند نداشت. این معنی را اغلب کسانی که از وی سخن گفته‌اند یادآور شده‌اند.

نسبت به مبادی دینی و جهات شرعی سخت پای‌بند بود، و از تعلق و چاپلوسی به‌طور خارق‌العاده‌ای احتراز می‌جست.

در قصائدی که طبق رسوم عصر خطاب به خلفای عباسی، یا سلاطین دیلمی یا وزرای آنها و دانشمندان عصر و دوستان خود می‌سرود، هرگز از مرز حقیقت تجاوز نمی‌کرد، و چنانکه خواهیم گفت همه جنبه عاطفی و دوستی یا مدارای با آنها داشت. صله و جوایز شعر را از هیچ کس نپذیرفت. چندبار بخشش و جوایز بهاء‌الدوله دیلمی را مسترد داشت، و گفتیم که حتی صله شعر را از پدرش آن هم در سن نه سالگی قبول نکرد!

ولی در عوض، خود بسیار بلندنظر و دست و دل باز و بخشنده بود. به‌خصوص نسبت به اهل علم و سادات خویشان‌دار نبود.

سیدرضی هم دانشمند دینی، و هم شاعر برازنده عصر، و هم نویسنده کم‌نظیر، و هم دارای مناصب مهمی بود که می‌باید به شخصیت بزرگی چون او تعلق گیرد مانند: نقابت، امارت حاج، و ریاست دیوان مظالم که هر یک را در جای خود شرح خواهیم داد.

در باره استادان، و شاگردان و هم‌عصران و مدرسه دینی او به‌نام «دارالعلم» و ملکات فاضله، و سجایای حمیده، و صفات پسندیده‌اش، همچنین مناصب و تألیفات و شعر و ادب او، جداگانه سخن می‌گوئیم.

با این وصف باید گفت: خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود. زیرا این بزرگ مرد علم و دین و شعر و ادب و اخلاق که مجموعه فضائل و کمالات، و نابغه نامی عصر بود، در سن ۴۷ سالگی که در اوج شهرت قرار داشت، و جهان علم و ادب آن روز و خاص و عام در انتظار خدمات بیشتر و آثار فکری و قلمی تابناک‌تری از وی بودند، در سال ۴۰۶ هـ چشم از جهان فانی فرو بست، و روح بلند پروازش که قفس دنیا را برای بال و پر گشودن خود تنگ می‌دید به ملکوت اعلا پرواز نمود.

استادان سید رضی

در اینجا به طور اختصار از استادانی چند که سید رضی نابغه بلند آوازه ما از محضر آنها کسب فیض کرده است نام می‌بریم، و خوانندگان را برای اطلاع بیشتر از شرح زندگانی و شخصیت علمی هر کدام به کتابهای تراجم حواله می‌دهیم.

به طوری که خواهیم دید بعضی از استادان سید رضی از دانشمندان عامه^۱ یعنی اهل تسنن بوده‌اند. چون می‌دانیم که شیعه در طول تاریخ تحت تعقیب خلفای جور و حکام سنگدل قرار داشتند، و از آزادی و حتی گاهی آفتابی شدن، و استفاده از حقوق عمومی مسلمین محروم بودند!

در عصر سید رضی شیعیان بیشتر در محله کرخ نزدیک کاظمین علیهما السلام که آن روز یکی از محلات بغداد پایتخت خلفای بنی عباس بوده است، سکونت داشته‌اند. البته محله کرخ اختصاص به شیعه نداشته و سنیان و علما و دانشمندان آنها نیز در آنجا سکنی داشتند.

چنانکه گفتیم در قرن چهارم هجری و حتی تا اواخر قرن پنجم در بغداد این آزادی را شیعه داشته است، که دانشجویان آنها نزد استادان سنی، و دانشجویان سنی نزد استادان شیعی حضور می‌یافتند، و به تعلیم و تعلم و تدریس و تدرّس می‌پرداختند. در قرون بعدی و دو قرن پیش از آن هم کم و بیش این وضع ادامه داشته است، ولی نه مانند قرن چهارم و پنجم که درخشان‌ترین قرون طلایی علمی اسلامی به‌شمار می‌رود.

و اینک شما و آشنائی با بعضی از استادان سید رضی مؤلف نهج البلاغه. استادانی که سید رضی در نزد آنها علوم و فنون قرائت قرآن مجید^۲ علم صرف، علم نحو، علم عروض و قوافی (قواعد و دستور گفتن و شناختن شعر) علم حدیث، علم بلاغت، علم فقه، علم اصول و غیره

۱ - کلمه عامه اصطلاحی است در نزد علمای ما برای اهل تسنن، چون در آن زمانها عامه مردم و اکثریت آنها از خلیفه و قضات و وزراء و رؤسا گرفته تا صاحبان مدارس و اساتید و شاگردان از آنها بوده است. در مقابل آن کلمه «خاصه» استعمال می‌شود که مقصود شیعیان می‌باشند، چون طبقه خاصی بوده‌اند.

۲ - قرآن مجید در آن روزگار با قرائت هفت قاری مشهور و روایت چهارده شاگردان آنها، آنها با تجوید خوانده می‌شده است. در حقیقت علم قرائت و آموزش قرآن مجید یکی از علوم مهم و قابل ملاحظه اسلامی بوده است. جالب اینجاست که اغلب هم سعی می‌کردند تا قرآن را با قرائت‌های مختلف از حفظ کنند. چنانکه حافظ از حفظ داشته و می‌گوید:

عشقت رسد بسفریاد گسر خود بسان حافظ قرآن زبر بخوانی با چهارده روایت

تحصیل کرده است.

۱ - ابوسعید سیرافی

ابوسعید قاضی حسن عبدالله بن مرزبان نحوی، پدرش مجوسی بود و نامش بهزاد. چون اسلام آورد پدرش او را عبدالله نام نهاد. گویند سیرافی در علم قرآن و لغت و نحو و فقه و فرائض در بغداد درس می‌گفته، و او شیخ شیوخ و استاد ائمه نحاۃ بوده، و هم در بغداد قضاوت می‌نموده، و خطش مانند اسمش حسن بوده و چهل سال روزه گرفت^۳ به‌طوری که از ابن خلکان نقل کردیم سیدرضی در وقتی که کودکی بیش نبود و هنوز به ده سالگی نرسیده بود، در نزد سیرافی علم نحو، یعنی دستور زبان عربی آموخته است. سیرافی در سال ۳۶۸ هـ در بغداد وفات یافت. سیدرضی به پاس احترام استاد قصیده‌ای در ثناء او سرود، و بدینگونه حقش را ادا کرد. جالب است که بگوئیم سیدرضی در آن وقت نه سال داشته است! این می‌رساند که سیدرضی در همان سال وفات سیرافی شاید چند ماه نزد وی نحو آموخته است.

۲ - ابوعلی فارسی

ابوعلی حسن بن احمد بن عبدالغفار فارسی نحوی مؤلف کتاب «ایضاح» در نحو از دانشمندان معتزله بود، و بیش از نود سال زندگی کرد^۴ او را در علوم عربیت یگانه زمانه می‌دانند. شاگرد زجاج و ابن سراج و مبرّد بود. شهرهای سوریه را سیاحت کرد. بسیاری از شاگردانش او را اعلم از مبرّد دانسته‌اند. گروهی از بزرگان جزو شاگردان او به‌شمار می‌روند، مانند ابن جتنی، و علی بن عیسی ربعی. او در نزد عضدالدوله دیلمی محترم بود، و کتاب «ایضاح» در نحو و «تکمله» در صرف را به‌خاطر او تألیف کرد. کتاب‌های «الحجه» در قرائت، «الاغفال» پیرامون آنچه زجاج از علم معانی غفلت نموده است، و «تذکره» که کتابی بزرگ است، و کتاب «مقصود و محدود» و کتاب «عوامل دهگانه» و کتاب «مسائل حلیات» از تصنیفات اوست^۵. سیدرضی در کتاب «المجازات النبویه» او را استاد خود دانسته، و از وی اجازه گرفته، و

۳ - هدیه الاحیاء - حاج شیخ عباس قمی - ص ۱۷۶.

۴ - کامل ابن اثیر - ج ۷ - ص ۱۳۱.

۵ - پاورقی کامل - به قلم عبدالوهاب نجار - ج ۷ - ص ۱۳۱.

در کتاب مزبور از او روایت می‌کند.^۶

۳ - ابوالفتح ابن جَنّی

ابوالفتح عثمان بن جَنّی نحوی موصلی بغدادی متوفی به سال ۳۹۲ هـ در بغداد، شاگرد ابوعلی فارسی و ملازم او بوده است. پدرش برده‌ای رومی بود. ابن جَنّی از دانشمندان مشهور نحو و عربیت است. کتابهایی گرانقدری تصنیف کرده، از جمله کتاب لمع الثاقب، الخصائص، و سرالصناعه، والکافی در شرح قوافی، و مذكر و مؤنث، و مقصور و محدود، و تذکره اصفهانی، و شرح دیوان متنبی شاعر معروف و کتابهای دیگر است. او دیوان متنبی را بر خود وی قرائت می‌کرد و متنبی می‌گفت: ابن جَنّی شعر مرا از خود من بهتر می‌شناسد.^۷

سیدرضی در علوم عربیت از جمله شاگرد این دانشمند گرانمایه بوده است. او در کتاب «المجازات النبویه» در موارد عدیده از ابن جَنّی نقل می‌کند.

قبلاً به نقل از ابن خلکان گفتیم که ابن جَنّی داستانی از تیزهوشی سیدرضی در سن نه سالگی در محضر ابوسعید سیرافی نقل کرده بود که باعث شگفتی حضار گشت. و هم ابن جَنّی نوشته است سیدرضی کتابی در معانی قرآن کریم تصنیف کرده است که مانند آن کمتر یافت می‌شود. این کتاب دلیل بر وسعت نظر رضی در علم نحو و لغت است. همچنین او کتابی در مجازات قرآن تصنیف کرده است که در مورد خود کم‌نظیر می‌باشد.

جالب است که بگوئیم سیدرضی در ۲۳ سالگی قصیده‌ای در مرثیه ابوطاهر ناصرالدوله ساخت که از بس دارای الفاظ زیبا و معانی بلند بود، استادش ابن جَنّی با آن مقام علمی که داشت کتاب نفیسی در شرح ابیات آن تصنیف کرد، و بدینگونه نبوغ و استعداد شکوفان شاگرد نابغه‌اش را مورد تفقد و ستایش قرار داد و ما نظیر این کار را از کمتر استادی نسبت به شاگردش دیده‌ایم. سیدرضی هم پس از اطلاع از کار بزرگ و قابل تقدیر استادش ابن جَنّی، در قصیده‌ای نغز، لطف و نفقد استاد را جبران کرد. قصیده ناب رضی در دیوانش موجود است. ابن جَنّی در کاظمین (ع) جنب مدفن استادش ابوعلی فارسی مدفون گردید.

۶ - الغدير - تألیف علامه امینی - ج ۴ - ص ۱۸۳.

۷ - منتظم ابن جوزی - ج ۷ - ص ۲۲۰، وفیات الاعیان - ج ۲ - ص ۴۱۰ و شذرات الذهب - ج ۳ - ص ۱۴۰.

۴ - ابو عبدالله مرزبانی

ابو عبدالله محمد بن عمران مرزبانی در گذشته سال ۳۷۸ از دانشمندان و محدثان و شعرا و ادبا و مؤلفان مشهور اواسط قرن چهارم هجری بوده است. ابن ندیم در فهرست خود به تفصیل شرح حال او را نگاشته و تألیفات فراوانش را نام می‌برد. ابن ندیم می‌گوید او اصلاً خراسانی است، و آخرین دانشمند مورخی است که ما دیده‌ایم. او اخبار و روایات بسیاری از گذشتگان نقل کرده است. دارای صداقت و معرفت وسیع به اخبار پیشینیان، و از دانشمندان بسیاری اخبار شنیده بود. کتاب اخبار شعرا، کتاب مفید، کتاب ازمنه، کتاب هدایا، کتاب زهد و اخبار زهاد، کتاب تهانی، کتاب تلقیح العقول، کتاب مدیح، کتاب منیر، کتاب عبادت، کتاب مغازی، کتاب اوائل، کتاب اشعار النساء، کتاب شباب و شبیب، کتاب اخبار برامکه از جمله انبوه تألیفات اوست.^۸

به‌طوری که قبلاً اشاره نمودیم، سید رضی علم حدیث را از مرزبانی که مشهور است از دانشمندان شیعه بوده است، فرا گرفت. گویا این علم حدیث، اخبار و روایات مربوط به احوال و سرگذشت علما و زهاد و شعرا و ادبا و مردان مشهور تاریخ دنیا بوده که مرزبانی در آن تخصص داشته، و بیشتر کتابهای او نیز در این زمینه بوده است نه این که حدیث به معنی اصطلاحی آن یعنی روایات و گفته‌های پیغمبر و ائمه اطهار باشد، هر چند دانشمندان مرزبانی را از علمای حدیث هم دانسته‌اند. ابن شهر آشوب می‌نویسد:

اوراست کتاب «ما نزل من القرآن فی علی بن ابیطالب علیه السلام».

ابن خلکان او را اصلاً خراسانی و متولد در بغداد، و دارای تصانیف مشهور و مجموعه‌های کم‌نظیر دانسته و می‌نویسد: «او مورخ ادبیات بود، اخبار زیادی در این خصوص داشت. تألیفاتش بسیار است. در نقل حدیث موثق و در مذهب مایل به تشیع بود. از عبدالله بن محمد بغوی و ابوداود سیستانی حدیث نقل کرده است»^۹

۵ - هارون بن موسی تلّ عکبری

ابو محمد هارون بن موسی تلّ عکبری از فقها و محدثین و مشایخ بزرگ شیعه در اواسط

۸ - فهرست ابن ندیم - چاپ مصر - ص ۱۹۶.

۹ - معالم العلماء - ص ۱۱۸.

۱۰ - وفیات الاعیان - ج ۳ - ص ۴۷۵.

سده چهارم هجری و مقیم بغداد بوده است. تل عکبری که شیخ مفید مرجع اعلم شیعه در نیمه دوم سده چهارم نیز از آنجاست، ناحیه واقع در ده فرسخی بغداد بوده است.

نجاشی دانشمند بزرگ شیعه و در گذشته سال ۴۵۰ هـ می نویسد: «او چهره درخشانی از علمای بزرگ ما (شیعه امامیه) و دانشمندی موثق و مورد اعتماد بود. سخن او جای گفتگو نداشت. اوراست کتابهایی از جمله کتاب «الجوامع» در علوم دینی. من با پسرش ابوجعفر در خانه اش حضور می یافتیم و می دیدیم که اهل فضل حدیث بر وی قرائت می کردند»^{۱۱}.

علامه حلی فقیه نامی از وی بدین گونه یاد می کند: «او دانشمندی بزرگوار و دارای مقامی بس بزرگ است. روایات زیادی از مشایخ شنیده، و عالم بی نظیر و موثق و از سران طایفه، و مورد اعتماد بود، و در نقل حدیث گفتگو نداشت. در سال ۳۸۵ هـ وفات یافت»^{۱۲}.

پیشتر یادآور شدیم که سیدرضی در بغداد از محضر این بزرگ مرد شیعه، علم حدیث آموخته و از فیض حضور او بهره مند گشته است.

۶ - شیخ مفید

ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان معروف به شیخ مفید که در زمان خویش به «ابن معلم» نیز مشهور بود، از مردم بغداد و به سال ۳۳۸ متولد و در سنه ۴۱۳ در بغداد وفات یافت.

شیخ مفید سرآمد فقها و متکلمین شیعه و مشهورترین دانشمند نابغه ما در نیمه دوم قرن چهارم هجری است. شرح حالش را من در شماره سوم سال اول مجله مکتب اسلام نوشته ام. در اینجا به مختصری از آن با ذکر مأخذ اکتفا می کنم.

این ندیم دانشمند کتابدار و کتاب شناس معروف هم عصر مفید که او نیز در بغداد می زیسته، در اثر گرانقدرش «الفهرست» می نویسد: «ریاست متکلمین شیعه (علمای عقاید و مذاهب) در عصر ما اختصاص به او دارد. در علم کلام از دیگران برتر، و در فطانت دقیق، و از لحاظ اندیشه و انتقال ذهن سریع است. من او را دیده ام، بر همه اقران تفوق دارد»^{۱۳}.

نجاشی شاگرد برازنده اش می گوید: «فضل او در فقه و کلام و روایت و وسامت و علم

۱۱ - رجال نجاشی - ص ۳۰۸.

۱۲ - خلاصه الاقوال - ص ۱۸۰.

۱۳ - فهرست ابن ندیم - ص ۲۶۶.

مشهورتر از آنست که وصف شود^{۱۴}.

و شاگرد عالیقدر دیگرش شیخ طوسی می نویسد: «محمد بن محمد بن نعمان ابو عبدالله مفید معروف به «ابن معلم» از متکلمان طایفه امامیه است. در زمان او مرجعیت شیعه به وی منتهی گشت. در فقه و کلام بر هر کس دیگری مقدم، فکرش عالی، ذهنش دقیق، و حاضر جواب بود^{۱۵}. علامه حلی می نویسد: «... او از بزرگترین مشایخ و فقهای شیعه و مرجع و استاد آنهاست. تمام دانشمندان شیعه که بعد از وی آمده اند، از علوم و فنون او استفاده کرده اند. مقام دانش او در فقه و کلام و حدیث مشهورتر از آنست که شرح داده شود». او موثق ترین دانشمندان عصر خود و اعلم آنها بود. مرجعیت دینی شیعه امامیه در زمان او به وی منتهی گشت...^{۱۶}

به طور کلی دانشمندان ما عموماً وسعت اطلاع شیخ مفید را در علم کلام و فقه و اصول و حدیث و دیگر علوم اسلامی و تقدّمش را در خصال معنوی و ملکات نفسانی به عالی ترین وصف ستوده اند و معتقدند که در میان دانشمندان شیعه تا آن روز چنان مرد برآزنده ای برنخاسته بود. به طوری که خاطر نشان ساختیم در قرن چهارم هجری شهر بغداد بزرگترین مرکز علمی عصر معلو از فقها و محدثین و متکلمین مذاهب مختلف بود. سنیان و عامه که از نظر علم کلام و عقاید به آنها معتزلی یا اشعری می گفتند، در مجامع عمومی و گاهی در حضور خلیفه مجلس ها می گرفتند، و هر کس برای اثبات مرام و حقانیت مذهب و مسلک خود حجت ها می آورد، و دلیل ها اقامه می کرد. علمای شیعه که تا آن زمان به آن مخافل راه نداشتند، با طلوع شیخ مفید در بغداد که خود نیز عرب بود، نه تنها در مجامع آنها شرکت می جستند، بلکه شیخ مفید سرآمد علما و یگانه دانشمند مبرز و سخنوری بود که با نیروی علم و بیان و قدرت استدلال و وفور اطلاعاتی که در تمامی علوم اسلامی داشت، در کلیه موارد بر همگان غلبه می یافت.

ابوالحسن خیاط رئیس معتزله، و قاضی ابوبکر باقلانی قاضی القضاة بغداد، فاضل کتبی و ابو عمر شطوی و ابو حامد اسفرائینی شافعی، و قاضی عبدالجبار معتزلی و غیر هم از مفاخر دانشمندان اهل تسنن بودند که شیخ مفید با آنها در مباحث امامت و اصول عقاید آزادانه به گفتگو می پرداخت، و آنها را ملزم و محکوم می ساخت. داستان مناظرات آنها بسیار شیرین و خواندنی است. سیدمرتضی برادر بزرگ سیدرضی که بزرگترین شاگرد شیخ مفید بوده، آنها را در کتابی

۱۴ - رجال نجاشی - ص ۲۸۳.

۱۵ - فهرست شیخ طوسی - چاپ نجف - ص ۱۵۷.

۱۶ - خلاصة الاقوال - ص ۱۴۷.

گرد آورده است. نجاشی ۱۷۷ کتاب او را نام می برد که در تمامی علوم اسلامی تألیف کرده است. و در آخر می نویسد: او رحمت الله علیه در شب جمعه سوم ماه رمضان سال ۴۱۳ رحلت کرد. سید مرتضی در میدان اشنان بر او نماز گزارد، و با همه بزرگی میدان جا کم بود.^{۱۷}

شیخ طوسی می گوید: «نزدیک به دوست جلد کتاب کوچک و بزرگ تصنیف کرده. فهرست کتابهایش معروف است. روز وفاتش روزی بود که تا آن روز از بسیاری مردم موافق و مخالف که برای نماز گزاردن بر او گرد آمده بودند و بر وی می گریستند، به بزرگی آن دیده نشده بود.^{۱۸}

از کتابهای مشهور شیخ مفید که چاپ شده یا دانشمندان از آن نقل کرده اند، این چند کتابست: کتاب مقنعه در فقه، کتاب ارشاد در تاریخ ائمه، کتاب ایضاح در امامت، کتاب ارکان، نیز در فقه، کتاب افصاح، کتاب عیون و محاسن، کتاب احکام النساء، کتاب اختصاص، کتاب الجمل، کتاب منیر در امامت، کتاب مسائل جرجانیه، کتاب مسائل دینوریه، کتاب مسائل مازندرانیه، کتاب مسائل صاغانیه، کتاب ردبر عثمانیه جاحظ، کتاب نقض فضیلت معتزله، کتاب نقض بر علی بن عیسی رمانی، کتاب نقض بر ابن عباد در امامت، کتاب المسائل العشره - در غیبت امام زمان (ع)، کتاب مصابیح النور، کتاب ایمان ایطالب، کتاب مسائل الخلاف، کتاب انتصار، کتاب الکلام فی الانسان، کتاب الکلام فی وجوه القرآن، کتاب تمهید، کتاب جوابهای فیلسوف در اتحاد، کتاب جوابهای ابوالحسن نیشابوری، کتاب البیان فی تألیف القرآن، کتاب جوابات در قیام مهدی علیه اسلام، کتاب ردبر شعبی^{۱۹} کتاب تفضیل امیر المؤمنین (ع) بر سایر صحابه، کتاب ردبر ابن رشید در امامت، کتاب ردبر ابن اخشید در امامت، کتاب اجماع، کتاب مسائل خوارزمیه، کتاب مسائل حرّانیه و اوائل المقالات و غیره.

به طوریکه پیشتر یاد آور شدیم سیدمرتضی و سیدرضی علم فقه و احکام دینی «وحدیث و تفسیر و کلام و غیره»^{۲۰} را نزد شیخ مفید مرجع بزرگ عصر تحصیل کردند. ولی مسلم است که آنها و به خصوص سیدمرتضی در علوم دیگر هم نزد شیخ مفید شرایط شاگردی به جای آورده اند. گذشته از سیدرضی و سیدمرتضی که از شاگردان بنام شیخ مفید بوده اند، و هر کدام نابغه ای بزرگ به شمار رفته اند، ابویعلی جعفری داماد شیخ مفید، و سالار بن عبدالعزیز و شیخ طوسی که بعد از مفید و سیدمرتضی سرآمد فقهای شیعه بوده است، نیز از مفاخر شاگردان شیخ

۱۷ - رجال نجاشی - ص ۲۸۷.

۱۸ - فهرست شیخ طوسی - ص ۱۵۸.

۱۹ - عامر بن شرحبیل کوفی معروف به «شعبی» به کسرشین، از فقهای پیشین عامه است. به سال ۱۰۴ هـ وفات یافت.

۲۰ - اعیان الشیعه - ج ۴۴ - ص ۱۷۵.

مفید می‌باشند.

در خاتمه برای این که بینیم دانشمندان عامه در باره شیخ مفید چه گفته و چگونه قضاوت کرده‌اند، فقط سخن کوتاه دو تن از آنها را می‌آوریم.

ابن حجر عسقلانی نقل می‌کند که «ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان معروف به شیخ مفید و ابن معلم، دارای تصانیف بدیهه است که دویست تصنیف بوده است. مفید در این کتابها خلفا را مورد نکوهش قرار داده است. او به واسطه توجهی که عضدالدوله دیلمی به وی داشت از صولت بزرگی برخوردار بود»^{۲۱} هشتاد هزار رافضی (شیعه) جنازه او را تشییع کردند. در سال ۴۱۳ وفات یافت.»

آنگاه می‌گوید: «خطیب بغدادی (هم عصر مفید) نوشته است: «مفید کتابهای بسیاری در گمراهی شیعه! و دفاع از اعتقاد آنها، و نکوهش از صحابه و تابعین و ائمه و مجتهدین»^{۲۲}، او با کتابها و نظریاتش بسیاری را گمراه ساخت! تا این که خدا اهل تسنن را با مرگ وی آسوده گردانید!!»

سپس ابن حجر خود می‌گوید: «او بسیار وارسته و فروتن و پاسدار علم بود، و جمعی از حوزه درسش برخاستند. در اثبات عقاید شیعه به حد نهائی رسید. تا جائی که گفته شده او بر هر پیشوای دینی منت دارد...»

شریف ابویعلی جعفری که دختر شیخ مفید را به همسری گرفته بود می‌گوید: «مفید اندکی از شب را می‌خوابید، و باقی اوقات شبانه روز را یا نماز می‌گزارد، و یا مطالعه می‌کرد، و یا درس می‌گفت، و یا قرآن می‌خواند»^{۲۳}.

ابن کثیر شامی مورخ مشهور دیگر عامه که مردی بسیار متعصب و نسبت به شیعه عداوت می‌ورزیده در تاریخ مشهورش «البدایة والنهاية» ذیل حوادث سال ۴۱۳ هـ می‌نویسد: «شیخ مفید پیشوای رافضی‌ها و مصنف و حامی آنان بود. در مجلس او دانشمندان بسیاری از همه طوایف اجتماع می‌کردند، و از وی استفاده می‌نمودند. او سرآمد علمای شیعه، و در علم کلام و جدل و فقه استاد بود. در دولت آل بویه با کمال

۲۱ - صولت شیخ مفید به واسطه وسعت دانش و قدرت بیان و شخصیت نافذ خود او بوده است، و گر نه چنانکه مورخین نوشته‌اند طی یک درگیری میان شیعه و سنی، عضدالدوله شیخ مفید را تبعید کرد!

۲۲ - صحابه کسانی بودند که پیغمبر را دیده‌اند، و تابعین پیروان و شاگردان آنها بودند، و منظور از ائمه و مجتهدین در اینجا پیشوایان چهار مذهب عامه یعنی ابوحنیفه و مالک بن انس و شافعی و احمد حنبل و سایر مجتهدین آنهاست که مفید عقاید و آراء آنها را مورد تجزیه و تحلیل و نقد و بررسی و رد و نقض قرار داده است.

۲۳ - لسان المیزان - ج ۵ - ص ۳۶۸.

جلالت و عظمت می زیست. با هر فرقه در باره عقایدشان مناظره و گفتگو می کرد. از فقر و دستگیری بسیار می نمود. خضوعش زیاد، و نماز و روزه اش بسیار، و لباسش زیر بود.»
شیخ مفید را در حرم کاظمین علیهما السلام نزدیک قبر استادش ابن قولویه قمی مدفون ساختند.

۷ - ابن نباته

ابویحیی عبدالرحیم بن محمد بن اسماعیل بن نباته (به فتح نون) حذاقی فارقی، صاحب خطبه های مشهور، به گفته ابن خلکان و دیگران یکی از پیشوایان علوم ادبی، و دارای خطبه هایی است که همه گفته اند نظیر نداشته است. همان خطبه ها نیز دلیل بر وفور دانش و قریحه عالی اوست. ابن نباته از مردم میافارقین^{۲۴} و خطیب حلب بود. در همان شهر حلب در حضور سیف الدوله حمدانی با متنبی^{۲۵} برخورد نمود، و گفته اند که قسمتی از دیوان متنبی را از خود وی شنیده است. سیف الدوله پیوسته در حال جنگ - با صلیبی ها - بود. به همین جهت ابن نباته خطابه های زیادی پیرامون جهاد ایراد می نمود تا او را به جهاد با کفار ترغیب نماید، و مردم را تشویق می کرد که به یاری وی برخیزند. او مردی شایسته بود...»

ابن خلکان در پایان می نویسد: «من ندیده ام که هیچ یک از مورخین، تاریخ ولادت و درگذشت او را ذکر کرده باشند، جز ابن ارزق در تاریخش^{۲۶} که می گوید در سال ۳۳۵ متولد شد، و در سنه ۳۷۴ وفات یافت...»^{۲۷}

بیشتر خاطر نشان ساختیم که سید رضی قسمتی از فنون بلاغت و ادبیات را از ابن نباته یعنی این دانشمند ادیب سخنور آموخته است. این در وقتی بوده که ابن نباته، در بغداد می زیسته و به حلب نرفته بود.

۲۴ - میافارقین - معروف ترین شهر دیاربکر (شمال عراق و جنوب ترکیه) بوده است (مراصد)

۲۵ - ابوطیب احمد بن حسین متنبی کوفی مشهورترین شعرای عرب زبان است. دیوان او را بسیاری از دانشمندان شرح کرده اند بهتر از همه شرح خطیب تبریزی است. گویند که ده صفحه مطلب را با یک نگاه از حفظ می کرد، و هر لفظی می پرسیدند شاهد آن را از کلام عرب یا شعریا تر همان دم نقل می کرد. متنبی در سال ۳۵۴ درگذشت.

۲۶ - ابوالفضل عبدالله بن محمد فارقی معروف به «ابن ارزق» مؤلف «تاریخ میافارقین» متوفی به سال ۵۹۰ ه از دانشمندان اهل نسنن است.

۲۷ - وفیات الاعیان - ج ۲ ص ۳۳۱.

۸ - علی بن عیسی ربعی

ابوالفرج ابن جوزی در گذشته سال ۵۹۷ که از قدمای مورخین است در حوادث سال ۴۲۰ هـ یعنی سال وفات این دانشمند که از استادان سیدرضی بوده است، می نویسد: علی بن عیسی بن صالح ربعی نحوی شاگرد مخصوص ابوسعید سیرافی است.

در سال ۳۲۸ هـ متولد گردید، و در بغداد ادبیات را نزد ابوسعید سیرافی تحصیل نمود، سپس به شیراز رفت، و مدت بیست سال در محضر ابوعلی فارسی به فراگیری علوم و فنون پرداخت، آنگاه بازگشت و در اواخر عمرش در بغداد زیست. پس از آن ابن جوزی می نویسد: در یکی از روزها که علی بن عیسی در کناره دجله قدم می زد دید که سیدرضی و سیدمرتضی با عثمان بن جنی در کشتی نشسته اند. علی بن عیسی رو کرد به آن دو و گفت: «از شگفتی های احوال شریفین (سیدرضی و سیدمرتضی) اینست که باید عثمان با آنها نشسته، ولی علی بر کناره شط دور از آنها باشد!»

سپس می گوید: وی در محرم این سال در سن ۹۲ سالگی وفات یافت، و در مقبره باب الدیر مدفون گردید. ابن ناصر از ابوالفضل ابن خیرون نقل می کرد که فقط سه نفر جنازه او را تشییع کردند! ^{۲۸}

علامه امینی در کتاب گرانقدر «الغدیر» می نویسد: «سیدرضی در کتاب المجازات النبویه صفحه ۲۵۰ از وی نام برده» و می گوید: «من در نزد این استاد پیش از استاد ابوالفتح ابن جنی، آغاز به آموختن علم نحو کردم. کتاب مختصر جرمی و پاره ای از کتاب ایضاح ابوعلی فارسی، و مقدمه ای که خود او بر من املاء می کرد و مانند مدخلی برای علم نحو بود، از وی آموختم.» همچنین کتاب «عروض» ابواسحاق زجاج و «قوافی» ابوالحسن اخفش را نزد وی تحصیل کردم ^{۲۹}.

۹ - ابواسحاق ابراهیم بن احمد طبری

این دانشمند بزرگوار نیز از استادان سیدرضی می باشد، و حقی بزرگ بر سیدرضی دارد. ابن جوزی می نویسد: «ابواسحاق ابراهیم بن احمد بن محمد طبری، فقیه مالکی از مشایخ بزرگوار

^{۲۸} - منتظم ابن جوزی - ج ۸ - ص ۴۶.

^{۲۹} - الغدیر - ج ۴ - ص ۱۸۶.

و عدول بود، و بر علمای بغداد تقدم داشت. احادیث بسیاری شنیده، و مردی کریم‌النفس بود و اهل علم را مورد تفقد زیاد قرار می‌داد.

شریف رضی در وقتی که نوجوانی بیش نبود، نزد وی قرآن می‌آموخت. روزی استاد پرسید: شریف! در کجا زندگی می‌کنی؟ رضی گفت: در خانه پدرم در محله «باب‌محول». استاد گفت: کسی مانند تو نباید در خانه پدرش زندگی کند. من خانه‌ام واقع در محله کسرخ را که به «البرکه» معروف است، به تو می‌بخشم.

رضی پذیرفت و گفت: من تاکنون چیزی از پدرم نگرفته‌ام. استاد گفت: حق که من بر تو دارم، از حق پدرت بزرگتر است. زیرا من کتاب خدا را به تو آموخته‌ام. رضی هم ناچار پذیرفت.^{۳۰}

محدث نامی مرحوم حاج شیخ عباس قمی در پاورقی فوائدالرضویه، ترجمه بقیه گفتار ابن جوزی را بدین گونه آورده است:

«بدان که معلم سیدرضی که خانه بدو بخشید ابواسحاق ابراهیم بن احمد بن محمد طبری مالکی شیخ شیوخ و همان کسی است که به کرامت اخلاق و افضال بر اهل علم موصوف بوده، و «دار قطنی» پانصد جزء احادیث بر وی قرائت کرد. چون از — بصره — برگشت، مردم دسته دسته به تهنیت مقدمش آمدند. از جمله ابن سمعون واعظ در جامع ابراهیم به خدمتش رسید، او این ابیات را در تهنیت وی اثناساد کرد... حدود سنه ۳۹۳ در بغداد وفات کرد» ولی ابن جوزی صریحاً وفات او را در همان سال ۳۹۳ هـ دانسته است.

باید توضیح دهیم که داستان خانه بخشیدن ابواسحاق طبری به سیدرضی و این که از وی پرسیده است در کجا زندگی می‌کنی و رضی گفته است در خانه پدرم، و استاد جواب می‌دهد: کسی مانند تو نباید در خانه پدرش زندگی کند، مربوط به ایام پس از بازگشت پدر سیدرضی از تبعیدگاه و متأهل بودن وی است، و پیش از استرداد دارائی پدر رضی می‌باشد که مصادره شده بود. زیرا اگر او مجرد بوده، و املاک و دارائی پدرش مسترد شده بود، این سؤال و جواب و اعطای خانه و پذیرش آن از طرف سید رضی با عزت نفسی که داشته است، مورد پیدا نمی‌کرد.

۳۰ - منظم ابن جوزی - ج ۷ - ص ۲۲۳.

۳۱ - فوائد الرضویه - ج ۲ - ص ۴۹۸.

نگاهی به مقام علمی سید رضی

به طوری که دیدیم و در شرح حال اجمالی استادان او از نظر خوانندگان گذشت، سید رضی مؤلف نهج البلاغه، از همان سنین کودکی زیر نظر پدر عالیقدرش، و پس از گرفتاری پدر تحت کفالت مادر دانشمند و بزرگوارش، به آموزش قرآن مجید و علوم ادبی و دینی پرداخت، و بیست سال از عمرش گذشته بود که از فراگیری کلیه علوم متداول عصر فراغت حاصل کرد، و از تحصیل آنها در نزد اساتید بزرگ عصر بی نیاز گشت.

در بخش تالیفات او می بینیم که او نه تنها شاعری کم نظیر بلکه سرآمد شعرای عصر، و بزرگترین شاعر دودمان ابوطالب، و نویسنده ای توانا و پرکار و سخن سنج بوده است، بلکه دانشمند بزرگ دین نیز می باشد.

او نه تنها شاعر و نویسنده، و مؤلف کتابهایی در تفسیر و حدیث و فقه و تاریخ و کلام و غیره بوده است، بلکه از دانشمندان صاحب نظر در ادبیات عربی از صرف و نحو و معانی و عروض و لغت می باشد، که اگر درست به کار درس گفتن می پرداخت و مناصب اداریش و قتش را نمی گرفت، می باید، از علمای مشهور این فنون به شمار آید، بلکه خواهیم دید، استاد آنها بوده است، ولی متأسفانه بیشتر به عنوان یک شاعر شناخته شده است.

دکتر زکی مبارک نویسنده دانشمند مصری پس از آن که سید رضی را دارنده علوم و فنون و نویسنده ای زبردست و بی گفتگو می داند، و این معنی را طی مباحثی با قلم سحرانگیز خود چنانکه باید ترسیم می کند، می نویسد:

«چیزی که اهمیت دارد اینست که باید صریحاً گفت سید رضی اولاً و قبل از هر چیز شاعر است. زندگی شاعرانه او ثروتی است که در زمانه باقی مانده است، هر چند از بزرگان دانشمندی است که با حیات فکری و علمی خود در عصر «اخوان الصفا» می زیسته است. مبدا ادبیات، آثار دیگر سید رضی را در میدان های فکری و تعقل کوچک انگارد. چون او در کتاب «مجازات النبویه» و کتاب «حقایق التأویل» در این خصوص به حدنهایی رسیده است.

او اگر شعر را کنار می گذاشت، مفاخر علما را تحت الشعاع قرار می داد، ولی نبوغ شعری

او را در خود فرو برده بود، و مقام او را در زندگی علمی نسبت به بعضی از همعصرانش، از جمله برادرش سیدمرتضی که شگفتی‌هایی در فقه و خدانشناسی ارائه داده، پائین آورده است. اگر سیدرضی در مقابل آثار علمیش ایست می‌کرد، در میان مؤلفان بزرگ قرار می‌گرفت، ولی مردم سرگرم شدند به شعر برجسته او و گمان کردند که او از علمای متوسط است، در صورتی که پس از تأمل خواهیم دید که او از اندیشمندان بزرگ بوده است...

او با برادرش سیدمرتضی در یک خانه پرورش یافته و در آغاز سن دانش را از یک دانشمند یعنی شیخ مفید تلقی کرده است. او دوست داشته که شاعر باشد، ولی نه مانند شاعران دیگر، و می‌خواسته دانشمند باشد، اما نه چون سایر دانشمندان، و به این منظور هم رسیده است.

من عقیده دارم که زبان سیدرضی در شعر توانسته است الفاظ زیبارا در زبان عربی گردآورد، و زبان وی در اثر هم‌چنانست که بهترین اصطلاحات علمی را به کار گرفته است. به نظر می‌رسد که حیات علم، دانشمندی را تا آن زمان ندیده است که قلمی برآزنده تر از سیدرضی داشته باشد. در نظر من به‌ظن قوی سیدرضی راه را برای عبدالقاهر جرجانی^۱ گشود. من عقیده دارم که عبدالقاهر در میدان‌های علم بیان، شاگرد سیدرضی است، و کتاب «دلائل الاعجاز» او نسخه دومی از کتاب «مجازات النبویه» سیدرضی می‌باشد، هرچند جرجانی بیش از رضی افاضه و استقصاء نموده است.

باید بگویم که بویطی^۲ در کتاب «الآم» نخستین دانشمند دینی است که دقایق فقه را با اسلوب ادبی شرح داد (البته به‌نظر زکی مبارک) و سیبویه^۳ هم اولین عالم نحو است که تکوین جمله‌ها را با عبارت ادبی شرح کرد. با این وصف ناچارم اعتراف کنم که سیدرضی در میان مؤلفان دانشمند تنها کسی است که در شرح مقاصد قرآن و حدیث با اسلوبی مرکب از الفاظ رقیق و سنگین قلمفرسایی کرده است.

او با اخلاق شخصی و صفات برجسته‌اش که دور از نفاق و ریا و حق‌کشی بوده، و با طبع بلند و بزرگ‌منش خود توانسته است که در حیات علمیش مقاصد خود را در لغت و فقه و توحید با

۱ - ابوبکر عبدالقاهر بن عبدالرحمن جرجانی از علمای مشهور نحو و لغت عرب است (با این که مانند سیبویه و بسیاری دیگر از علمای اسلامی، ایرانی بوده است!) عبدالقاهر جرجانی را مؤسس علم بیان و از مفاخر علمای بلاغت می‌دانند. کتابهای «اسرار البلاغه» و «دلائل الاعجاز» و «عوامل» از اوست. عبدالقاهر جرجانی در سال ۴۷۱ هجری درگذشت.

۲ - ابویعقوب یوسف بن یحیی مصری، شاگرد محمد بن ادریس شافعی و جانشین وی در درس است. در سال ۲۴۱ در زندان بغداد درگذشت. بویطی برون زبیر روستایی از مصر بوده است.

۳ - ابوالحسن عمرو بن عثمان بن قنبر درگذشته سال ۱۸۰ ه از مردم بیضا فارس بوده و در بهره پرورش یافته است. با این که سیبویه یکفر ایرانی بوده است سرآمد علمای ادبیات عرب، بلکه پدر دستور زبان عربی است. او در «الکتاب» تمامی قواعد و دستور زبان عربی را شرح داده، و بمن سی‌سالگی درگذشت و در شیراز مدفون شد.

عباراتی روان و رسا، تشریح کند...^۴

قدرت قلمی وی

کمتر اتفاق افتاده است که یک دانشمند دینی، هم سرآمد شاعران عصر، بلکه بزرگترین شعرای پیش از خود، و هم تواناترین نویسنده چیره دست باشد، ولی سیدرضی چنین بوده است. زیرا او در سایه تسلط بر قواعد و دستور زبان مادری خود یعنی ادبیات عربی، در صرف و نحو و معانی و لغت این زبان به حدنهایی رسیده بود. او این علوم را از استادان بزرگ عصر خود که هر کدام بعدها از علمای مشهور این علوم به شمار آمده اند، مانند، سیرافی، و ابن جَنّی، ابن نباته، مرزبانی و غیره فرا گرفت. علاوه سیدرضی از ذوقی سرشار بر خوردار بوده. قریحه سیال شاعری او چنان بود که از سن نه سالگی شعر گفته و شعر او در این سن و سال هم اکنون باقی است و باعث اعجاب شعرای بزرگ و استادان ادبیات عرب است.

بنابراین چنانکه از کتابهای او، و از جمله از مقدمه کوتاهش بر نهج البلاغه، و توضیحاتی که در ذیل خطبه های امیرالمؤمنین می دهد، پیداست، وی یک نویسنده زبردست و کارگشته بوده است.

گذشته از تألیفاتی که در علوم و فنون مختلف داشته و همه را با قلمی محکم و فکری پخته و سنجیده به رشته تحریر آورده است، رسائل و نامه های او را در سه جلد جمع آوری کرده اند، که متأسفانه در دست تطاول ایام از میان رفته است. قدرت سیدرضی در نویسندگی مدیون علوم بسیار و ذوق خداداد شعری و ابتکارات او بوده است.

دکتر زکی مبارک که خود نویسنده ای چیره دست و مؤلفی پر قدرت است، می نویسد: «بدون گفتگو سیدرضی، یک نویسنده است، ولی روش او در اسلوب کار، روش علمی است نه فنی، ولو در بعضی موارد نوشته هایش جنبه فنی به خود گرفته است»^۵.

وقتی شعر سیدرضی را پشت سر نهاده و باز می گردیم به اثر و نوشته های او، می بینیم که او شخص دیگری است. می بینیم دانشمندی است که نوشته های علمی وی گواهی می دهد که از

۴ - عبقرية الشریف الرضی - ج ۱ ص ۲۰۶ تا ۲۰۷.

۵ - عبقرية الشریف الرضی - ج ۱ ص ۲۰۴.

مفاخر ادباست. می‌بینیم مردی است که با اسلوبی عطر آگین از ادبیات بلند، در علوم لغوی و شرعی چیز می‌نویسد.^۶

می‌توان گفت که سیدرضی عمداً در نوشته‌های خود جنبه لغوی و علمی را به کار می‌برده است، مبادا در مقابل دشمنان و بدخواهانش تحت الشعاع مقام بزرگ ادبی و سیاسی که داشته است، قرار گیرد...

اگر آثار قلمی سیدرضی همگی باقی می‌ماند، آن وقت می‌توانستیم بگوئیم که او در میان مؤلفین بزرگ، نویسنده‌ای بی‌همتا است، و چه مقامی در فن نویسندگی داشته است.^۷

من در نمایاندن روش‌های نویسندگی او بدمدو کتاب وی «مجازات النبویه» و «حقایق التأویل» تکیه می‌کنم. کتاب مجازات النبویه او نخست در بغداد چاپ نادرستی شد که روح مؤلف را آزار می‌داد، سپس اخیراً با عنایت استاد محمود مصطفی استاد دانشکده زبان عربی مصر، و توسط کتابخانه مصطفی حلی آن را با مسختر حواشی منتشر شده است. کتاب «حقایق التأویل» او نیز در نجف به وسیله دانشکده «مندی الشر» به طرزی زیبا انتشار یافته است.

روش‌های خاص نویسندگی سیدرضی در این دو کتاب چگونه است؟ توجه داشته باشید که اولاً سیدرضی عبارات را کوتاه می‌آورد، و جز در بعضی از اوقات سخن را به درازا نمی‌کشد.

ثانیاً ملاحظه می‌کنیم که سیدرضی نویسنده ایست که از سخنان بی‌مورد پرهیز دارد، و جز به اندازه لازم سخن نمی‌گوید.

ثالثاً می‌بینیم که سیدرضی از به کار بردن جملات معترضه و آوردن مطالب متفرقه اجتناب می‌ورزد، و این گواه است که انگیزه فنی بیش از انگیزه علمی بر وی غلبه داشته است. زیرا دانشمندان پیش از او آوردن جملات معترضه و متناسب با موضوع از معارف ادبی و لغوی و شرعی را وسیله‌ای برای ادای منظور می‌دانستند... و پس از شمردن موارد دیگر از شیوه سیدرضی در نویسندگی، می‌گوید «اینست روحیه سیدرضی، نویسنده و مؤلف، علاوه بر زندگی شاعرانه‌ای که با پرتوهائی آن را رنگارنگ می‌سازد...»

او در نوشته‌های خود با استفاده از مباحث نحوی و فقهی و ادبی و لغوی چنانست که گوئی دانشمندی از مردم بغداد، در مساجد آنجا با اهل علم و ادب و دین گفتگو می‌کند.

با نگاهی دیگر او را چنان می‌بینید که رزمنده‌ای سلحشور است، و با نگاه دیگری خواهید دید که وی سیاستمداری بزرگ و از روشندانانی است که مشکلات زندگی را در سیاهی‌های شب

۶ - عبقرية الشریف الرضی - ج ۱ ص ۲۰۵.

۷ - عبقرية الشریف الرضی - ج ۱ ص ۲۰۹.

با اندیشه روشن خود حل می‌کند.

و با نگرشی دیگر خواهی دید او عاشقی است که زیبایی را به زیباترین وجهی احساس می‌کند. آنگاه یکباره می‌شنوی که در مشهورترین قلمرو شرق اسلامی به سیر و سیاحت پرداخته است.

متعاقب آن متوجه می‌شوی که او مدیر مدرسه «دارالعلم» بغداد است، و با این وصف به دنبال اخبار و آثار بذله‌گویان و ارباب ذوق می‌گردد، و پس از همه اینها پی‌خواهی برد سیدرضی سرپرست خانواده‌ای است که دارای زن و فرزندان می‌باشد. معنی این درهم پیچیدگی عجیب چیست؟ این بدان معنی است که شریف رضی از مواهب گوناگونی برخوردار بوده است. و ذالک فضل الله یؤتیه من یشاء...^۸

جایگاه او در عالم شعر

در سخنان دانشمندان شیعه و سنی از معاصران سیدرضی و در قرون بعدی خواهیم دید که اغلب روی جنبه شعری او حساب کرده‌اند، بلکه شعر را صفت بارز او دانسته‌اند، و گفته‌اند «او شاعر است!»

علت آن را قبلاً یادآور شدیم، و از گفته‌های نویسنده و دانشمند شعرشناس مصری دکتر زکی مبارک بهتر خواهیم دانست.

پیشتر از تعالی هم‌عصر او نقل کردیم که گفته بود: شاید دیوان او چهار جلد باشد، و در خلال مطالب گذشته مکرر از دانشمندان صاحب نظر آوردیم که جایگاه او در شعر عربی از چه اهمیتی برخوردار بوده است؟

از امتیازات شعر سیدرضی اینست که در آن هجو دیده نمی‌شود، و اگر هم گاهی درباره کسی سخنی و انتقادی نموده، تصریح به نام طرف نکرده است.

احمد بن علی داودی حسنی مؤلف عمدة الطالب که خود از دانشمندان آل ابیطالب بوده است، از قول ابوالحسن عمری نقل می‌کند که «شعر رضی مشهور است، و او سرآمد شعرای قریش است، و کافی است بدانیم قریش قبیله‌ای بوده است که شاعران بنام داشته‌اند و نخستین آنها حارث بن هشام، و هبیره بن ابی وهب، و عمر بن ابی ربیع، و ابو ذهیل، و آخرین آنها محمد بن

۸ - عبقرية الشریف الرضی - ص ۲۱۴ تا ۲۱۷.

صالح حسنی و علی بن محمد جمانی، و ابن طباطبا اصفهانی بوده اند.^۹ به گفته علامه امینی: «روشن است که هر کس از خصوصیات روحی سیدرضی و مقام بزرگ او در علم و بزرگواری و جایگاه عالی او در میان دانشمندان آگاه باشد، می بیند که شعر دون شأن سیدرضی است، و او خود را از بهترین و والاترین شعرا برتر می دانسته است، و می دید که شعر چیزی بر مقام او نمی افزاید و مقامی به او نمی دهد.

شعر وی به ما می گوید که او شعر را برای خود فضیلت و افتخاری به شمار نمی آورده، بلکه آن را وسیله ای برای نیل به مقصود می دانسته است.^{۱۰}

دکتر زکی مبارک در کتاب مزبور با نیروی اندیشه و قدرت قلمی و تسلطی که بر ادبیات زبان مادری خود داشته است، چنان پیرامون مقام ادبی و قریحه سیال و ذوق رقیق و احساس پرتوان سیدرضی سخن گفته و انواع شعر او را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است، که شاید بهتر از آن نتوان مقام عالی سیدرضی را در عالم شعر، تشریح و توصیف کرد.

«دکتر زکی مبارک» نویسنده دانشمند مصری که مدتی به عنوان استاد در دانشسرای عالی بغداد مشغول تدریس بوده است، در سال ۱۳۵۷ هجری که به مصر بازگشته و در دانشگاه قاهره به کار استادی اشتغال داشته است. موفق به نگارش دو جلد کتاب پیرامون شخصیت علمی و ادبی سیدرضی می شود و در سال مزبور آغاز به تألیف آن نموده و در سال ۱۳۵۹ به اتمام می رساند. او در مقدمه چاپ نخست کتاب یادشده از ایامی که در بغداد بوده و از دانشسرای آنجا و استادان و شاگردانش در آن مرکز علمی و خود شهر بغداد موطن و مدفن سیدرضی باشور و شوق و حسرت و اندوه فراوان — که از آن دور مانده است — یاد می کند — بیشتر از آن جهت که بغداد شهر سیدرضی بوده، شهری که سیدرضی در آن پرورش یافته و انبوه اشعار زیبا و دلربای خود را در محیط و فضای آن سروده است، همان اشعاری که وی در این دو جلد کتاب به نام «عبقریة الشریف الرضی» یعنی: «شخصیت بزرگ سیدرضی» مورد بحث و بررسی قرار می دهد، و با دیدی اعجاب انگیز به تجزیه و تحلیل آنها می پردازد.

دکتر زکی مبارک در مقدمه چاپ نخست کتابش از جمله می نویسد: «ممکن است بعضی از دانشمندان به من بگویند: چرا در شناسائی شاعران بزرگ عرب — نخست از سیدرضی سخن گفته ام؟ (باید دانست اصل کتاب را سخنرانی های او در سالن دانشکده حقوق بغداد تشکیل می دهد.)

۹ - عمدة الطالب - ص ۱۷۱.

۱۰ - الفدیر - ج ۴ - ص ۲۰۰.

اگر چنین گفتند، پاسخ آنها را به استاد عباس محمود عقاد (فیلسوف و دانشمند معروف مصری). حواله می‌دهم. زیرا او به‌خوبی به‌یاد دارد که وقتی کتاب خود را درباره «ابن رومی»^{۱۱} منتشر ساخت من به‌وی گفتم چه خوب بود که این زحمات را در بررسی اشعار سیدرضی می‌کشیدی.

اگر بگویند: چرا؟ پاسخ آن را از استاد دکتر طه حسین بگیرند. زیرا او کاملاً در نظر دارد که روزی به‌وی یادآور شدم که تحقیق در پیرامون شعر سیدرضی لازم‌تر از اهتمام به‌بحث و تحقیق درباره شعرای قرن سوم هجری است. زیرا ما خصوصیات ذاتی سیدرضی را در شعرای قرن سوم هجری نمی‌بینیم.

اگر بگویند: چطور؟ می‌گویم پاسخ آن را از باشگاه کارمندان دولت بجوئید. زیرا در سال ۱۹۳۲^{۱۲} از من خواستند درباره بزرگترین سراینده در زبان عربی سخنرانی کنم، و من از سیدرضی سخن گفتم!

بنابراین من در شناساندن شعرای بزرگ عرب، از سیدرضی آغاز می‌کنم. به‌همین جهت ناگهان مرا در بین دجله و فرات می‌بینید، و می‌بینم که دارم از شاعری سخن می‌گویم که از سالها پیش نسبت به‌وی تعصب می‌ورزیدم.

خدا گواه است (و هو خیر الحاکمین) که من هیچگاه مقام ادبی سیدرضی را فراموش نکرده‌ام، و روزی که دکتر شریف عسیران نسخه‌ای از کتاب استاد انیس مقدسی را جمع به‌فرمانروایان شعر در عصر عباسی، به من داد، چقدر ناراحت شدم که وی آن همه اهمیت به «ابوالعناهیة» بدهد، و سیدرضی را فراموش کند. با این که تمام دیوان ابوالعناهیة نمی‌تواند با یک قصیده از قصاید سیدرضی برابری نماید!...

عنقریب خواننده این کتاب می‌بیند که من سیدرضی را پرازنده‌ترین شاعری معرفی می‌کنم که زبان عربی به‌خود دیده است...

«من نمی‌دانم اهل عراق چه زبانی می‌بینند که اهمیت ندهند به‌شاعری که درست ندانند محل دفن کجاست؟ آیا این از عجائب نیست که عراقی‌ها قبر معروف کرخی را بشناسند ولی از قبر سیدرضی بی‌خبر باشند»^{۱۳}.

۱۱ - شاعر و ادیب معروف عرب درگذشته سال ۲۸۳ هجری.

۱۲ - باعث نهایت پدبختی و شرمساری است که هنوز هم تاریخ رسمی بسیاری از کشورهای عربی و اسلامی، میلادی است!

۱۳ - علت اینست که سیدرضی از مفاخر شیعه امامیه است، ولی تعصب بازمانده دوران جاهلیت نمی‌خواهد چنین افرادی را بشناسد، و با او سروکار داشته باشد.

«ای بغداد! تو (با داشتن دانشمندان و بزرگانی چون سیدرضی که تاکنون درست شناخته نشده‌اند) مظلوم واقع شده‌ای، و من هم (که می‌خواهم آنها را بشناسانم) مظلومم، ولی ظلم باعث می‌شود که دلها باهم پیوند پیدا کند. خدا تو را یاری دهد، و مرا پیروز گرداند، و بدان که خدا شنوا و پاسخگوست. درود من بر تو باد ای بغداد! زکی مبارک ۱۹۳۸^{۱۴}»

دکتر زکی مبارک همچنین در پایان مقدمه کوتاهی بر چاپ دوم کتاب «عبقریة الشریف الرضی» در سال ۱۳۵۹ که درست هزار سال از ولادت سیدرضی می‌گذشته، نوشته است، می‌نویسد: «ای سیدشریف! من حق تو را و آنچه که می‌باید درباره‌ات گفت با انتشار این کتاب ادا کردم، و ثابت نمودم که در مرکز جهان ابدی جای داری، بدون این که منتی بر تو داشته باشم، و این کتابم را به مناسبت گذشت هزار سال از ولادت به عنوان هدیه‌ای به پیشگاهت تقدیم می‌دارم. من خدا را سپاس می‌گزارم که مرا به میهن تو رسانید تا در جوی که تو در آن زیسته‌ای گردش کنم و اسرار دل و رازهای جانت را ببینم، و تو را در میان مدارجی که در بغداد پشت سر می‌نهادی از نزدیک ملاقات نمایم.

ای سید بزرگوار! از تو امید آن دارم پاره‌ای از اسائه ادب که در این کتاب درباره‌ات روا داشته‌ام، فراموش کنی. زیرا از دوست انتظار می‌رود که لغزش‌های دوست را اگر از روی اخلاص به‌خاطر ادب و روشنگری تاریخ باشد، فراموش کند. ۱۴ صفر ۱۳۵۹ محمد زکی عبدالسلام مبارک^{۱۵}»

بزرگداشت سرباز گمنام

این دانشمند عالیقدر مصری سنی مذهب، کتاب خود را پیرامون شخصیت بزرگ سیدرضی با عنوانی به‌مضمون فوق آغاز می‌کند و به تفصیل راجع به قبر سرباز گمنام و قبر و نام سرباز با نام و نشان اسلام سیدرضی که مجهول مانده سخن می‌گوید که اجمال آن بدین قرار است: «آقایان!^{۱۶} در عصر جدید معمول شده است که جایی را به نام قبر «سرباز گمنام» به‌شانه سلحشوران و جنگجویان بنا می‌کنند. ممکن است آن سرباز شجاع‌ترین یا ترسوترین سربازان باشد، ولی در هر حال او خوشبخت‌ترین مردگان است. زیرا آتش مقدس، شب و روز در بالای قبرش فروزان است.

۱۴ - عبقریة الشریف الرضی - ص ۹ تا ۱۳.

۱۵ - مأخذ سابق - ص ۶.

۱۶ - گفتیم که مطالب کتاب سلسله سخنرانی‌های وی در دانشکده حقوق بغداد بوده است.

قبر سرباز گمنام بزرگترین تعزیت برای ارواح جنگجویانی است که پس از جیان دادن قدرشان مجهول مانده است. همه در روزهای عید و مواقع مخصوص به آنجا می‌روند، و به یساد جان‌بازان ناشناخته خود اشک می‌ریزند و یاد آنها را گرامی میدارند.

با سرباز با نام و نشان چگونه رفتار می‌شود؟

ولی آقایان! از شما می‌پرسم وقتی مردم از کنار قبر سربازی معروف می‌گذرند، روح او چه احساسی دارد؟ چه حالی دارد روح فرمانده بزرگی که می‌بیند مردم از کنار قبرش می‌گذرند، و هیچ به یاد نمی‌آورند که او چگونه با مصائب و سختی‌ها برخورد نموده است؟ اگر آن روح بداند که استخوانهای او در زمین مرده‌ای مدفون است، از این که از خاطره‌ها فراموش شده است، چندان ناراحت نمی‌شود.

ولی او می‌داند که استخوان‌هایش در زمینی دفن شده است که بهترین میوه‌ها را بیرون می‌دهد، و می‌بیند که چه مردان بلند آوازه‌ای از بالای قبرش می‌گذرند؟ راستی درک چنین روحی در چنان زمینی چگونه است؟ روح کسی که نامش «سیدرضی» است، و در وطنش که «عراق» خوانده می‌شود؟

ولی آقایان! بدانید که از امروز دیگر سیدرضی، فراموش شده نیست. به‌زودی یاد او در تمامی دنیای عرب پخش خواهد شد، و در بیشتر زبان‌های بیگانه شناخته می‌شود، و شعرش^{۱۷} در زبانها و دلهای نسل‌های آینده زنده خواهد ماند. ممکن است سؤال کنید: تو چطور می‌گویی سیدرضی گمنام مانده است و حال آن که او کاملاً معروف است؟ در جواب باید گفت که سیدرضی در دنیای ادب عربی، ظالمانه نادیده گرفته شده است.

او برجسته‌ترین شاعری است که لغت عرب می‌شناسد، و بزرگترین شاعری است که هوای عراق را بوئیده است، با این وصف نقد ادبی از یادوی غافل مانده است. نه کتابی درباره او تألیف شده، و نه در فصل مناسبی از کتابی شناخته شده است.

اگر دیوان سیدرضی به زبان فرانسه یا انگلیسی یا آلمانی بود، درباره اشعارش صدها کتاب تصنیف می‌شد، و ده‌ها مجسمه از وی برپا می‌ساختند. آیا شگفت‌انگیز نیست که دیوان سیدرضی سی سال قبل در کشوری غیر از وطنش چاپ شود، و تا کنون دیگر منتشر نگردد؟!

۱۷ - باید دانست که زکی مبارک در این کتاب فقط راجع به سیدرضی از نظر شعری بحث می‌کند.

آیا این تعجب‌آور نیست که معلوم نباشد مرقد سیدرضی علی‌التحقیق کجاست تا در کاظمین ضریحی بر آن قرار دهند، با این که کسانی که شرح حالش را نوشته‌اند تصریح کرده‌اند که او در کربلا مدفون است؟...

ممکن است در میان شما - حاضران مجلس - کسی باشد که بگوید سیدرضی از نظر تاریخی فراموش شده نیست، اشاره به نام وی در نزد قدما و مؤلفین کتب عربی شده است و در میان خاورشناسان نیز هستند کسانی که با نامش در زبان اروپائی آشنا شده باشند.

ولی من می‌گویم همین مقدار در کجا واقع شده است؟ در دو مورد: اول در تاریخ سیاسی که از برخورد بین خلفای فاطمی مصر و خلفای عباسی عراق سخن به میان رفته است، و نقل می‌کنند که سیدرضی در ابیاتی از این که در میان دشمنان در بغداد به سر می‌برد، ولی خلیفه‌ای علوی در مصر حکومت دارد که از تیره اوست، گوشه به حکومت خلیفه القادر بالله عباسی زده است. این ابیات هم داستانی دارد که ابن ابی‌الحدید اشاره به آن نموده است، و چنانچه ربطی به تاریخ سیاسی نداشت، نویسندگان از تعرض به آن هم خودداری می‌کردند. به همین علت نیز تاریخ سیاسی از ابیات دیگر سیدرضی خطاب به «القادر بالله» سخن گفته‌اند که در مقام مفاخرت به خلیفه می‌گوید جز «خلافت» که تو آن را قبضه کرده‌ای، و من دسترسی به آن ندارم، میان من و تو فرقی نیست.

مورد دومی که نام سیدرضی در آن آمده است، آنجاست که از صحت انتساب «نهج البلاغه» به امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب کرم‌الله وجهه سخن گفته‌اند زیرا بعضی از ناقدین^{۱۸} در این باره تردید کرده‌اند و ترجیح داده‌اند که نهج البلاغه نوشته سیدرضی است.

در اینجا مورد ندارد که پیرامون این مطلب تحقیق کنم. من در کتاب «النثر الفنی» و کتاب «وحی بغداد» درباره انتساب نهج البلاغه به امیرالمؤمنین و اختلاف نظرهای اشاره کرده‌ام و دیگر در اینجا تکرار نمی‌کنم...^{۱۹}

در هر صورت این از اقبال سیدرضی است که نامش به وسیله (نهج البلاغه) با نام علی بن ابیطالب مقرون باشد، و گرنه به من بگوئید نامه‌ها و رسائل طولانی که سه مجلد بوده است کجاست که نمایانگر نام ادبی چون سیدرضی باشد می‌گوئید: تاریخ ادبیات عرب نظر به تشیع

۱۸ - البته مورخین و نویسندگان سنی یا خاورشناسان خارجی، و گرنه شیعه هیچ شکی ندارد که نهج البلاغه مجموعه‌ای از گفتار گهربار حضرت امیرالمؤمنین (ع) است که سیدرضی گرد آورده است.

۱۹ - ماخذ سابق - ص ۱۴ تا ۱۷ - مؤلف در پایان جلد یکم تحت عنوان «نهج البلاغه و شریف» به تفصیل سخن گفته و آن را امانتی ادبی و تاریخی و سیاسی کم نظیری می‌داند که سیدرضی به عنوان خدمتی به سنت و ادب و سیاست و اخلاق تقدیم داشته، و بیشتر آن از امیرالمؤمنین است، و به طور قطع واقعیت دارد.

سیدرضی، حق او را نادیده گرفته است. اگر این مطلب درست باشد، چطور ادبای مصر و شام و حجاز و مغرب و اندلس را که تعصب ضد تشیع ندارند، از شناسائی وی ساکت مانده‌اند؟ بلکه می‌خواهم بگویم چطور شیعه از رسائل و نامه‌های ادبی آن نویسنده بلیغ غفلت ورزیده است؟^{۲۰}

ویژه‌گی‌های شعر سید رضی

سیدرضی به زبان عربی یعنی زبان مادری خود شعر گفته است. آنهم در تمام انواع شعر: قصیده، غزل، قطعه، تشبیب، مرثیه، از هجران، وصال، عشق، حرمان، بی‌اعتباری دنیا، یاد دوستان، عهد و وفا، صلح و صفا، برادری، مهربانی، عفو و گذشت و سایر صفات برجسته انسانی، آنهم به طرزى که در شعر هیچ شاعری دیده نشده است.

دکتر زکی مبارک دربارهٔ ویژه‌گی‌های شعر سیدرضی، یا بهتر بگوئیم شناخت بیشتر سیدرضی در شعرش می‌نویسد: «خواهید دید که سیدرضی در حالی که عهده‌دار بزرگترین وظیفه دینی یعنی نقابت اشراق (و رسیدگی و سرپرستی سادات عصر است) در عین حال بزرگترین شاعری است که از عشق و زیبایی سخن می‌گوید. خواهید دید که سیدرضی در توصیف چشم و دل در قصائد «حجازیات» خود منحصر به فرد است. خواهید دید که دربارهٔ راستگویی و راستگویان گوی سبقت از هم‌کنان ربوده است، و مشکل است که دیگری در آینده به پای او برسد.

خواهید دید هیچ خاطر شریفی مانند او از بزرگی و بزرگواری سخن نگفته، و هیچ زبانی غیر از زبان او آن را به زبان نیاورده است. خواهید دید که هیچ شاعری مانند وی از «عفاف» و پاکى طینت یاد نکرده و «عفاف» نیز شاعری غیر از آن شاعر عقیف شریف نیافته است. خواهید دید دوستان گذشته کسی را نیافته‌اند که مانند او به راستی به یاد آنها اشک بریزد و در دل از آنها یاد کند.

آقایان! خواهید دید که شریف رضی شاعر قلب و عقل و هوش بوده است. خواهید دید که شاعر انسانیت در شعر خود چقدر از شائبه امیال نفسانی و هواپرستی و

۲۰ - مأخذ سابق - ص ۱۸ و ۱۹. در پاسخ زکی مبارک باید گفت، تعصب نسبت به شیعه از زمان بنی‌امیه تا کنون در همه فرقه‌های غیر شیعه چه در مصر و چه در عراق و چه در شمال آفریقا بوده و هست، و به طور قطع کوتاهی دربارهٔ شناخت و شناساندن سیدرضی این نایفه بزرگ شیعه، در میان عامه چیزی جز تشیع او نبوده است. این معنی کاملاً از نوشته‌های این خلکان و خطیب بغدادی و صفندی و دیگران پدیداست، ولی علت این که خود شیعه در شناساندن شعر و نبوغ ادبی سیدرضی کوتاهی کرده اینست که این شناسائی می‌باید در میان جامعه عرب زبان باشد که بیشتر آنها را سنجان تشکیل می‌دهند، و شیعه می‌دانسته که آنها نظر به تشیع سیدرضی چندان از افکار او به‌خاطر این که شیعه بوده است استقبال نخواهند کرد، و بگفته خود زکی مبارک، این رومی و دیگران را بر او مقدم می‌دارند!

دردها و آرزوها به دور است.

خواهید دید او آنچه را شما امروز احساس می کنید، حس می کرده، و همان را درک می کرده که شما درک می نمائید، با این که او نزدیک به هزار سال پیش نسیم بغداد را استنشاق کرده است....

نقادان شعرش، از معانی انسانیت و شخصیت در اشعار سیدرضی غفلت نموده اند و از چشمه های زلال قصائد دیوان آن شاعر کم نظیر سخن به میان نیاورده اند آیا شما دیده اید که ناقدین حِکَم و امثالی را که در اشعار سیدرضی است برشمارند و ارائه دهند؟ و آیا شنیده اید که ادیبی دو هفته یا سه هفته از وقت خود را صرف شناسایی در دیوان شریف رضی کند تا آن گوهر نهفته را به دست آورد؟^{۲۱}

سپس دکتر زکی مبارک که خود ادیبی عرب زبان و سخن سنج و نویسنده ای بزرگ و پر احساس است و ازدیانت و عفت نفس قابل تحسینی برخوردار می باشد، به کاوش و نمایش ابیاتی از انواع شعر رضی مبادرت می ورزد.^{۲۲}

آنگاه می گوید: «ای ادبای بغداد! نظر شما از آنچه شنیدید چیست؟

نمی دانید که ثروت شعری پدیده ایست که اهل تحقیق و ناقدین شعر به وجود می آورند؟ به نظر شما سیدرضی این شایستگی را ندارد که یکی از نقادان درباره حِکَم و امثال موجود در شعر تحقیق و بررسی کند، و آنچه را ابتکاری است، و آنچه را خود او گفته است، روشن سازد؟

ما می بینیم که نقادان «متنبی» را تعقیب می کنند و حِکَم و امثال او را در اشعارش، از نوشته های یونانیان قدیم می دانند؟ چرا تا این اندازه درباره سیدرضی سکوت کرده اند؟

ای ادبا! می دانید واقع مطلب چیست؟ نقادان به پیروی از بعضی از رؤسای عصر به کار بررسی اشعار او پرداخته اند، نه این که می خواسته اند از روی میل در دیوان او پی به معانی اصیل ببرند. کینه ای که صاحب بن عباد نسبت به متنبی داشته باعث شده است که شعر او را متوجه بررسی شعر او کند، و اگر متنبی این برخوردها را نداشت، یاورانی نمی یافت که نام او را از همه شعرای عرب بالاتر برند.

ولی سیدرضی از این ناحیه از اسباب شهرت محروم است. زیرا پاکی طینت و عفت نفس

۲۱ - نه آقا دکتر زکی مبارک! زیرا اولاً آنها بیشتر به دنبال شاعران هواپرست خیال پرور جفنگ گو هستند. ثانیاً چنانکه گفتیم سیدرضی شاعر دانشمند دینی و شیعی بوده است!! نقادان شعر نوعاً به دنبال همجنسان خود می روند تا در اشعار آنها بسی بسندوباری ها و بسی قیدی ها، ولا ابالی گری ها، خوشی ها و لذت ها، عیش و نوش ها، عشق و وصال های حقیقی را بیابند. آنها کجا و سیدرضی مؤلف نهج البلاغه کجا؟ بین تفاوت از کجاست تا یکجا؟ راستی چه نسبت خاک را با عالم پاک؟!

۲۲ - مأخذ سابق - ص ۲۱ - ۴۱.

او را از دربار پادشاهان و وزراء دور گردانیده بود. او وقتی قصیده‌ای در مدح آنها می‌گفت فقط به‌خاطر دوستی و مدارای با آنها بود. هیچکس او را ندید که در دربار سلاطین مزاحم شعرا و ادبا باشد...^{۲۳}

شاعر اندیشمند

دانشمند نویسنده متفکر و ادیب‌گرا نمایه پر احساس نامبرده سپس تحت عنوان «شاعر اندیشمند» به تفصیل از روشنفکری سیدرضی و آشنائی او از بلاغت و احساسی که نسبت به نیروی سخن بلیغ داشته است، سخن به‌میان آورده، و آن را پدیده قرن چهارم هجری که عصر نهضت ادبیات عرب بوده است، می‌داند.

عصر نبوغ ابوالحسن جرجانی مؤلف کتاب «وساطت بین متنبی و دشمنان او» و عصر نبوغ ابوبکر باقلانی مؤلف «اعجاز قرآن» و عصر نبوغ ابوالقاسم آمدی و عصر ظهور ابوعلی حاتمی، عصری که فصاحت ابو هلال عسکری صاحب کتاب «صناعتین» انفجار ایجاد کرد. و می‌گوید: در آن عصر اخوان الصفا با رسائل خود معارف عرب و ایران و یونان را بهم پیوند دادند. عصری که در آن ابوحنان توحیدی و ابن مسکویه در آن نبوغ یافتند. چگونه ممکن است زبان عربی آثار ابن عمید و صاحب‌بن عباد و همدانی و خوارزمی و تنوخی و قابوس‌بن وشمگیر و ابن شهید را در آن عصر فراموش کند؟

از این اشارات پی خواهید برد که قرن چهارم هجری دارای سه امتیاز بوده است: نقد ادبی، جدل عقلی، و ثر فنی. بعضی از اینها در شام، و برخی در مصر، و پاره‌ای دیگر در اندلس دیده می‌شد، ولی همگی در بغداد گرد آمده بود، و می‌دانید که بغداد وطن سیدرضی بوده است! بغداد در قرن چهارم هجری در گفته صاحب‌بن عباد خطاب به ابن عمید تجسم یافته بود که گفت: «بغداد در میان سایر شهرها مانند استاد در بین بندگان خداست» از امتیازات فرهنگی قرن چهارم و معارف بغداد اینست که قوه تفکر ابوالعلاء معری، ادیب فیلسوف را که بار ساله غفران و قصائد لزومیات، ادبیات عرب را مدیون خود ساخت. تقدیر چنین بود که سیدرضی در قرن چهارم زندگی کند و با عقل قرن چهارم پرورش یابد، و می‌باید از خاندانی باشد که در علم و ادب سابقه‌ای درخشان داشته باشند. بلکه این موقعیت را هم یافت که برادری از پیشوایان علوم عقلی و نقلی داشته باشد.

و این امکان را یافت که سیدرضی خود نقیب اشراف شود، آنهم در زمانی که اشراف (سادات) تخت و تاجی نداشته باشند، ولی مفتخر به علم و ادب و بیان باشند. سید رضی بهترین خدمت را به عصر خود و خاندان خویش نمود، و مردانه به پیشواز علم و ادب رفت، و با رشادت به تألیف و تصنیف پرداخت. مردم در زمان سیدرضی فقه و احکام می‌آموختند تا بتوانند تأمین زندگی کنند، ولی او فقه و احکام دین می‌آموخت تا بتواند با عزت زیست کند.

شعرا در عصر سیدرضی شعر می‌گفتند تا از عطایای خلفا بهره‌مند گردند، اما او شعر می‌گفت تا تخت خلفا را متزلزل گرداند. شعرا غزل سرائی و جفنگ‌گوئی و خیال‌پردازی می‌کردند، ولی شریف رضی در هر نقطه‌ای از زمین نشانه‌ای از خود باقی گذاشت و در هر مکانی خاطره‌ای نابود ناشدنی بر جای نهاد. او به دنیا همچون مردی اندیشمند می‌نگریست... به‌طور خلاصه شریف رضی از نظر شعری، از شگفت‌انگیزترین سرایندگان است. او هم‌طراز ابونواس و مسلم بن ولید و ابوتمام و بحتری و متنبی نیست، بلکه او شریف‌رضی صاحب «حجاریات» است!^{۲۲}

۲۲ - مأخذ سابق - نقل به اختصار از ص ۴۵ و ۵۲.

همعصران سید رضی

می‌دانیم که سید رضی معاصر بسیاری از دانشمندان و شعرا و امرا و خلفا و پادشاهان بوده است، در عراق و سوریه و ایران و مصر این معاصرت به نحوی با زندگی وی رابطه داشته است. ولی ما از میان همه آنها به ذکر چند تن مبادرت می‌ورزیم.

صاحب بن عباد

صاحب بن عباد یکی از بزرگترین مردان کم‌نظیر تاریخ درخشان اسلام و نایب نامی و وزیر سیاستمدار و باتدبیر شیعه است که در دولت آل بویه به وزارت رسید، و مملکت پهناور آنها را در کف با کفایت خود گرفت، و بر افتخارات آنان افزود. تمام دانشمندان معاصر وی او را به عالی‌ترین وصف ستوده‌اند. ثعالبی در «یتیم‌الذهر» بعد از آن که می‌نویسد: «نمی‌دانم با چه عبارتی مقام بلند او را در علم و ادب، و جلال شأنش را در جود و کرم، و نیکوئی‌های بی‌پایانش را شرح دهم» می‌گوید: «روزگار خود را وقف علویان و دانشمندان و شعرا کرده و مجلسش مملو از ایشان بود.»

یا قوت حموی می‌گوید: «پانصد شاعر در مدح او شعر سرودند.» صاحب بن عباد چون خود دانشمندی بزرگ بود، قدر دانشمندان را خوب می‌شناخت. او سالی پنجهزار دینار اختصاص به فقها و محدثین داده بود، و در احترام آنها سخت می‌کوشید، و اوقات فراغت خود را به مصاحبت با آنان می‌گذرانید.

کتابخانه او را هیچ یک از پادشاهان و وزرای جهان نداشته‌اند. چهارصد شتر کتابخانه او را حمل می‌کردند، و هنگامی که به مسافرت می‌رفت فقط سی شتر کتب ادبی او را برای مطالعه وی حمل می‌کرد. این موضوع برای کسانی که با تاریخ زندگانی صاحب و مقام علمی و ادبی او آشنائی دارند، جای تعجب نیست. صاحب، در اغلب علوم و فنون اسلامی دست داشت، بلکه استاد بوده است، و بیش از سی

جلد کتاب پر ارج تألیف کرده است. او به علم حدیث رغبتی وافر نشان می‌داد. هنگامی که حدیث درس می‌گفت از بس در مجلس درس او جمعیت می‌شد شش نفر با فاصله ایستاده بودند تا سخنان او را برای شاگردان بازگو کنند. از سخنان اوست که «هر کس علم حدیث را فرا نگیرد، شیرینی اسلام را درک نمی‌کند.» بسیاری از دانشمندان و ادبا به نامش کتابها تألیف کردند. ثعالی کتاب ادبی معروف خود «یتیم‌الدهر» و حسن بن محمد قمی «تاریخ قم» را که از آثار گرانقدر شیعه بوده است، و شیخ صدوق سرآمد محدثین شیعه با آن بزرگواری و شخصیت نافذ دینی، کتاب «عیون اخبار الرضا» را برای او تألیف کردند.

شیخ صدوق فقیه و محدث عالیقدر و مرجع شیعه در گذشته سال ۳۸۱ هـ نه به‌خاطر این که صاحب وزیر بانفوذ عصر یا حتی دانشمند بوده است اقدام به آن کار کرده بود، بلکه او را به ملاحظه خصال معنوی و ارادتی که به‌ائمه معصومین علیهم السلام داشته است، بزرگ می‌داشت. این شعر صاحب در مدح حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مشهور است که می‌گوید:

انا وجميع من فوق التراب فداء تراب نعل ابي تراب

یعنی: من و همه آنها که در روی زمین هستند، فدای خاک کفش ابوتراب باد! شیخ صدوق در دیباجه کتاب «عیون اخبار الرضا» می‌نویسد: «دو قصیده از صاحب جلیل کافی الکفات ابوالقاسم اسماعیل بن عباد که عرض سلام خود را به پیشگاه مقدس علی بن موسی الرضا علیه السلام اهدا کرده است، به دست من افتاد. من هم این کتاب را برای کتابخانه او که امید است به وجود وی پایدار باشد، نوشتم. زیرا چیزی سراغ ندارم که نزد وی از علوم اهل بیت علیهم السلام نفیس‌تر و بهتر باشد. چون او به‌رشته محکم ولایت آنها چنگ زده، و به‌دوستی آنها دل بسته، و اطاعت آنان را فرض شمرده، و عقیده به امامت آنها و احترام و احسان نسبت به اولاد و پیروان ایشان دارد...»

او نخستین کسی است که ملقب به «صاحب» شد. زیرا دوست و مصاحب ابوالفضل بن عمید^۱ بود، به‌طوری که به‌وی «صاحب» می‌گفتند، و بعد که خود وزیر شد این لقب برای او ماند. او نخست‌وزیر مؤیدالدوله دیلمی پسر رکن‌الدوله بود، و چون مؤیدالدوله در سال ۳۷۳ در جرجان

۱- ابوالفضل محمد بن حسن بن عمید قمی، وزیر رکن‌الدوله و پسرش مؤیدالدوله دیلمی بود، و پس از آن که در سال ۳۶۰ هـ در بغداد درگذشت و پسرش ابوالفتح علی به‌جای او نشست، و پس از او صاحب بن عباد به‌جای وی به‌وزارت منصوب گشت. ابن عمید در فلسفه و بلاغت و نجوم و ادب توانا، وزیری اندیشمند و مدیر و نویسنده‌ای چیره‌دست و هوشمند بود.

در گذشت و برادرش فخرالدوله بر قلمرو او دست یافت، صاحب را بر جای خود ابقا نمود، و تا آخر عمر وزیر او بود. صاحب گاهی در اصفهان، و زمانی در ری می‌زیست. علامه امینی در «الغدير» به نقل از مجموع منابع ۳۵ کتاب ذی‌قیمت او را در علوم و فنون مختلف اسلامی و غیر اسلامی نام می‌برد. از جمله این کتابهاست که ما از ابن خلکان و ابن عماد حنبلی و یاقوت حموی و دیگران می‌آوریم: کتاب «المحیط» در لغت در ده جلد، کتاب «الامامه» در برتری امیرالمؤمنین علی علیه السلام در امامت و خلافت اسلامی بر دیگران. کتاب «اسماء الله تعالی»، کتاب «الوقف والابتداء»، کتاب «المعارف» در تاریخ، کتاب «زبدیه»، کتاب «قضا و قدر»، کتاب «الروزنامه» (به نقل ثعالبی در بیتمة‌الدهر - می‌دانیم که روزنامه بوده. و چه اسمی و چه در زمانی؟ لابد حوادث و خاطرات روزانه خود را در آن ثبت می‌کرده است)، کتاب «الاقناع» در علم عروض و قواعد شعر، دیوان رسائل و نامه‌های او، در ده جلد، کتاب «الکافی» در رسائل و مکتوبات ادبی و فنون نویسندگی، دیوان شعر، الشواهد، التذکره، التعلیل، الانوار، الفصول المهدیه للعقول، کتاب طب، الکشف عن مساوی شعر متنبی، رساله در هدایت و ضلالت، و غیره.

او بعلاوه دارای اشعار نیکو می‌باشد. صاحب در سال ۳۲۶ در اصطخر فارس یا طالقان متولد شد، و در سنه ۳۸۵ هـ در ری وفات یافت. بیشتر اقامت او در ری پایتخت رکن الدوله و پسرانش بود.

باری صاحب بن عباد این وزیر دانشمند و سخن‌گستر که دربارش از شعرا و ادبا و دانشمندان موج می‌زد، و بارها بر اشعار «متنبی» شاعر زیر دست عرب خرده می‌گرفت، چنان شیفته اشعار سید رضی و مقام بلند ادبی او بود که شخصی را به بغداد فرستاد تا اشعار سید رضی را استنساخ نموده و برای او ببرد. در آن هنگام سید رضی فقط بیست و شش سال داشت!

سید رضی که از این موضوع آگاهی یافت، قصیده‌ای نغز و دلکش در توصیف قلم و کمالات صاحب سرود، و خواست برای او ارسال بدارد ولی از بیم آن که مبادا تصور شود از وی چشم‌داشتی دارد، از فرستادن آن خودداری نمود، اما قصیده زیبنده او هم اکنون در دیوان وی موجود است.^۲

با این که صاحب یک وزیر دانشمند شیعی بود اما به لحاظ این که اکثریت مردم ایران پیرو مذهب تسنن بودند لذا قاضی عبدالجبار معتزلی دانشمند معروف را به‌ری دعوت کرد و او را «قاضی القضاة» ایران گردانید، و در احترامش سخت می‌کوشید. وقتی صاحب بن عباد وفات

۲ - وفیات الاعیان - ج ۱ - ص ۲۰۶، مرآت الجنان - ج ۲ - ص ۴۲۱، و نذرات الذهب - ج ۳ - ص ۱۱۳، و مجله مکتب اسلام سال اول شرح حال شیخ صدوق و سید رضی به قلم نویسنده، والغدير - ج ۴ - ص ۴۰، و منتظم این جوzy - ج ۷ ص ۱۸۰.

یافت، قاضی عبدالجبار را آوردند که بروی نماز گزارد. قاضی گفت: من چگونه بر جنازه این رافضی (شیعه) نماز گزارم که توبه او بر من معلوم نیست. مردم بر این کار وی در قبال آن همه احتراماتی که صاحب بن عباد برای او قایل بود، خرده گرفتند. ولی این حق ناشناسی قاضی القضاة بدون انتقام نماند. زیرا پس از مرگ صاحب وزرای فخرالدوله او را دستگیر ساختند، و از منصب قضا عزل کردند و اموالش را مصادره نمودند.

حمدالله مستوفی قزوینی متشی و مورخ و جغرافی دان معروف در گذشته سال ۷۳۰ هـ که خود از اهل تسنن است می نویسد: «سه بار هزار هزار درهم (سه میلیون درهم) اموالش را مصادره کردند! معتقد قاضی عبدالجبار و معتزله چنانست که مسلمانی به دانگی و نیم مظلومه، خالداً و مغلداً در دوزخ بماند، و او این همه تمول از رشوت دارالقضا حاصل کرده بود. بحقیقت ظلم قضاوت را با ظلم اهل دیوان (دولتی ها) نسبت نیست.^۳» ولی نباید فراموش کرد که نظر قاضی القضاة به جنبه مذهبی صاحب یعنی تشیع او بوده است، نه این که چون صاحب اهل دیوان و سیاستمدار بوده در نظر قاضی از ظلمه شمرده می شده است.

ابوالحسن عمری

ابوالحسن علی بن محمد عمری از دودمان «عمر بن علی علیه السلام» یکی از پسران امیرالمؤمنین بود، و از مفاخر علمای قرن چهارم هجری به شمار می رفت. امیرالمؤمنین (ع) دو پسر دیگر هم به نام ابوبکر و عثمان داشت. علت نام گذاری به این اسامی این بود که تعزیه گردان خلافت اعتراض داشتند که علی علیه السلام با خلفای منتخب مردم مخالف است. به دلیل این که نام خلفا را به روی فرزندان خود نمی گذارد.

چون ممکن بود در آن جو سیاسی حاد و میان عوام کالانعام و مردم کم رشد، این معنی در دسری برای امیرالمؤمنین علیه السلام درست کند، و او را مخالف اجتماع مسلمین معرفی کنند، ناگزیر سه فرزند خود را به ابوبکر و عمر و عثمان موسوم کرد! تا غائله فرو نشیند. ابوبکر و عثمان همراه برادر خود امام حسین علیه السلام در کربلا شربت شهادت نوشیدند و جزو هفتادو سه نفر شهدای کربلا شدند ولی عمر از بیم یزید بن معاویه در قیام امام حسین برادر رشیدش شرکت نکرد و به کربلا نیامد، و در مدینه ماند. به همین جهت نیز در نزد جامعه شیعه و پیروان اهل بیت عصمت از

۳ - تاریخ گزیده - ص ۴۹۹.

درجه اعتبار ساقط گردید.

با این وصف بعضی از فرزندان او در قرون بعدی از مفاخر سادات علوی و دانشمندان بزرگ شیعه به شمار آمدند، و منشأ خدمات گرانبھائی گشتند، که از جمله همین دانشمند گرانمایه ابوالحسن عمری است.

ابوالحسن عمری که خواهیم شناخت هم عصر سید رضی بوده، و با او و برادرش سید مرتضی در بغداد موآنست داشته، و از هم استفاده علمی می نموده اند.

صاحب عمدة الطالب قسمت عمده مطالب کتاب خود را از این دانشمند نسابه گرفته او در آخر کتاب خود، از او ونسبش یاد می کند. نظر ابوالحسن عمری درباره نبوغ سید رضی در شعر را در بخش «جایگاه او در عالم شعر» آوردیم. دانشمند گرانقدر سید علیخان شیرازی مقیم مدینه منوره و در گذشته سال ۱۱۲۰ هـ در شیراز در کتاب ذیقمت خود «الدرجات الرفیعه» می نویسد: «او در عصر خود سرآمد دانشمندان نسب دان بود، و بر امثال و اقران خود امتیاز داشت. نظریات او درباره نسب ها مورد استناد علمای بعدی واقع شد، و هم به گفتار او استناد می جویند. علمای متأخر علم انساب همگی ریزه خوار خوان نعمت اویند. همه از وی روایت می کنند و به او اعتماد دارند. خداوند این علم را درست در اختیار او قرار داده بود.

ابوالحسن عمری استادان بسیاری از علمای انساب را ملاقات کرد و از آنها بهره گرفت او در علم نسب کتابهای: المبسوط، المجدی، الشافی، والمشجر را تصنیف کرد.

وی مقیم بصره بود، سپس در سال ۴۲۳ هجری به موصل منتقل شد و با زنی هاشمی نسب از خاندان قدیم موصل ازدواج کرد. بارها به بغداد آمد. آخرین بار در سال ۴۲۵ هجری بود. او در سفرهای قبلی خود به دیدار سید مرتضی و سید رضی رحمهما الله می رفت، و در مجلس آنها حضور می یافت، و از هر دوی آنها روایت می کند.

ابوالحسن عمری تا بعد از سال ۴۴۳ هجری در قید حیات بود.^۲

ابوالعلاء معری

ابوالعلاء احمد بن عبدالله معری، از دانشمندان نامدار و استادان ماهر در علوم نحو و لغت و عربیت و شاعری برجسته، و از اعجوبه دنیا بوده است. در سال ۳۶۳ هـ متولد و در سه یا چهار

۲ - الدرجات الرفیعه - ص ۴۸۴.

سالگی بر اثر بیماری آبله نابینا شد. در شهر «مَعْرَة النُّعْمَان» از بلاد شام، نحو و لغت را نزد پدرش فرا گرفت و همین دو علم را در حلب در محضر محمد بن عبدالله نحوی تکمیل نمود. آنگاه در سال ۳۹۸ و سال ۳۹۹ دوبار به بغداد آمد، و جمعاً یکسال و هفت ماه در آن شهر تاریخی و مرکز بزرگ علمی زیست. او در بغداد با سید رضی و برادرش سید مرتضی معاشرت و آمد و رفت داشت، و به خصوص در درس سید مرتضی (و شاید هم سید رضی) حضور می‌یافت، و از فیض محضر آنها بهره‌مند می‌شد. سپس به شهر خود «مَعْرَة» باز گشت، و به تألیف و تصنیف و تدریس پرداخت.

ناصر خسرو علوی قبادیانی شاعر و فیلسوف و جهانگرد معروف او را در معره دیده است، و در سفرنامه‌اش می‌نویسد: او بزرگ شهر بود و مردم فرمایش را گردن می‌نهادند. بعضی از دانشمندان نظر به پاره‌ای از اشعار و گفتار و حالات ابوالعلاء او را مردی مادی دانسته‌اند، ولی معلوم نیست چنین باشد. ابوالحسن تنوخی و خطیب تبریزی از شاگردان معروف او به شمار می‌روند.

کتابهای «لزوم مالایلم» و «سَقَطُ الزَّئِد» و شرح آن به نام «ضوء السقط» و غیره از تألیفات مشهور اوست.^۵ سخن این نابغه نابینای نامی را درباره سید مرتضی، و اشاره‌ای به چند شعر او در رثاء طاهر ذوالمناقب، راجع به شخصیت نافذ و مقام عالی سید مرتضی و سید رضی فرزندان پاکسرشت او را قبلاً نقل کردیم.

وقتی خبر مرگ سید رضی در «معره» به ابوالعلاء رسید، قصیده‌ای بسیار عالی در رثاء او گفت که در کتابش «سقط الزند» موجود است.

محدث قمی می‌نویسد: «وفاتش در معره سنه ۴۴۹ هـ، و در همان جا به خاک رفت. گفته شده که صد و هشتاد شاعر بر مزار او گرد آمدند، و در یک هفته دویست ختم قرآن برای او هدیه فرستادند، و هشتاد و چهار شاعر او را مرثیه گفتند».

ابن حجاج بغدادی

حسین بن احمد نبلی بغدادی معروف به «ابن حجاج» از مردم نیل منطقه‌ای شیعه‌نشین واقع

۵ - وفيات الاعیان ابن خلطان - ج ۱ ص ۹۴، منتظم ابن جوزی، کامل ابن اثیر، مرآت الجنان یاقعی، و نذرات الذهب ابن عماد حنبلی، همگی در حوادث سال وفات وی.

۶ - هدیة الاحباب - ص ۲۶۱.

در نزدیک شهر تاریخی «حله» در جنوب عراق، یکی از مفاخر علمای شیعه، و نابغه‌ای از نوابغ ماست. دانشمند نامی میرزا عبدالله افندی در «ریاض العلماء» او را از بزرگان علما دانسته، و ابن خلکان و ابوالفدا از بزرگان شیعه شمرده‌اند. یاقوت حموی در «معجم الادبا» می‌گوید «از بزرگان شعرای شیعه است» و دیگری او را از «نویسندگان برازنده» محسوب داشته است. بنابراین شعر یکی از فنون او بوده، چنانکه نویسندگی از جمله انبوه فضائل وی به شمار می‌رود.

او دانشمندی گرانقدر بوده، ولی مانند سیدرضی شهرت ادبی و مقام شعریش، سایر فضائلش را تحت الشعاع قرار داده است. به طوری که مانند سیدرضی بیشتر به «شاعر» معروف است.

سیدرضی در بغداد با این دانشمند بلندقدر و ادیب گرانمایه و نویسنده و شاعر نامی مأنوس بوده و ارتباط داشته و برای او احترام خاصی قائل بوده است.

از تألیفات سیدرضی کتابی به نام «الحسن من شعر الحسین» یعنی: شعرهای زیبای حسین که منظور ابن حجاج بوده است، و کتابی دیگر به نام «الزیادات فی شعر ابن الحجاج» است که در تألیفات سیدرضی یادآور می‌شویم.

ابن حجاج در سال ۳۹۱ وفات یافت، و سیدرضی در قصیده‌ای غرّا او را مرثیه گفت، و فضائلش را ستود.

صاحب «ریاض العلماء» و مؤلف «روضات الجنات» و محدث نوری در «دارالسلام» و علامه امینی در «الغدیر» داستانی جالب نقل می‌کنند که حاکی از جلالت قدر ابن حجاج در نزد مولای متقیان علی علیه السلام است، و به جاست که آن را نقل کنیم:

دانشمندان نامبرده از سید عالیقدر علی بن عبدالحمید نیلی از بزرگان علمای شیعه و همشهری ابن حجاج نقل می‌کنند که وقتی عضدالدوله دیلمی مرقد منور علی علیه السلام را تعمیر کرد و بر دور شهر نجف برج و بارو ساخت، وارد حرم مطهر شد و به زیارت پرداخت. سید مرتضی برادر بزرگ سید رضی هم حضور داشت.

در این هنگام ابن حجاج فرصت را غنیمت شمرد و در مقابل عضدالدوله و سید مرتضی ایستاد و قصیده‌ای ناب در مدح مولای متقیان (ع) خواند که دوبیت اول آن چنین است:

یا صاحب القبته البيضاء علی النجف من زار قبرک واستشفی لدیک شفی
زوروا ابا الحسن الهادی لعلکم تحفظون بالاجر والاقبال والزلف

یعنی: ای صاحب گنبد سفید که بر نجف^۷ قرار دارد.

۷ - نجف در عربی به معنی نقطه بلند است و چون شهر نجف نیز بر نقطه بلندی قرار داشته است، نجف خوانده شده است از این قصیده ربابا و پرشور و مشهور ابن حجاج معلوم می‌شود که آن روز گنبد منور امیرالمؤمنین (ع) از گنج سفید توسط عضدالدوله بنا شده بود.

— هر کس مرقد تو را زیارت کند و به وسیله تو از خدا شفا بخواند، شفا می‌یابد.
— ابوالحسن (علی علیه السلام) رهبر مسلمین را زیارت کنی تا شاید از پاداش الهی و اقبال و تقرب به خدا برخوردار گردید.

او قصیده خود را خواند تا رسید به انتقاد و نکوهش از خلفا. در اینجا سیدمرتضی (شاید به ملاحظه سیاست روز و نفوذ خلیفه بغداد) جلو او را گرفت و نگذاشت بقیه قصیده را بخواند. همان شب امیر المؤمنین علیه السلام به خواب ابن حجاج آمد و فرمود: آزرده مباش که مرتضی علم الهدی را می‌فرستم تا از تو معذرت بخواند. به نزد او مرو تا او به نزد تو بیاید. در همان شب سیدمرتضی نیز پیغمبر اکرم (ص) را در خواب دید که ائمه طاهرين در اطراف آن حضرت حلقه زده و نشسته‌اند. سیدمرتضی جلو رفت و به آن ذوات مقدس اجداد طاهرینش سلام کرد، ولی دید او را تحویل نگرفتند. سید سخت ناراحت و اندوهگین شد، و پرسید سروران من! مگر بنده و فرزند و دوستدار شما چه کرده است که باید با این بی‌مهری مواجه گردد؟ پیغمبر و ائمه طاهرين عليهم السلام فرمودند: چرا خاطر شاعر ما، ابو عبدالله ابن حجاج را آزردی؟ باید بروی نزد او و از وی عذر بخواهی و او را با خود به نزد عضدالدوله ببری و عنایت و شفقت ما را نسبت به او به وی نیز اعلام داری تا از تو خشنود شویم.

سیدمرتضی همان‌دم از خواب برخاست و رفت به در خانه ابن حجاج و در زد. ابن حجاج در گشود و به سید گفت همان کسی که تو را نزد من فرستاده است، به من امر کرد که به نزد شما نیایم، و فرمود: «خود سید به زودی به نزد تو خواهد آمد»!

سید مرتضی گفت سمعاً و طاعة: آری، شنیدم، اطاعت می‌شود! سپس وارد خانه ابن حجاج شد، و از وی پوزش خواست، سپس او را با خود به نزد عضدالدوله برد و داستان خواب خود را برای او نقل کرد. عضدالدوله هم ابن حجاج را گرامی داشت، و از عطایای عالی برخوردار گردانید، سپس دستور داد قصیده مزبور را تا آخر بخواند!

ابو اسحاق صابی

ابو اسحاق ابراهیم بن هلال حرّانی، صاحب کمالات و فضائل و ماهر در ادبیات عرب و کتابت و انشاء و شعر بود. حرّان از شهرهای تاریخی و معروف سوریه بوده است. «صابی» لقب او

۸ - القدير - ج ۴ - ص ۸۸ - شرح حال ابن حجاج در بیمة ندر، و فیات الاعیان، کامل ابن اثیر، منظم ابن جوزی، و دیگر منابع به اجمال و تفصیل آمده است.

از «صابین» که فرقه‌ای پیرو حضرت یحیی و ستاره‌پرست بودند، گرفته شده است. ابواسحاق صابی کتابت دارالخلافه بغداد و منشی‌گری حکومت آل بویه را در بغداد به عهده داشت. فرمان‌ها و نامه‌های مهم دولتی بیشتر به قلم توانا و انشاء رسای او بود. در سال ۳۴۷ به سرپرستی دیوان رسائل یعنی رئیس منشیان و نویسندگان امپراطوری اسلامی بغداد نائل گشت.

به امر عضدالدوله دیلمی کتابی به نام «التاجی» در تاریخ سلاطین آل بویه نوشت. عزالدوله بختیار دیلمی پسر معزالدوله سعی بسیار نمود که مسلمان شود، ولی ابواسحاق نپذیرفت، اما با مسلمانان در ماه رمضان روزه می‌گرفت، و نماز می‌خواند، و قرآن را به بهترین وجه از حفظ کرده بود، و در نوشته‌های خود آیات قرآنی را به کار می‌برد.

ابواسحاق صابی در میان انبوه ادبا و دانشمندان بغداد بیشتر با سیدرضی، شریف بنی‌هاشم مأنوس بود. بیشتر گفتیم که به گفته ثعالبی معاصر آنان، رسائل و مکاتیب ادبی و علمی که میان این دو نویسنده بزرگ ردوبدل شده به سه جلد می‌رسیده است. ابواسحاق نظر به جهاتی که در سیدرضی از لحاظ حسب و نسب عالی، و شجاعت و شهامت و مناصب بزرگ دولتی می‌دیده، و آمادگی که خود سیدرضی داشته است، احتمال می‌داده روزی سیدرضی خلافت اسلامی را از دست آل عباس به درآورد، و لذا در قطعه‌ای خطاب به سیدرضی دوست دیرین و دانشمندش می‌گوید: وقتی به مقام خلافت رسیدی، زن و فرزند و خانواده و فامیل مرا فراموش مکن و نسبت به آنها تفقد نما و از ایشان مراقبت به عمل آور.

ابن ندیم همعصر وی می‌نویسد: «ابواسحاق صابی نویسنده‌ای چیره‌دست، و شاعر و عالم به هندسه بود، ولی بیشتر به فن نویسندگی و بلاغت و شعر شهرت داشت. در سال سیصد و بیست و چندی متولد شد، و قبل از سال ۳۸۰ هـ درگذشت.

اوراست دیوان شعر، و کتاب دیوان رسائل که تا زمان ما به حدود هزار ورق می‌رسد، و کتاب مراسلات وی با شریف رضی ابوالحسن بن حسین موسوی، و کتابی در زندگانی خاندانش، و کتاب التاجی در اخبار دیالمه^۱ یکی از تألیفات سیدرضی کتاب «مختار شعر ابی اسحاق الصابی» بوده است، که سیدرضی بهترین اشعار او را در کتابی گرد آورده است.

عموم مورخین و علمای تراجم نوشته‌اند، هنگامی که ابواسحاق صابی وفات یافت سید رضی در قصیده‌ای بس عالی و بسیار غم‌انگیز و اسف‌بار او را مرثیه گفت بیت اول آن که

۱- فهرست ابن ندیم - ص ۱۹۹، و فیات الاعیان بن خلکان - ج ۱ ص ۳۴ و مدارک سابق - تعجب است که ابن ندیم معاصر ابواسحاق که مانند وی در بغداد می‌زیسته و همچنین ابن خلکان وفات او را قبل از سال ۳۸۰ دانسته‌اند، ولی ابن اثیر و دیگران سال ۳۸۴ ضبط کرده‌اند.

به صورت ضرب المثل در آمده اینست:

أرأيت من حملوا على الاعواد؟ أرأيت كيف خبا ضياء النادی؟

یعنی: آیا می دانید چه کسی را بر این چوبها (تابوت) حمل می کنند؟

— آیا می دانید چگونه چراغ محفل ما خاموش شد؟!

مردم (گویا اهل تسنن) او را سرزنش کردند که شخصی مانند شریف رضی از دودمان پیغمبر، کسی چون ابواسحاق صابی کافر را مرثیت می گوید، و از فقدان او می نالد. ولی سید رضی گفت: من فضل و کمال او را ستودم نه بدنش را.

عجب تر این که هر وقت سید رضی از کنار مقابر «شونیزه» که ابواسحاق در آنجا مدفون بود عبور می کرد، چون به مدفن وی می رسید پیاده می شد و تا از برابر مدفن او نمی گذشت، سوار نمی شد!

در سال ۳۹۳ که گذارش بر مقابر شونیزه افتاد و قبر ابواسحاق را دید، از نو قطعه ای در مرثیت او گفت که مطلعش اینست:

لولا یذم الركب عندک موقفی حیث قبرک یا اباسحاق

یعنی: اگر کاروانیان توقف مرا در نزد تو نکوهش نمی کردند، ای ابواسحاق! با صدای بلند بر قبرت سلام می کردم!

شاپور بن اردشیر

شاپور بن اردشیر در بغداد از همعصران سید رضی بوده، و با وی مراد داشته است. شاپور بن اردشیر وزیری با تدبیر و در تشیع قدمی راسخ داشت. از جمله کارهای خیر او در دولت شیعی آل بویه در بغداد، تأسیس کتابخانه ای عمومی مشتمل بر انواع کتابها در جمیع علوم و فنون و فرهنگ اسلامی به خصوص آثار دانشمندان شیعه و مآثر اهل بیت عصمت و طهارت و امامان خاندان پیغمبر علیهم السلام بود.

شاپور بن اردشیر، این کتابخانه گرانقدر را بیشتر به منظور استفاده دانشمندان و افراد با سواد شیعه تأسیس نمود که از نفیس ترین کتابخانه های آن روز بود.

ابوالفرج ابن جوزی می نویسد: «شاپور بن اردشیر سه بار به وزارت بهاء الدولة دیلمی پسر عضدالدوله رسید. نویسنده ای زبردست بود. خانه ای در سال ۳۸۱ هـ خریداری کرد، و آن را به صورت کتابخانه ای شامل تمامی رشته های علمی درآورد، و آن را «دارالعلم» نامید. بیش از ده هزار

جلد کتاب داشت، و موقوفات زیادی برای آن مقرر نمود. این کتابخانه هفتاد سال باقی بود تا این که طغرل بیک سلجوقی در سال ۴۵۰ وارد بغداد شد (و سبب آن را طعمه حریق ساختند) او قبلاً وزیر شرف الدوله پسر دیگر عضدالدوله نیز بود.

شاپور بن اردشیر مردی وارسته، و بسیار خیراندیش، و نیک نفس، بود. هنگامی که صدای اذان می‌شنید، هر کاری در دست داشت رها می‌ساخت. او در حدود هفتاد سالگی به سال ۴۱۶ هـ در بغداد وفات یافت.^{۱۰}

کتابخانه شاپور بن اردشیر دارای ده هزار و چهارصد جلد کتاب نفیس و بی‌نظیر بود که به امر آن وزیر دانشمند شیعی و ارادتمند به امامان معصومین علیهم‌السلام، از روی کتابهای ایران و روم و چین و هند و عراق استنساخ کرده بودند، و بسیاری از آنها نیز به خط مؤلفان بود! حتی یکصد جلد قرآن نفیس به خط اولاد «ابن مقله» خوش‌نویس مشهور عرب داشت که از هر جهت بر اهمیت و نفاست و مزیت کتابخانه مزبور می‌افزود.^{۱۱}

چنین کتابخانه بر ارزشی در اختیار سیدرضی و دیگر دانشمندان شیعه بود که می‌توانستند کمبود منابع و مأخذ خود را از آن منبع پر فیض برطرف سازند. ولی متأسفانه این کتابخانه در سال ۴۵۰ هجری یعنی ۴۲ سال بعد از وفات سیدرضی، در یک یورش متعصبان عامه بر ضد شیعه که چندین بار قبل از آن اتفاق افتاده بود، طعمه حریق شد. مخالفان متعصب اغلب کتابهای این کتابخانه قیمتی و بی‌نظیر و منحصر بفرد را آتش زدند. قسمتی را مردم و قسمتی را عمیدالملک وزیر سنی به غارت بردند، و جامعه شیعه بلکه دنیای اسلام را از داشتن این گنجینه نفیس و کم‌نظیر محروم ساختند. ابن اثیر می‌نویسد: «عمیدالملک وزیر با این عمل زشت، اثر نامطلوبی از خود به یادگار گذارد. به عکس نظام‌الملک که مدرسه می‌ساخت و در «نظامیه» های خود علم و عالم را ترویج و تشویق می‌کرد.^{۱۲}

فخرالملک وزیر

فخرالملک وزیر بهاء‌الدوله مردی دانشمند و بزرگوار و دوست و همعصر سیدرضی بود، و هم او بود که بر جنازه سیدرضی نماز گزارد، و عصر آن روز به حرم کاظمین علیهما‌السلام

۱۰ - المنتظم - ج ۸ - ص ۲۲.

۱۱ - کامل ابن اثیر - ج ۸ ص ۸۸.

۱۲ - همان مأخذ.

رفت و برادرش سید مرتضی را که نتوانسته بود جنازه سیدرضی را بنگرد، و به حرم جدش موسی بن جعفر پناه برده بود، به خانه باز گردانید. میان فخرالملک و سیدرضی صداقت و دوستی برقرار بود، و این نیز نظر به مقام دانش سید رضی و دانش‌پروری فخرالملک بوده است.

ابن عماد حنبلی از این وزیر دانشمند بدین گونه یاد می‌کند: «فخرالملک ابو غالب بن محمد صیرفی، وزیر بهاءالدوله دیلمی، در سال ۳۵۴ در شهر «واسط» متولد شد. او بعد از حسن بن عمید و صاحب بن عباد بزرگترین وزیر آل بسویه بود. مردی دانشمند و دارای فضائل و اوصاف برجسته فراوان، دستی دهنده و طبعی بخشنده داشت.

بسیاری از شعرای بزرگ امثال مهیار دیلمی و ابن نباته نظر به فضائل اخلاقی و کمالاتش قصیده‌ها درباره‌اش سرودند. ابونصر ابن نباته سعدی در قصیده نونیه خود از جمله می‌گوید:

— هر جوانمردی، وقتی از وی نام می‌برند، نظیر دارد،

— جز فخرالملک که نظیر ندارد.

— برو به خدمتش برس، و درباره‌اش آنچه می‌دانی بگو

— و هر آرزویی که داری در نظر بگیر، که من تضمین می‌کنم روا شود.

محمد بن حاسب کرجی، کتاب «الفخری» در جبر و مقابله، و کتاب «الکافی» را در حساب به خاطر او تألیف کرد.

روزی پیرمردی نامه‌ای به او نوشت و طی آن از شخصی سعایت کرد تا وزیر او را به قتل رساند. فخرالملک در پشت نامه پیرمرد نوشت: «سعایت زشت است هر چند به جا باشد، این عیب را مکتوم دار و از خدای غیب‌دان بترس».

خوبی‌های فخرالملک زیاد است. او همچنان با عزت و جاه و احترام می‌زیست تا این که مورد خشم مخدوم خود سلطان الدوله (پسر بهاءالدوله) واقع شد و زندانی گردید. سپس او را در پائین کوهی در نزدیک اهواز به قتل رسانید^{۱۳} این واقعه یکسال بعد از وفات سیدرضی یعنی سنه ۴۰۷ هجری روی داد.

۱۳ — شذرات الذهب — ج ۳ ص ۱۸۵.

صفات برجسته و ملکات فاضله سید رضی

سید رضی نظر به تربیت صحیح خانوادگی و داشتن پدر و مادری بزرگ و بزرگوار و نبوغ و استعداد خارق العاده‌ای که برای نیل به مقامات عالی علمی و عملی و تکامل روحی و اخلاقی داشته است، دارای صفاتی برجسته و ملکات فاضله و خصال کم نظیر و جهات نفسانی و جنبه‌های معنوی خاصی بوده که او را از همگی دانشمندان عصر حتی برادر عالیقدرش سید مرتضی ممتاز می‌گردانید. او دانشمندی بلند نظر و بزرگ منش و با گذشت و دست و دل باز و پارسا و پیراسته و وارسته بود، و این صفات تا سرحد نهائی در او تجلی داشت.

صَفَدی و دیگران نوشته‌اند روزی سید رضی چند تکه کاغذ از زنی ابتیاع کرد، و در آن صفحه‌ای به خط ابن مقله^۱ دید. اوراق را برای زن پس فرستاد و پیغام داد که من در این اوراق خط ابن مقله را دیده‌ام و قیمت آن پنج دینار^۲ است، نه پنج درهم.

اگر می‌خواهی ورقی را که خط ابن مقله در آنست بردار، و چنانچه خواستی به جای آن پنج دینار دریافت کن. زن نپذیرفت و گفت: «مگر من به خاطر چیزی که در آن بوده است فروخته‌ام؟ ولی سید رضی چندان اصرار کرد تا این که زن پنج دینار را پذیرفت.»

به دنبال آن صفدی می‌افزاید: «خالع — یکی از شعرا — گفت: سید رضی را با قصیده‌ای ستایش کردم، رضی ۴۹ درهم برایم فرستاد. گفتم تردید نیست که ادیب به من خیانت کرد. پس از آن روزی از «بازار عروس» عبور می‌کردم دیدم مردی می‌گوید: این قطعه زمین را خریداری می‌کنی، چون از حیاط خانه سید رضی جدا شده است. من آن را به ۴۹ درهم که مساوی با پنج دینار است می‌فروشم. از اینجا متوجه شدم که سید رضی در آن موقع تنگدست بوده، و برای دادن صله شعر به من، آن قسمت از حیاط خانه‌اش را فروخته و پول آن را برای من فرستاده است! فضائل نفسانی سید رضی بسیار است...»^۳

۱ — محمد بن علی بن حسین معروف به «ابن مقله» متوفی به سال ۳۲۸ هـ خشنویس مشهور عرب که در علم فقه و تفسیر و قرأت و ادبیت و انشاء مهارت داشته. اوست که خط کوفی را به صورت خط نسخ درآورد.

۲ — درهم واحد پول و از نقره و دینار پول کلی و از طلا بوده، هر دینار ده درهم بوده است.

۳ — منتظم ابن جوزی — ج ۷ — ص ۲۷۹.

دیدیم که او هرگز صله شعر از کسی حتی پدرش آنهم در سن نه سالگی پذیرفت، و چون قصیده‌ای در مدح قلم به عنوان تشکر از صاحب بن عباد وزیر دانشمند عصر گفت و خواست برای او ارسال بدارد، از بیم آن که مبادا تصور شود از وی چشمداشتی داشته است، از ارسال آن امتناع ورزید.

و دیدیم که شهادت او تا آنجا بوده که در پایتخت بنی عباس از خلفای فاطمی و علوی مصر یاد می‌کند، و ماندن در بغداد را برای خود با وجود خلیفه علوی در مصر ذلت و خواری می‌داند، و با همه اصراری که پدر و برادرش کردند که بیاید و از خلیفه عباسی «القادر بالله» عذر بخواهد. سیدرضی هرگز پذیرفت، و از خلیفه عذر نخواست.

و دیدیم که چگونه از درگذشت دوستش ابواسحاق صابی با این که مسلمان نبود، به هیجان آمد، و سالها بعد از مرگ هم او را فراموش نکرد، و هر گاه از مقابل مدفن او می‌گذشت از مرکب پیاده می‌شد، و ادای احترام می‌کرد.

و خواهیم دید که او چگونه تمام لوازم و مایحتاج زندگی طلاب دارالعلم خود را تأمین کرد و با این که مردی دانشمند خزانه‌دار بوده است، مع الوصف به هر کدام از طلاب کلیدی داده بود که هرگاه چیزی خواستند مستقیماً بردارند و دیگر نیازی به سرزدن به خزانه‌دار و اجازه گرفتن نداشته باشند، و بدینگونه از همان روز نخست تحصیل به علمای آینده شیعه رشد شخصیت می‌داد، چیزی که شاید در دنیا بی نظیر یا حداقل کم نظیر می‌باشد.

«شریف رضی با آن که ثروت و ریاست و مناصب و شئون پیرامونش چرخ میزد، به هیچ یک از آنها دلبنده نبود و در منتهای آزادی روح می‌زیست و همین زهدش بود که بر اظهار حقایق دلیرش می‌کرد. زیرا کسانی از گفتن حق دریغ دارند که می‌ترسند ثروت یا منصب و یا اعتبارشان از میان برود.

لکن شریف رضی تو گویی بر چرخهای گوناگونی که جهان می‌زد کاملاً آگاه بود، و می‌دانست بر هیچ چیز آن اعتماد نیست، و همواره نقشه بی اعتباری جهان را در پیش روی خود ترسیم می‌کرد و به خاطر خود می‌سپرد، و به زبان نظم می‌گفت...

و ما صادق‌ترین گواه را بر زهد شریف رضی داریم، به حکم این که با همه پیوستگی که با خلفا و ملوک و وزراء و اشراف و ثروت و مناصب داشت، تو گوئی بیشتر از همه جداست، و جز با فضائل نفسانی خود پیوستگی ندارد، و نظر به همین دل پاک و روح آزاده که داشت توانست با چشم بصیرت حقایقی که از دیدگان پنهان است ببیند»^۴.

سید رضی با داشتن مناصب مهم و بزرگ دولتی مانند نقابت و امارت حاج و ریاست دیوان مظالم که هر کدام وزارت خانه‌ای بود، و با این مناصب و سمت‌ها در تمامی قلمرو امپراتوری اسلام دارای نفوذ و اسم و رسم بود، هرگز سادگی و فروتنی و وارستگی خود را فراموش نکرد، و این مناصب کوچکترین تأثیری در روح بزرگ و فکر بلندپرواز او نداشت.

به طور خلاصه عزت نفس، وفاداری، همت عالی، صراحت لهجه، و شجاعت او ویژه‌گی خاصی به وی بخشیده بود که جمعاً در کمتر کسی به خصوص شاعری مشهور مانند او دیده می‌شد.

این بود اشاره‌ای به جهات نفسانی و فضائل اخلاقی و رشد شخصیت کم‌نظیر سید رضی مؤلف نهج البلاغه. در نقل مطالب آینده نیز در این زمینه‌ها بیشتر با روحیات و صفات برجسته سید رضی آشنا خواهیم شد.

سفرهای سید رضی

از تاریخ بعضی از قصائد و اشعار سیدرضی و نقل پاره‌ای از تواریخ می‌توانیم بعضی نقاطی را که سیدرضی، این دانشمند و متفکر بزرگ اسلامی به آنجاها سفر کرده است بشناسیم. سیدرضی در سال ۳۸۱ به فاصله چند ماهی که از منصب نقابش گذشت سفری به «واسط» نمود، و گفتیم که واسط واقع در ده فرسخی بغداد بوده است.

در سال ۳۸۹ به اتفاق برادر بزرگش سید مرتضی عزیمت حج نمود. دانشمند رجالی ابوعلی حائری در کتاب رجال خود از کتاب «اتحاف الوری به اخبار ام‌القری» در حوادث سال ۳۸۹ نقل کرده است که در این سال شریف مرتضی و شریف رضی برای ادای فریضه حج راه مکه را پیش گرفتند. در اثنای راه ابن جراح طائی درخواست چیزی از آن دو برادر کرد و نه هزار دینار از خالص اموال خود به‌وی عطا کردند.^۱

در ماه جمادی‌الاولی از سال ۳۹۲ سفری به «حیره» کرد و با آن دیده عبرت‌بینی که داشت بر آثار باقی مانده از سلاطین حیره نگریست و دوران عظمت و شکوه و ملک‌رانی ایشان را در کشور «سواد» به‌خاطر آورد و در بی‌اعتباری دنیا قصیده‌ای نظم کرد، بدین مطلع:

مازلت اطرب للمنازل بالنوی حتی نزلت منازل النعمان

بار دیگر گذارش بر حیره افتاد و آثار برجا مانده از شاهان، قریحش را به‌جنبش درآورد، و به‌خانه‌های ویران ایشان خطاب کرد و قطعه‌ای بگفت که مطلعش اینست:

این بانوک ایها الحیره البیضاء والمضیئون منک الدیارا

یعنی: ای حیره درخشان! آنها که تو را بنا کردند، و خانه‌ها را از تو روشن ساختند کجا هستند؟^۲

۱ - منتهی المقال - ص ۲۹۴.

۲ - حیره قلمروی در اطراف کوفه بوده، و از آنجا که آن نقطه پوشیده از درختان نخل و غیره بوده است به آن «سواد کوفه» یعنی سیاهی اطراف کوفه می‌گفتند. چون پیابان آنجا از کثرت درختان از دور سیاه به‌نظر می‌رسیده است. ملوک حیره به «مناذره» معروفند. نعمان بن منذر و پدرش منذر پادشاهان عرب دست‌نشانده شاهان ساسانی ایران بودند کاخهای «خورنق» و «سُدیر» از آثار پیرشکوه پادشاهان حیره بوده است. ملوک حیره عرب مسیحی بودند و برای خود تمدن و زندگی شکوفاتی داشتند.

در سال ۳۹۲ در حالی که منصب «امارت حاج» داشت عزم مکه کرد، و به زیارت خانه خدا رفت.

در ماه ربیع الاول سال ۳۹۴ به بصره سفر نمود. همین که به «عذیب» رسید، شنید که یکی از فقهای شیعه از جهان رفته است. از این خبر بسیار شکسته خاطر گردید و قصیده‌ای در مرثیتش گفت که در دیوانش موجود است.

در سال ۳۹۵ بار دیگر به واسط رفت تا از پدرش که از سفر میانجی‌گری میان امرای دیالمه از شیراز برمی‌گشت، استقبال کند، و در اینجا نیز قطعه‌ای گفت که از قصاید زیبای اوست. در ماه ذی‌حجه ۳۹۷ گذارش به مدائن افتاد، و نگاهی به ایوان باشکوه کسری کرد و از شاهان ساسانی یاد نمود و قصیده‌ای سرود که خواننده فارسی زبان را به یاد قصیده معروف خاقانی شروانی می‌اندازد.

سیدرضی به قصد سفر مصر از بغداد خارج شد و تا کوفه نیز رفت، لکن فسخ عزیمت نمود و به بغداد بازگشت، سپس در این باره قصیده‌ای سرود. آنچه از مجموع ابیات این قصیده مستفاد می‌گردد اینست که شریف رضی از خلافت «القادر بالله» سینه‌اش تنگی گرفت، و می‌خواست از بغداد، بلکه از مطلق قلمرو او بیرون رود، لکن به یاد محبت‌ها و احترام‌گذاری‌های دیالمه افتاد، و از عزمش برگشت، و می‌گوید تا ایشان با آن محاسن اخلاقی باشند به جای دیگر نمی‌روم و هرگز از آنها جدا نمی‌شوم.

سیدرضی غیر از این سفرها، سفرهای دیگری کرده است که از چگونگی آن آگاهی درستی نداریم. مخصوصاً بارها به نجف و کربلا برای زیارت قبور امامان رفته است. آخرین بار به کربلا رفت و در مدفن شهیدان قصیده‌ای به یاد جان‌بازی آنها سرود که مطلعش این شعر معروفست:

کربلا! لازلت کرباً و بلا مالمقی عندک آل المصطفی؟

یعنی: اگر کربلا! همیشه با اندوه و مصیبت توأم بوده‌ای؟

خاندان پیغمبر در تو چها دیده‌اند؟!

این قصیده آخرین قصائدی است که شریف رضی نظم کرده است.^۲

مناصب سید رضی

سیدرضی مانند نیاکان پاکش حکومت اسلامی را حق مسلم خود می‌دانست، و دیگران را

۳ - کاخ دلاویز - نقل به اختصار و با تغییری در عبارت و توضیحی از ما - ص ۱۰۲ تا ۱۰۵.

ولو اولاد عباس عموی پیغمبر باشند، غاصب محسوب می‌داشت، هر چند چاره‌ای جز مدارای با آنها نبود.

بنابر این از آنجا که از نظر یک فرد شیعه و طرفدار حکومت الهی ائمه معصومین (ع) دخالت در سیاست یعنی اداره امور مسلمین جزو وظیفه دینی هر مسلمانی است، و در حقیقت سیاست از دیانت جدا نیست بلکه عین آنست، مانند پدران قسیمی از مناصب سیاسی و دولتی را با اعطای آن از طرف امرای آل بویه و تصویب خلیفه عباسی به عهده گرفت. این مناصب نقابت، و امارت حاج، و ریاست دیوان مظالم بود که هر کدام را باید جداگانه مورد بحث قرار دهیم.

نقابت

نقابت یعنی سرپرستی تمامی مرد و زنی که به حضرت ابوطالب پدر امیرالمؤمنین نسبت می‌رسانند، و لذا این منصب را «نقابت طالبین» می‌خواندند.

خلفای عباسی که می‌دیدند علویان در مازندران قیام کرده‌اند و حکومت آنجا را قبضه نموده‌اند و امکان دارد بی‌اعتنائی به آنها موجب شود سرانجام خلافت عباسی را براندازند، به فکر افتادند بخشی از مناصب دولتی را در قلمرو بنی عباس به آنها واگذار نمایند. مناصبی که تناسبی با آنها داشته باشد، و بزرگان آنها نیز آن را بپذیرند.

نخستین و مهم‌ترین این مناصب که به علویان تعلق می‌گرفت، منصب مهم «نقابت» بود. ماوردی دانشمند معروف عامه متوفی به سال ۴۵۰ هـ که همعصر رضی بوده می‌گوید: نقیب می‌باید در میان کلیه علویان عصر پنج کار را انجام دهد.

۱ — هرگاه میان سادات و علویان نزاعی درگرفت، شخص نقیب که سرپرست رسمی و رئیس قانونی آنهاست، باید فصل خصومت کند، و حکم او نافذ است.

۲ — اموال و دارائی یتیمان سادات و علویان باید تحت سرپرستی نقیب باشد، و فقط اوست که باید به آن رسیدگی کند.

۳ — اجرای حدود و احکام الهی درباره سادات که گناهی مرتکب می‌شوند به عهده شخص نقیب است که از خود آنهاست.

۴ — باید دختران و زنان بی‌سرپرست آنها را شوهر دهد، و به کار آنها رسیدگی کند.

۵ — مراقبت از دیوانگان آنها کسانی که نیاز به سرپرست دارند. با این پنج چیز نقابت عامه حاصل می‌گشت، و نقابت نقیب و صدور فرمان او تحقق می‌یافت و نقیب می‌باید دانشمندی

مجتهد باشد تا حکم او صحیح و قضاوتش نافذ باشد.^۴

سیدرضی چنانکه گفتیم در سال ۳۸۰ هـ که ۲۱ ساله بود به مناصب نقابت طالبیان و امارت حاج و نظارت بر دیوان مظالم از طرف بهاءالدوله دیلمی نائل گشت. سپس در ۱۶ محرم سال ۴۰۳ به سرپرستی امور علویان و طالبیان در تمام قلمرو اسلامی منصوب و «نقیب النقباء» خوانده شد. گفته‌اند کسی به این مقام غیر از حضرت امام رضا علیه السلام، نائل نگشت، آنگاه سمت نمایندگی بر حرمین شریفین یعنی مکه و مدینه نیز بر مناصب وی افزوده شد.

کار نقیب این بوده که نسب سادات و علویان را تحت نظر بگیرد و معلوم کند چه کسی سید است، و به کدام امام نسبت می‌رساند، و نگذارد دیگری خود را در میان سادات و علویان جا بزند، و به‌طور خلاصه سلسله انساب علویان را از هر خطری مصون بدارد، تا نسب آنها دچار خدشه نگردد.

همچنین اسامی پسران و دختران سادات و علویان را در هر فامیلی که متولد می‌گردند باید ثبت کند، و با رسیدگی به کارها و نیازمندی‌های آنان حشمت و شرافت آنها را نگاه دارد تا احترام پیغمبر در میان ایشان محفوظ بماند.

و نیز آنها را با اخلاق پسندیده بار آورد و نگذارد که مترکب معاصی شوند و راه انحراف پیش گیرند، و زبان مردم به‌روی آنها گشوده گردد.

به‌طور خلاصه تمامی امور دینی و دنیوی علویان باید زیر نظر نقیب به بهترین وجه انجام پذیرد، و آنها که منتسب به پیغمبر می‌باشند، توسط بزرگ مردی از دودمان خود، در میان مسلمین با عزت و احترام زندگی کنند، و دیگران نظارتی بر آنها نداشته باشند، و در کار ایشان دخالت نکنند و متنی بر آنان نگذارند، تا بدین گونه تحقیر نشوند، و در میان مردم عزیز و سرفراز باشند.

از زمان معتضد عباسی که در سال ۲۷۹ هـ به خلافت رسید، احترام به علویان و تعیین سرپرست برای ایشان معمول شد، ولی بدین گونه که در هر شهری یکی از بزرگان سادات یا علمای علوی را نقیب سادات آن شهر یا منطقه قرار می‌دادند، ولی تنها در زمان سیدرضی بود که او نقیب النقبای سراسر دنیای اسلام گردید.^۵

«در روز جمعه شانزدهم محرم سال ۴۰۳ فخرالملک وزیر به فرمان بهاءالدوله دیلمی، در خانه خود مجلس باشکوهی بپا رست و اشراف و اعظام را دعوت نمود، و پس از مراسم تشریفات عهدنامه نقابت عامه شریف رضی را بر حاضرین بخواند، و آن روز یکی از بزرگترین روزهای

۴ - الاحکام السلطانیة - ص ۸۲-۸۸.

۵ - تفصیل آن را القدر در - ج ۲ ص ۲۰۴ به بعد آورده است.

تاریخی به‌شمار رفت.

زیرا چنانکه نگاشتیم نقابت تمامت شهرهای اسلام به‌وی تفویض گردید، و نخستین روزی بود که این موضوع صورت وقوع به‌خود گرفت، و هم‌رضی اولین و آخرین کسی بود از دودمان ابوطالب که چنان منصب را دریافت کرد و می‌بینیم پس از شریف رضی منصب نقابت به‌صورت اول برگشت و میان اشراف طالبیین هر شهری تقسیم شد.

شریف رضی به‌پاس احترامی که از بهاء‌الدوله دیلمی دید قصیده‌ای پرداخت، و در آن از بهاء‌الدوله سپاس‌گزاری نمود و آن را به‌بصره نزد وی فرستاد.^۶

از زمان خلفای بنی‌امیه تا زمان معتضد عباسی علویان پیوسته در معرض تعقیب خلفا و عمال سنگدل آنها بودند، و چون اغلب با طاغوت‌های بنی‌امیه و بنی‌عباس سر‌ناسازگاری داشتند، لذا نوعاً در شهرها و کشورها و کوه‌پایه‌ها متواری بودند، یا در جنگ و گریزها با دشمنان به‌شهادت می‌رسیدند.

ولی مسئله «نقابت» آنها را از این پراکندگی و دربدری نجات داد، و سادات و علویان توانستند بعد از سه قرن سروسامانی پیدا کنند، که این خود کار آسانی نبود و شخصیت نقیب به‌خصوص نقیب‌النقباء را می‌توان از همین‌جا و با توجه به‌وجود اولاد پیغمبر و علویان در صحنه پهناور آن روز دنیای اسلام حدس زد در زمان سیدرضی مؤلف نهج‌البلاغه این کار بزرگ یکی از مناصب او به‌شمار می‌رفت، و آن دانشمند شجاع با شخصیت به‌بهترین صورت از عهده آن برمی‌آمد.

امارت حاج

امارت حاج یعنی فرماندهی زائران خانه‌خدا که معمولاً این منصب را شخص خلیفه مسلمین به‌عهده داشت. ولی گاهی خلیفه کسی را به‌نیابت خود می‌گماشت تا امیرالحاج شود و تمامی امور حاجیان را زیر نظر بگیرد و آمد و رفت و اعمال و مناسک آنها را تحت مراقبت دقیق قرار دهد و آن فریضه بزرگ الهی به‌خوبی انجام گیرد.

سیدرضی این منصب بزرگ را نیز در سال ۲۸۰ هـ که ۲۱ ساله بود، از پدر و با تصویب سلطان دیلمی و خلیفه وقت تحویل گرفت! راستی چه کار مشکلی؟ امیرالحاجی به‌سن ۲۱ سالگی چون سیدرضی!!

۶ - کاخ دلاویز - ص ۳۱ و منتظم این‌جوزی و کامل‌این‌تیر در حوادث سال ۴۰۳ هـ.

امارت حاج منصبی بس بزرگ بود، و نمی باید بهر کسی تعلق گیرد امیرالحاج باید فقیه و دانشمند و شجاع و کاردان و شریف و مورد احترام عموم باشد.

از وضع تمامی حجاج قلمرو خلافت عباسی کسب اطلاع کند، و از آمادگی و حرکت آنها و تسهیل مایحتاج ایشان و امنیت راه های پرخطر که از صدها فرسنگ راه مخوف باید با وسائل و شرائط آن روز در سرما و گرما و کوه و دشت و بیابان ها بگذرند و به سلامت به مکه و مدینه برسند، و در آنجا نیز تحت نظارت علما و دانشمندان و افراد خبره به کار انجام فریضه بزرگ حج و زیارت مرقد منور پیغمبر اشتغال ورزند، و باز با اطمینان خاطر به سیاست به اوطان خود باز گردند، آگاه باشد. در حقیقت همین یک کار پرخطر و حساس کافی بود که در تمام سال وقت امیرالحاج را به خود مشغول دارد، به طوری که نتواند به کار دیگری پردازد.

سیدرضی علاوه بر تمامی کارهای فکری و علمی و نقابت و ریاست دیوان مظالم این کار بزرگ یعنی امارت حاج را هم به عهده داشت، و به خوبی از عهده آن برمی آمد.

جالب است که بدانیم این کار مهم توسط دانشمندی شیعی انجام می گرفت یعنی تمامی حجاج بیت الله از سنی و شیعه و زیدی و اسماعیلی و فرق مختلف مسلمین می دانستند، در سفر حج کارشان به دست یک عالم بزرگ شیعه انجام می گیرد، و اگر این امیرالحاج شخص با تدبیر و با نفوذ و لایق نبود، چه بسا که در برخوردها فاجعه ها به وجود می آمد.

نظارت دیوان مظالم

دیوان مظالم در حقیقت حکم وزارت دادگستری امروز را داشت. کسی که رئیس و ناظر بر دیوان مظالم بود می باید به همه مراجعات کسانی که ستمی دیده اند و حقی از آنها پایمال شده یا در محکمه قضات محلی نتوانسته اند چنانکه باید دادخواهی کنند، رسیدگی نماید.

با این که فی المثل در بغداد قاضی القضاات وجود داشت، و در هر شهری هم قاضی شرع بود که به شکایات مردم و مراعات آنها رسیدگی می کردند، مع الوصف گاهی کار بالا می گرفت و شکایت به دربار خلافت می بردند، و خلیفه نیز باید اداره ای برای رسیدگی به آن شکایات تشکیل داده و شخصاً به کار شاکیان و مظلومه ای که دیده اند رسیدگی و دادخواهی کند.

از آنجا که این کاری بس بزرگ و درخور شأن فقیهی عالیمقام و دانشمندی توانای در احکام اسلامی با شجاعت و لیاقت و کفایتی لازم بود، بعدها خلفا فقهائی را به این سمت یعنی نظارت بر دیوان مظالم منصوب داشتند تا مشکل مسلمانان با سرینجه دانش و بینش و تدبیر آنان

حل و فصل گردد.

ریاست و نظارت بر دیوان مظالم نیز از مناصب مهم سیدرضی بود که دانشمند بلندقدر ما در سایه علم و فضل و درایت و فقه و تقوای خود به خوبی آن را به عهده داشت، و به این کار مهم قابل ملاحظه نیز رسیدگی می نمود.

سید رضی و خلیفه علوی مصر

در عصر سید رضی که در بغداد پایتخت خلفای سنی بنی عباس می‌زیست، نفوذ و تمدن خلفای شیعه فاطمی مصر به اوج خود رسیده بود، به طوری که سوریه و فلسطین را نیز در اختیار داشتند و بزرگترین خطر را برای حکومت عباسی به وجود آورده بودند. خلفای عباسی سیاه جامه بودند و خلفای فاطمی مصر لباس سبز می‌پوشیدند.

سید رضی که می‌دید شیعیان و علمای آنان در محله کرخ بغداد با کمال بی‌احترامی از جانب عامه مردم که سنی مذهب بودند، و به شخص خلیفه و سپاه او و قاضی القضاات و انبوه علمای درباری و وعاظ السلاطین خود می‌بالیدند، و مدعی بودند که خلیفه و قاضی و سپهسالار (عمیدالجیوش) از آنهاست، و بارها اراذل و اوباش بغداد، به بهانه این که بر درودیوار کرخ نوشته بودند «علی خیر البشر فمن ابی فقد کفر» یعنی: علی بهترین انسانهاست، هر کس منکر شود کافر شده است^۱ یا به بهانه این که در اذان حی علی خیر العمل می‌گفتند، یا این که فلان خطیب شیعه احادیثی در فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت عصمت و طهارت در مسجد «برائنا» نقل کرده، و آن را غلو می‌دانستند، یا به این علت که در ایام زیارت، شیعیان پرچم سفیدی به دست گرفته و دسته جمعی به زیارت سرور شهیدان امام حسین به کربلا می‌رفتند^۲ یا به بهانه این که در روز عاشورا مردوزن نوحه‌کنان به کوچه و خیابان ریخته و برای امام حسین (ع) سوگواری می‌کردند، آری به این بهانه‌ها می‌ریختند به محله کرخ و خانه شیعیان را غارت کرده و به ضرب و شتم و قتل آنها می‌پرداختند. حتی خانه سید مرتضی و شیخ مفید و دیگر علمای شیعه از این رجاله‌بازی و آشوب‌ها مصون نمی‌ماند بعد هم خلیفه دستور می‌داد جمعی را زندانی، و گروهی را تبعید، و عده‌ای را به قتل رسانند. سید رضی از این پیشامدها در بغداد، در زمانی که شیعیان در مصر و قلمرو خلفای فاطمی آزادانه زندگی می‌کردند، رنج می‌برد و عزت نفس و بلندپروازیش او را سخت می‌آزرد.

۱ - این حدیث شریف از طرق علمای اعلام عامه و اهل تسنن هم روایت شده است.

۲ - سنیان بغداد هم در عوض پرچم‌های سیاهی برداشته و به زیارت زیر می‌رفتند!

به خصوص در زمان خلافت «القادر بالله» عباسی، سید رضی که از وی نفرت داشت، و او هم مردی متعصب بود، عقده‌های درونی خود را طی ابیاتی آشکار ساخت که همان موقع زبان زد خاص و عام گردید، و غوغائی برپا کرد. یک بیت آن اینست که همان نیز اساس دعوا بود:

الیس الذل فی دیار الا عادی و بمصر الخلیفة العلوی

یعنی: آیا این ذلت نیست که من در سرزمین دشمنان به سر برم

— و در مصر خلیفه علوی حکومت داشته باشد؟! —

چون شعر سید رضی به خلیفه رسید سخت برآشفته و مجلسی مرکب از پدر سید رضی و سید مرتضی و شیخ مفید و دیگر علمای شیعه و اعیان علمای سنی تشکیل داد و سید رضی را هم دعوت کرد تا علت این دل‌تنگی و نفرت از حکومت بنی عباس را که برای خلیفه بسیار گران بود توضیح دهد که چه چیزی باعث شده از زیستن در قلمرو بنی عباس و بغداد مرکز خلافت آنان منزجر شود، و آرزو کند که در مصر و سرزمین حکومت علوی مصر به سر برد.

سید رضی در این مجلس حاضر نشد، و چون پدرش اصرار ورزید که کاری خطرناک کرده است، حتماً باید بیاید و به خلیفه توضیح دهد و اگر شعر از اوست پوزش بطلبد باز هم سید رضی با آن همت والا و عظمت روح نپذیرفت و گفت هر چه با دا باد. خلیفه هم تمام مناصب او نقابت، و امارت حاج، و ریاست دیوان مظالم را از وی گرفت.^۳

در این جا بی‌مناسبت نیست که توضیح دهیم المعز لدین الله فاطمی در سال ۳۶۲ هـ وارد مصر شد، و شهر «قاهره» و مرکز علمی آنجا را به نام «الازهر» بنا کرد. قاهره را «قاهره معزیه» می‌گفتند. و «الازهر» هم از نام «زهر» که لقب حضرت فاطمه زهرا دختر پیغمبر (ص) و به معنی «درخشنده» است، گرفته شده است.

قاهره در زمان فاطمیان و خلفای علوی مصر که اسماعیلی و شیعه شش امامی بودند، با عظمت می‌زیست، و جامع الازهر مجمع علما و دانشمندان شیعه بود. صدها دانشمند دینی، ادیب، نحوی، محدث، فقیه، مفسر، مورخ، مصنف و مؤلف به تدریس و تدریس و تألیف و تصنیف اشتغال داشتند، و کتابخانه‌های معتبر مملو از کتب علمای شیعه و غیره تأسیس شده بود، که از همه مهمتر کتابخانه خلیفه بود که از چند صدهزار جلد تجاوز می‌کرد، ولی صلاح الدین ایوبی که خود را وابسته به خلیفه بغداد می‌دانست، با حيله گری و ترستی حکومت علوی مصر را برانداخت، و در شب عاشورا علمای شیعه مصر را قتل عام کرد، و آثار تشیع را از قلمرو فاطمی مصر از میان برد، و فتح بزرگ خود را طی نامه‌ای به خلیفه عباسی بغداد اعلام داشت، و به شکرانه آن در بغداد جشن‌ها

۳— این ماجرا با اشعار مربوطه در اغلب تواریخ با شرح و تفصیل که احیاناً به طرزی مغرضانه و به صورت گوناگون نقل شده، آمده است.

گرفتند و طبل‌ها کوفتند!

حکومت بنی عباس و مردم آن زمان در سقوط بیت المقدس توسط صلیبی‌ها، و از دست رفتن فلسطین و سوریه در جنگ‌های صلیبی، عکس‌العمل چندانی نشان ندادند، ولی برای زوال تشیع از مصر شادی‌ها کردند، و قبلاً از این که خلفای علوی یا فاطمی، یعنی یک قدرت شیعی در قسمتی از دنیای اسلام بر سر کار آمده است عزا گرفته بودند.^۴

روح بزرگ سید رضی

سید رضی تنها یک روحانی، یک شاعر بزرگ، یک نویسنده زبردست، یک نابغه نامی نبوده و به این جهات با دارالعلم و مناصبی که داشته است، خود را اقناع نمی‌کرده است بلکه او خود را از خلیفه عباسی که مقامی معنوی در میان مسلمانان داشته کمتر نمی‌دانسته است. آری سید رضی با آن مناصب عالی به خصوص «نقابت» و مقام بزرگ علمی و ادبی و شهرت و شجاعت و شهامت و عزت نفس و نسبی که از جانب پدر و مادر داشت، خود را کمتر از خلیفه عباسی نمی‌دانست، حتی چنانکه گفته‌اند در اندیشه این بوده است که اگر بتواند خلافت آل عباسی را براندازد و خود که نوه ناصر کبیر و پسر طاهر ذوالمناقب و نواده پیغمبر اکرم و امامان معصومین یعنی سروران امت اسلام بوده است، خلافت اسلامی را که حق خود می‌دانست قبضه کند.

او ضمن قصیده‌ای مشهور و بلند خطاب به «القادر بالله» خلیفه مقتدر عباسی می‌گوید:
— بدان ای امیرالمؤمنین^۵ که ما دو تن

۴ — واقعاً تاریخ تکرار می‌شود. در همین روزها در حالی که بیت المقدس به صورت پایتخت یهودیان اشغالگر درآمده، و در جمهوری اسلامی ایران تنها کشور شیعه میلیون‌ها نفر مرد و زن مسلمان شیعه به فرمان امام خمینی بنیان‌گذار جمهوری اسلامی بر ضد عمل جنایت‌کارانه اسرائیل در سراسر ایران راه پیمائی کرده و حمایت خود را از فلسطینی‌ها اعلام می‌دارند، در دنیای تسنن و جهان عرب هیچ خبری نیست. گوئی خاک مرده بر سر دولت و ملت آنها ریخته‌اند. ولی در عوض ملک حسن دوم در رباط کنگره‌ای از مفتیان اهل سنت و جماعت تشکیل داده که امام خمینی را تکفیر کنند. چون فرموده است: امام مهدی دولت جهانی تشکیل می‌دهد، و کاری را که پیغمبران فرصت نیافتند انجام دهند آن برگزیده خدا به انجام می‌رساند (چیزی که در اکثر منابع معتبر اهل تسنن هست) صدام حسین و ملک خالد و ملک حسین و ضیاء‌العق نیز با امریکا حامی اسرائیل پیمان نظامی بر ضد جمهوری اسلامی ایران می‌بندند، و سربازان ممالک عربی در مرزهای عراق شب و روز مسلمانان ایران را مورد هجوم قرار می‌دهند. در نظر اینان از دست رفتن خاک فلسطین و بیت المقدس و نابودی مردم ستمدیده فلسطین و تجاوز صهیونیست‌های پلید و سفاک به جان و مال و ناموس برادران آنها در فلسطین و لبنان مهم نیست. مهم اینست که جمهوری اسلامی ایران که رنگ شیعه و ایرانی دارد به سایر ممالک عربی و اسلامی صادر نگردد! بنابراین باید فقط جلو این خطر را گرفت!!

۵ — در آن زمانها خلفای عباسی «امیرالمؤمنین» خوانده می‌شدند. این لقب و اسم رسمی آنها بود که در تمام دوران خلفا و بنی‌امیه و —

- در نسب والاهی که دارا هستیم فرقی باهم نداریم
- در روزی که بنای افتخار باشد، بین ما دو نفر تفاوتی نیست
- آری هیچ فرقی نیست، و هر دو در بزرگواری ریشه داریم
- مگر خلافت که به تو امتیاز داده، و من
- از آن بازمانده‌ام ولی تو طوق آن را به گردن داری^۶

وقی این قصیده را به نظر «القادر بالله» رساندند، و در حضور وی خواندند، چون به این سه بیت رسید، القادر بالله با آن سطوت و مقام خلافت اسلامی، نظر به شخصیت نافذ و مقام عالی سیدرضی چه از لحاظ حسب و چه از نظر نسب، و به ملاحظه نفوذ سلاطین شیعی دلبلی که هر طور بود پشتوانه‌ای برای شیعیان به حساب می‌آمدند، فقط گفت: «علیر غم شریف»، یعنی علیر غم سیدرضی بله ما خلافت را در اختیار داریم!

دانشمندان عامه درباره او چه گفته‌اند

در اینجا پیش از پرداختن به گفتار دانشمندان شیعه درباره این نابغه بزرگ، کسی که «نهج البلاغه» پدید آورده است، لازم می‌دانیم سخنان تی چند از اعظم دانشمندان و ادیبان اقدم عامه، یعنی سنیان را نقل کنیم، تا ببینیم آنها این بزرگ مرد شیعه را چگونه نگریسته‌اند، و درباره او چسان سخن گفته و قضاوت کرده‌اند.

۱ — قدیم‌ترین دانشمند سنی که از سید رضی نام برده، همعصرش عبدالملک ثعالبی در گذشته سال ۴۲۹ هجری در کتاب «یتیمه الدهر» است که درباره شعرا و ادبای عصر خود و گزیده‌ای از اشعار و نوشته‌های آنان تألیف کرده است.

— بنی عباس معمول بود. بنابراین سیدرضی بدون این که برای خلیفه عباسی در باطن چنین مقامی را قبول داشته باشد، چاره‌ای جز این ندارد که او را به همان اسم معمول زمان خطاب کند. حتی می‌بینیم حضرت صادق (ع) خطاب به منصور خلیفه عباسی، و امام رضا (ع) نیز مأمون را «امیر المؤمنین» خطاب کرده‌اند، و در دنیائی که آنها بر اثر جهل و نادانی مردم، خلافت اسلامی را قبضه کرده بودند، چاره‌ای نبود. آن زمان مانند قرون بعدی و زمان ما نبوده که اجباری به گفتن این کلمه، یا امروز پس از سقوط شاه نیازی برای به کار بردن «علیه حضرت» نداشته باشیم. هر کس در هر مقامی که در آن زمانها بوده در خطابه‌های کثی و شفاهی می‌باید چنین کند، و گرنه آشوبگر و ضد وحدت اسلامی یا مخالف با رژیم رسمی مملکتی به شمار می‌آمد، و هر گونه خطری را در انتظار داشت، خطری که ارزش آن را نداشت که آن را به جان خریداری کند. در نظر عموم هم اشکالی نداشت، بلکه عکس آن مشکل بود.

۶ — علفاً امیر المؤمنین فانتا فی دوحۃ العلیاء لانستفرق
 ماینتا یوم الفخار تفاوت ابدأ کلانا فی العلای معرق
 الا الخلافة میزَنک فانتی انا عاطل منها و انت مطوق

ثعالبی می‌نویسد: «محمد بن حسین بن موسی بن محمد بن موسی بن ابراهیم بن موسی الکاظم رضی الله عنه، ابولحسن علوی، نقیب طالبیان در بغداد و ملقب به «رضی» و «ذی‌الحسین».

تازه وارد دهسالگی شده بود که به سرودن شعر پرداخت. او امروز سرآمد شعرای عصر ما و نجیب‌ترین سروران عراق، و دارای شرافت نسب، و افتخار حسب، و ادبی ظاهر، و فضلی باهر و جمیع خوبی‌هاست. او بزرگترین شعرای دودمان ابوطالب است، با این که در میان آنها شاعران نامی سخن‌سنج زیاد بوده‌اند. مانند جمانی، و ابن طباطبا، و ابن ناصر و غیره. اگر بگویم او سرآمد شاعران قریش^۷ است گراف نگفته‌ام. اشعار بلندی که برای نمونه از وی خواهم آورد، بهترین گواه این مدعاست... «من در میان شعرای این زمان کسی را در ساختن مرثیاتی بهتر از او سراغ ندارم». و پس از نقل قسمتی از شعر او می‌نویسد: «دیوان شعر وی بزرگ است، شاید چهار جلد باشد، و زیاد هم یافت می‌شود، پس ما نیازی به نقل اشعار بیشتر وی نداریم.^۸»

۲ - خطیب بغدادی متوفی به سال ۴۶۳ هـ که او در جوانی نیز معاصر سید رضی بوده است در تاریخ بغداد، در موارد متعدد از وی سخن گفته و از جمله در سال وفاتش می‌نویسد: «... از اهل فضل و ادب و علم بود. احمد بن عمر بن روح نقل می‌کرد که رضی وقتی پا به سن گذاشت قرآن را آموخت، سپس در اندک مدتی تمام قرآن را از بر کرد. و هم او می‌گفت: رضی کتابهایی در معانی قرآن تصنیف کرده است که مانند آن کمتر یافت می‌شود.» او شاعری توانا بود. از ابو عبدالله محمد بن عبدالله کاتب در مجلس ابوالحسین بن محفوظ شنیدم که می‌گفت: جماعتی از علمای ادب می‌گفتند: «رضی از همه شعرای قریش برتر بود.»

ابن محفوظ گفت: «درست است. در میان شعرای قریش شاعران پرازنده بوده‌اند، ولی شعرشان کم بوده است، اما شاعری برجسته که هم شعرش بسیار عالی، و هم اشعار زیاد گفته باشد، کسی جز رضی نیست.^۹»

۳ - ابوالفرج ابن جوزی (۵۹۷ هـ) در تاریخش به تفصیل از وی نام برده که در موارد خود می‌آوریم، و از جمله می‌نویسد: «پس از آن که به سی سالگی رسید، در اندک مدتی قرآن مجید را از حفظ کرد، و از علم فقه و فرائض دینی بهره‌ای کافی داشت. او دانشمندی فاضل، و شاعری

۷ - قریش مردم اصیل مکه بودند که در آن زمان شامل بنی‌هاتم و بنی‌عباس و بنی‌امیه، و سایر تیره‌های معروف آن شهر می‌شده است.

۸ - بینه الدهر - ج ۳ ص ۱۳۱.

۹ - تاریخ بغداد - ج ۲ - ص ۲۴۶.

نویسنده، و مردی نیک نفس و دارای همت عالی، و سخت دیندار بود...»

۴ - ابن اثیر جزری متوفی به سال ۶۳۰ هـ در آغاز «پساره ای از حوادث سال ۴۰۶» می نویسد: «در این سال شریف رضی محمد بن حسین موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر، ابوالحسن، صاحب دیوان مشهور وفات یافت. در تشییع جنازه او عموم طبقات حضور یافتند، ولی برادرش (سید مرتضی) حضور نداشت. چون او توانست به جنازه اش بنگرد، لذا رفت به حرم کاظمین، تا این که فخر الملک وزیر او را به خانه برگردانید. بسیاری از شعرادر رثاء رضی شعر گفتند، از جمله برادرش سید مرتضی بود که گفت: ...»^{۱۱}

۵ - ابن ابی الحدید معتزلی (۶۵۵ یا ۶۵۶ هـ) در مقدمه جلد یکم شرح نهج البلاغه، شرح حالش را تقریباً مانند ابن جوزی آورده و می افزاید که «دانشمندی ادیب و شاعری سخن سنج، دارای شعری شیوا، و الفاظ متناسب و محکم بود» و پس از توصیف انواع و خصوصیات شعرش و عفت نفس و همت عالی و دینداریش می گوید: «از هیچکس صله و جایزه قبول نکرد، حتی جایزه پدرش را نپذیرفت! همین معنی برای پی بردن به شرافت نفس او کافی است. سلاطین آل بویه سعی بلیغ نمودند تا عطاها را بپذیرد، ولی رضی نپذیرفت.»

ابن ابی الحدید درباره سید رضی و پدر و مادر و جدش ناصر کبیر و برادرش سید مرتضی و قسمتی از اشعارش، صفات «مؤلف نهج البلاغه» را که او به شرح آن پرداخته سخن گفته است.^{۱۲}

ابن ابی الحدید در آخر جلد ۱۵ شرح نهج البلاغه به مناسبتی از طاهر ذوالمناقب به عنوان «شیخ بنی هاشم از علویان و عباسیان» نام می برد و می نویسد: «دو پسر وی علی و محمد، مرتضی و رضی، در ادبیات و شعر و فقه و کلام یگانه عصر بودند. رضی مردی شجاع و ادیب و سخت بزرگ منش بود»^{۱۳}.

۶ - ابن خلکان - قاضی القضاات احمد بن محمد بن ابی بکر شافعی اشعری در گذشته ۶۸۱ هـ در «وفیات الاعیان» که معروف به «تاریخ ابن خلکان» است، و چنانکه از نام کتاب پیداست مشتمل بر شرح حال بزرگان اسلام می باشد، در شرح حال سید رضی پس از ذکر سلسله نسب او تا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می نویسد: «وی صاحب دیوان شعر است. ثعالبی از او نام برده و می گوید: ...»

۱۰ - منتظم ابن جوزی - ج ۷ - ص ۲۷۹.

۱۱ - کامل ابن اثیر - ج ۷ - ص ۲۸۰.

۱۲ - نرح نهج البلاغه چاپ مصر - ج ۱ - از ص ۳۱ تا ۴۱.

۱۳ - نرح نهج البلاغه چاپ مصر ج ۱۵ ص ۴۸۷.

و پس از نقل سخنان ثعالبی می نویسد: «ابوالفتح ابن جَنّی نحوی در یکی از مجموعه‌های خود نوشته است: شریف رضی، در وقتی که هنوز سنش به دهسالگی نرسیده بود، به محضر ابن سیرافی راه یافت و سیرافی به وی علم نحو (دستور زبان عربی) می آموخت. روزی در حلقه درس سیرافی نشست بود، و سیرافی طبق معمول درباره اعراب بعضی کلمات با وی سخن می گفت. سیرافی از جمله از رضی پرسید: هر گاه گفتیم: رأیت عمر (یعنی عمر را دیدم) علامت نصب در لفظ «عمر» چیست؟ رضی گفت: «بغض علی»! سیرافی و حاضران از تیزهوشی او دچار شگفتی شدند....

او کتابی در معانی قرآن کریم تصنیف کرده است که مانند آن کمتر یافت می شود. این کتاب دلیل بر وسعت نظر وی در علم نحو و لغت است. همچنین کتابی در «مجازات قرآن» تصنیف کرده است که در مورد خود کم نظیر می باشد.

گروهی از اهل فضل اقدام به جمع آوری دیوان شریف رضی نموده اند، که از همه بهتر دیوانی است که ابوالحکیم خیری، گرد آورده است...^{۱۴}

۷- ابوالفداء عمادالدین اسماعیل - متوفی به سال ۷۳۲ هـ در تاریخ خود معروف به تاریخ ابوالفداء ضمن حوادث سال ۴۰۶ هـ نوشته است: «در این سال شریف حسینی ملقب به رضی محمد بن حسین بن... علی بن ابیطالب رضی الله عنهم، معروف به موسوی^{۱۵} صاحب دیوان شعر، وفات یافت. نقل کرده اند که وی علم نحو را از ابن سیرافی نحوی فرامی گرفت. روزی به عادت تعلیم، سیرافی به وی که کودک بود گفت: وقتی گفتیم: «رأیت عمر» علامت نصب در عمر چیست؟ رضی گفت: بغض علی. منظور سیرافی از نصب، یکی از اعراب کلمات بود، ولی مقصود رضی از نصب، بغض علی بود، و اشاره به عمرو بن عاص و بغض و دشمنی او نسبت به علی کرد! حاضران از این تیزهوشی رضی به شگفت آمدند، ولادت رضی سال ۳۹۵ در بغداد واقع شد^{۱۶}».

۸- صلاح الدین صفّدی (۷۶۴) شرح حال او را به گونه ای که ابن خلکان آورده، به اجمال و با اضافاتی از خود نقل می کند، سپس می گوید: «او راست کتاب مجاز القرآن، که در موضوع خود کمیاب است، کتابی در معانی قرآن، المتشابه فی القرآن، مجازات الامار النبویه

۱۴ - وفیات الاعیان - چاپ مصر - ج ۴ ص ۴۴ تا ۴۸.

۱۵ - لقب موسوی بعد از قرن چهارم هجری معمول شده است، چون معاصرین رضی مانند ثعالبی او را «علوی» می خواندند، ولی در قرن پنجم هجری به بعد، القاب سادات «موسوی» و «حسینی» اضافه بر «حسینی» که قبلاً معمول بوده، اضافه شده است.

۱۶ - معلوم می شود ابوالفدا نیز تحت تأثیر ابن خلکان سیرافی را «ابن سیرافی» ضبط کرده است.

۱۷ - المختصر فی احوال البشر - چاپ بیروت - ج ۲ - ص ۱۴۵.

مشمول بر احادیثی است، تلخیص البیان عن مجازات القرآن، شرح حال پدرش طاهر ذوالمنقب، کتاب شعر ابن حجاج — شاعر مشهور شیعه، اخبار قضات بغداد، رسائل وی (نامه‌های او) در سه جلد، دیوان شعر او مشتمل بر سه جلد.

مردم گمان می‌کنند «نهج البلاغه» نوشته خود اوست! ولی من از شیخ امام علامه تقی‌الدین احمد بن تیمیه رحمه الله تعالی شنیدم که می‌گفت: نهج البلاغه نوشته سید رضی نیست، بلکه در این کتاب آنچه از سخنان علی بن ابیطالب است معلوم است و آنچه از خود سید رضی است هم شناخته شده است، و پس از شرحی می‌نویسد:

«گویند روزی سید رضی نزد خلیفه القادر بالله عباسی نشست، و بارش خود بازی می‌کرد و آن را تا نزدیک بینی خود می‌آورد. خلیفه رو کرد به رضی و گفت: «مثل این که بوی خلافت را از محاسن استشمام می‌کنی، رضی گفت: نه، بلکه به خدا بوی نبوت را استشمام می‌کنم!» سپس صفدی می‌گوید: «من وقوع این موضوع را در حضور خلیفه بعید می‌دانم...»^{۱۸} که باید به صفدی گفت از شخصی مانند سید رضی با آن شهادت به خصوص نسبت به القادر بالله که چندان هم میانه خوبی با وی نداشته است، بعید نیست. راستی چه بعدی دارد؟! »

۹ — شیخ عبدالله یافعی متوفی به سال ۷۶۸ هجری در کتاب معروفش «مرآت الجنان» ضمن رویدادهای سال ۴۰۶ هجری که سال وفات سید رضی است. از وی با عنوان «شریف رضی ابوالحسن محمد بن حسین بن موسی موسوی بغدادی شیعی، نقیب الاشراف، دارای مناقب و اوصاف پسندیده، و دیوان شعر» نام برده، و ترجمه او را به نقل از ثعالبی و خطیب بغدادی می‌آورد.^{۱۹}

۱۰ — ابن حجر عسقلانی^{۲۰} متوفی به سال ۸۵۲ ه. دانشمند بلندقدر ما سید رضی را بدین گونه می‌شناساند، نخست نقل می‌کند که: «ابوالحسن^{۲۱} محمد بن حسین، شریف رضی، شاعر بغداد و رافضی متعصب بود»^{۲۲}. سپس خود می‌افزاید: «برادرش (سیدمرتضی) مردی

۱۸ — الوافی بالوفیات — ج ۲ — ص ۳۷۴-۳۷۹.

۱۹ — مرآت الجنان — ج ۳ — ص ۱۸.

۲۰ — عسقلان بندری در فلسطین واقع در کنار دریای مدیترانه بوده است.

۲۱ — کتبه سید رضی ابوالحسن بوده است نه ابوالحسن.

۲۲ — رافضی را نخست به اصحاب زید بن علی (ع) می‌گفتند: چون یاران زید او را رها ساختند، و «رفضی» که معنی رها ساختن است. ولی بعدها در شیعه امامیه هم به وسیله متعصبان عامه استعمال شد. در صورتی که با ما هیچ مناسبت ندارد. شاید آنها با این کار خواسته‌اند لفظ «شیعه» که بزرگان اهل سنت روایت کرده‌اند پیغمبر اکرم (ص) در پیروان علی علیه السلام استعمال کرده است، متروک گردد، و حال آنکه چنین نشد، و ما به گفته پیغمبر معروف به «شیعه» هستیم.

در کتاب فربقین است که از جمله پیغمبر فرمود: یا علی انت و شیعتک هم الفائزون — یعنی: یا علی! تو و شیعیان رستگارانید.

دانشمند بود، و شعرش بر شعر رضی فزونی داشت، ولی شعر رضی نیکوتر بود. گفته‌اند که در میان شعرای دودمان ابوطالب شاعری به‌فرزانیگی او نبوده است. سیدرضی مشهور به‌رفض (شیع) بود!...^{۲۳}

قفطی نیز در «انبیاء الروات» شرح حال سیدرضی را به‌گونه دیگران از علمای عامه آورده است.^{۲۴}

توضیحی از ما

این بود شمه‌ای از آنچه دانشمندان پیشین عامه درباره سیدرضی گفته‌اند، که ما برای نمونه نقل کردیم. بقیه بزرگان اهل تسنن و دانشمندان تراجم و رجال و مورخان بعدی آنها نیز تقریباً گفته‌های خود را از اینان گرفته‌اند. بنابراین نیازی به‌ذکر آنها نیست. می‌بینید که اغلب آنها این شخصیت بزرگ علمی شیعه را «شاعر» و «صاحب دیوان شعر» و «سرآمد شاعران آل ابیطالب» دانسته، و روی شعر او حساب کرده‌اند. ثانیاً از کتاب نهج البلاغه اثر مهم او ذکری نکرده‌اند. جز این خلکان و صفدی و ابن حجر عسقلانی که آنها هم مغرضانه یاد کرده و خواسته‌اند این اثر بزرگ اسلامی را از اعتبار ساقط کنند. آنها اثری بدیع از آثار بلاغت عربی یعنی زبان مادری و دین و آئین خود و سخن والای کسی که او را چهارمین و برترین خلیفه از خلفای راشدین می‌دانند! ثالثاً می‌بینید که این حجر مانند دیگران سیدرضی را به‌نام شیعه امامیه یاد نمی‌کند، بلکه به‌تعبیر زنده و ساختگی «رافضی» یادگار ناصبی‌های دوران بنی‌امیه و بنی‌عباس نام می‌برد، و این ارث نامیمون را برای متعصبان بعدی خود به‌یادگار گذاشته‌اند. تا جائی که شیخ عبدالوهاب نجار استاد معاصر الازهر مصر، در پاورقی شرح حال سیدرضی در کامل ابن اثیر می‌نویسد: «رضی در سال ۳۵۹ متولد شد، و در وقتی که دهسال داشت آغاز به‌سرودن شعر کرد. او دارای هوشی فوق‌العاده بود. کتابی در معانی قرآن تصنیف کرده است که مانند آن را کمتر می‌توان یافت، و کتابی در مجازات قرآن. دیوان شعر او هم مشهور است، و تاکنون یک بار چاپ شده است. گویند او بزرگترین شعرای قریش است، جز این که او دارای عقیده شیعه بوده است!! هم او و هم پدر و برادرش!...»^{۲۵}

۲۳ - نسان المیزان - ج ۵ ص ۱۴۱.

۲۴ - انباء الروات - ج ۳ - ص ۱۱۴.

۲۵ - کامل ابن اثیر - چاپ ۱۳۵۳ هـ - ج ۷ - ص ۲۸۰.

عقیده شیعه براساس کتاب و سنت و شرح و توضیح و تفسیر آیات و روایات توسط ائمه معصومین از اهل بیت عصمت و طهارت (ع) و به خصوص امام جعفر صادق علیه السلام که به گفته علمای اعلام اهل تسنن استاد ائمه اربعه و رؤسای مذاهب چهارگانه عامه یعنی ابوحنیفه و مالک بن انس و شافعی، و احمد حنبل (بدون واسطه نسبت به ابوحنیفه و مالک، و با واسطه نسبت به شافعی و احمد حنبل) بوده است.

بنابراین شیعه امامیه اعتقاد خود را در اصول و فروع براساس کتاب و سنت و رهنمودهای اهل بیت عصمت و طهارت قرار داده است، و عقیده دارد که اهل البیت ادری بما فی البیت. یعنی صاحب خانه بهتر از دیگران می دانند در خانه چیست!

سید رضی در سخنان دانشمندان شیعه

قبلاً از چند تن دانشمند عامه نام بردیم که در کتب تاریخ و تراجم خود از سید رضی نام برده، و خلاصه‌ای از گفتار آنها را برای ارائه نظریات آنان درباره وی آوردیم. در اینجا لازم می‌دانیم سخنان جمعی از دانشمندان رجالی و علمای تراجم شیعه را نیز بیاوریم تا ببینیم سید رضی در نظر آنها چگونه بوده است.

قدیم‌ترین دانشمند ما که از وی نام برده و کتاب او در دسترس ماست، شیخ بزرگوار ابو العباس احمد بن علی نجاشی متوفی به سال ۴۵۰ هجری که معاصر سید رضی بوده و مانند او در بغداد می‌زیسته و شاگرد شیخ مفید استاد رضی می‌باشد.

۱ - نجاشی می‌نویسد: «محمد بن حسین بن... علی بن ابیطالب علیهم السلام ابو الحسن رضی نقیب علویین در بغداد به ما خبر داد»^{۲۶} او برادر مرتضی (سید مرتضی) و شاعری برآزنده بود. او راست کتابهائی که از جمله کتاب حقایق التنزیل، کتاب مجاز القرآن، کتاب خصائص الائمه، کتاب نهج البلاغه، کتاب الزیادات فی شعر ابی تمام، کتاب تعلیق خلاف الفقهاء، کتاب مجازات آثار النبویه، کتاب تعلیقه فی الايضاح لابی علی الفارسی، کتاب الجید من شعر ابن الحجاج، کتاب الزیادات فی شعر ابن الحجاج، کتاب مختار شعر ابی اسحاق الصابی، کتاب مدار بینة و بین ابی اسحاق من الرسائل. سید رضی در روز ششم محرم سال ۴۰۶ وفات یافت^{۲۷}.

۲ - علامه حلی متوفی به سال ۷۲۶ از مؤلف نهج البلاغه بدین گونه یاد می‌کند: «محمد بن

۲۶ - یعنی نجاشی از وی حدیث شنیده یا رضی اسامی کتب خود را به او خبر داده است.

۲۷ - رجال نجاشی ص ۲۸۳.

حسین رضی موسوی نقیب علویین در بغداد برادر سیدمرتضی است. وی شاعری مبرز، فاضل عالم پارسای عظیم الشان، بلند جایگاه بوده است. او دارای داستانی درباره شرافت نفس است که ما آن را در کتاب بزرگ خود (در رجال) آورده ایم - ولادتش سال ۳۵۹ هـ و وفاتش در محرم سنه ۴۰۶ اتفاق افتاد^{۲۸}.

۳ - شهید سعید قاضی نورالله شوشتری مؤلف کتاب گرانقدر «احقاق الحق» و سایر آثار ارزنده دیگر^{۲۹} در کتاب فارسی مشهورش «مجالس المؤمنین» در مجلس پنجم که «بعضی از متکلمین و مفسرین و محدثین و فقها و مجتهدین و اعیان قرآ و نحاة و لغویین» را نام می‌برد درباره این بزرگ مرد شیعه بدینگونه سخن می‌گوید:

«... کنیت شریفش ابوالحسن، لقب مرضیش رضی است، و ذوالحسین، برادر میرمرتضی علم الهدی، و در عصمت و طهارت برگزیده خداست. نقیب علویه و اشراف بغداد بلکه قطب فلک ارشاد و مرکز دایره رشاد بود. صیت بزرگی و جلالت او را گوش فلک شنیده، و آوازه فضل و بلاغت او به ایوان فلک رسیده، اشعار دل‌پذیرش دست تصرف از دامن فصاحت آرائی در شاخ بلند سحر آزمائی زده، و پای ترقی در حضيض بلاغت گستری بر ذروه شاهی معجزه پروری نهاده، پایه فضل و کمال و معالی و افضال او از آن گذشته که زبان ثنا و بیان مدحت از کینه رفعت آن عبارت تواند کرد. چه ظاهر است که چون جمال به غایت رسد دست مشاطه بی کار ماند، و چون بزرگی به حد کمال کشد بازار و صافان شکسته گردد:

زروی خوب تو مشاطه دست باز کشید که شرم داشت که خورشید را بیاراید
ابن کبیر شامی گفته که میررضی الدین بعد از پدر نقیب علویه بغداد شد و او فاضل دیندار بود، و در فنون علم ماهر بود، و سخی و جواد و پرهیزکار و شاعر بی نظیر بود... سپس ترجمه او را از «مرآت الجنان» یافعی و «تاریخ مصر و قاهره» و تاریخ ابن خلکان و رجال نجاشی می‌آورد و باره‌ای از اشعارش را نقل می‌کند^{۳۰}.

۴ - میرمصطفی تفرشی دانشمند گرانقدر رجالی معروف متوفی به سال ۱۰۲۱ در رجال

۲۸ - خلاصة الاقوال - ص ۱۶۴.

۲۹ - سید بزرگوار و علامه عالیقدر قاضی نورالله بن شرف الدین مرعشی شوشتری از مفاخر علما و دانشمندان شیعه است که در زمان پادشاهان تیموری هند به آن کشور رفت، و در فقه چنان قوی و ماهر بود که در پنج منهب درس می‌گفت و فتوی می‌داد. او منصب خود را پنهان می‌داشت و کتب بسیاری در فقه و اصول و کلام و فلسفه و تاریخ به عربی و فارسی تألیف کرده که از همه معروف‌تر «احقاق الحق» و «صوارم محرقه» و «مجالس المؤمنین» در تاریخ دانشمندان و رجال شیعه که به خاطر کشف همین کتاب در سال ۱۰۱۹ هـ به دستور سلطان سنی تیموری به جرم تشیع به شهادت رسید.

۳۰ - مجالس المؤمنین - ج ۱ - ص ۵۰۳.

خود از سیدرضی به اختصار مانند نجاشی و علامه حلی نام برده و او را «شاعری مبرز» دانسته است.^{۳۱}

۵ - دانشمند رجالی شیخ ابوعلی حائری در گذشته سال ۱۲۱۵ نیز خلاصه گفتار علامه حلی و نجاشی را آورده و مطلب تازه‌ای ندارد یعنی شاعری مبرز و نقیب طالبیان در بغداد و دارای کتابهایست، بدون ذکر نام کتابها.^{۳۲}

می‌بینید که تا اینجا همه او را «شاعری مبرز» دانسته‌اند و سر بسته فضائل و کمالاتش را ستوده‌اند، ولی گویا هر چه زمانه رو به جلو می‌آمده، و کتابهای او مورد مطالعه قرار می‌گرفته مقام علمی و شخصیت او بهتر شناخته شده است.

۶ - مؤلف روضات الجنات^{۳۳} می‌نویسد: «تاکنون چشم زمانه در آنچه انسانی از انسان کاملی می‌خواهد، به مانند او را ندیده است. ستایش خدائی را که جز عصمت و امامت، همه گونه مقام و اوصاف به او عطا کرده است، و او را در روز قیامت بر تمامی مردم حجت خود قرار داده است. جایگاه او در وثاقت و جلالت قدر مشهورتر از آنست که ذکر شود. سپس شرح حال او را در چهار صفحه بزرگ به قطع رحلی روضات از منابعی که در اختیار داشته و ما نام بردیم به تفصیل شرح آورده است.^{۳۴}

۷ - محدث بزرگوار حاج میرزا حسین نوری^{۳۵} در خاتمه مستدرک به تفصیل از وی سخن گفته و از جمله می‌نویسد: «مقام والای علمی این سید عالیقدر با کمی سنی که داشته است، چون او در چهل و هفت سالگی وفات یافت، بر علما پوشیده ماند. علت آن هم این بود که کتابهای او منتشر نشد، و اندکی از نسخ آن در دست بود. آنچه از وی شیوع یافت «نهج البلاغه» و «خصائص الائمة» او بود که به نقلیات انحصار داشت. کتاب «مجازات النبوة» او حاکی از جایگاه بلند وی در فنون ادبیات عرب است...^{۳۶}»

۳۱ - نقد الرجال - ص ۳۰۳.

۳۲ - منتهی المقال - ص ۲۷۱.

۳۳ - دانشمند بزرگوار مشهور سید محمد باقر خونساری متوفی به سال ۱۳۱۳ هـ مقیم و مدفون در اصفهان، مؤلف کتاب نفیس و ذیقیت «روضات الجنات فی احوال العلما والسادات» و سایر تألیفات پراچ دیگر از علمای عالیقدر شیعه در نیمه دوم قرن دوازدهم هجری است. کتاب روضات الجنات یکی از بهترین کتب تراجم و شرح حال علمای شیعه است.

۳۴ - روضات الجنات چاپ ۱۳۶۷ هـ - ص ۵۲۶.

۳۵ - این دانشمند محدث فقیه را علامه مجلسی ثانی می‌گویند. او که در سال ۱۳۲۰ هـ وفات یافت از علمای متبحر و پرکار و مؤلفین بزرگ ماست. کتابهای کلمه طیبیه، لؤلؤ و مرجان، دارالسلام نجم ثاقب، کشف الأستار، و به خصوص «مستدرک وسائل الشیعه» در سه جلد بزرگ از جمله تألیفات گرانمایه اوست.

۳۶ - مستدرک وسائل - ج ۳ - ص ۵۱۰.

۸ - دانشمند و فقیه و متفکر عالیقدر سید حسن صدر^{۳۷} در کتاب گرانقدرش «تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام» در فصل دوازدهم - بخش علوم قرآن می‌نویسد: «از جمله کسانی که در علوم قرآن تصنیف دارد شریف رضی... است. او سخنور قریش و گوینده توانای ادیبان و پیشرو دانشمندان و در عصر خویش بر سایر فضلا و بلغا مقدم بود. او در میان مشاهیر شعرا نام‌بردار است.

در تمامی علوم قرآن کتاب نوشته، از جمله کتاب «حقایق التنزیل و دقایق التأویل» است که در آن از عجائب و شگفتی‌های قرآن مجید پرده برداشته، و مشکلات اسرار و دقایق اخبار آن را روشن ساخته است، و در تحقیق حقایق قرآنی و تدقیق تأویل آن چنان سخن گفته که هیچ کس بر وی سبقت نگرفته و اندیشه کسی به آن نرسیده است...^{۳۸} این بود اشاراتی چند از گفتار برخی از دانشمندان شیعه پیرامون سید رضی در طول تاریخ که می‌رساند مؤلف نهج البلاغه چگونه در طول تاریخ ناشناخته مانده و هر چه گفته‌اند باز هم کم گفته‌اند، و او خیلی بالاتر از اینهاست.

سید رضی و شیخ طوسی

محمد بن حسن طوسی معروف به «شیخ طوسی» متوفی به سال ۴۶۰ هـ که سرآمد شاگردان علم الهدی سید مرتضی و شیخ مفید است، و نظر به مقام عالی مرجعیتی که در میان شیعه احرار کرد به «شیخ الطائفه» شهرت یافته است، و در سال ۴۰۸ هـ در سن ۲۳ سالگی وارد بغداد شد، و همان سال از یکطرف به حوزه درس شیخ مفید درآمد، و از طرف دیگر از محضر بزرگترین شاگرد شیخ مفید، سید مرتضی برادر بزرگ سید رضی بهره‌مند گشت.

بنابر این او دو سال بعد از رحلت سید رضی در سال ۴۰۶ هـ وارد بغداد شده است. قبلاً یادآور شدیم که او با واسطه شاگرد سید رضی بوده و از وی روایت می‌کند. با این وصف جای تعجب بسیار است که شرح حال سید رضی در کتاب «فهرست» و «رجال» شیخ نیامده است! چطور شده که او از سید رضی روایت کند و در بغداد شهر سید رضی و نزد برادر او تحصیل نماید، ولی از وی و کتابهایش در دو کتاب خود که از رجال و دانشمندان شیعه و مصنفات آنها نام می‌برد یاد نکند؟!

۳۷ - فقیه عالیقدر سید حسن صدر متوفی به سال ۱۳۵۴ هـ از شاگردان بزرگ میرزای شیرازی و مؤلف کتابهای «الشیعه و فنون الاسلام» و «تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام» در این کتابها این دانشمند بزرگ ثابت می‌کند که تمامی علوم و فنون اسلام به وسیله امامان معصومین و شاگردان آنها، و علمای بعدی شیعه تأسیس و تدوین شده و کتابی بر مایه و با قلمی محکم و قضاوتی متصفانه است.

۳۸ - تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام - ص ۳۳۸.

ما در این زمینه تحقیق زیاد نمودیم ولی به نتیجه قابل اطمینانی نرسیدیم. تنها احتمالی که می‌توان داد و شاید نظری صائب باشد اینست که بگوئیم شیخ طوسی فراموش کرده و هنگام تألیف «فهرست» و بعد هم «رجال» از ثبت نام سیدرضی و تألیفاتش غفلت نموده است. این معنی هنگامی بیشتر به ذهن نزدیک می‌شود که توجه داشته باشیم شیخ طوسی از همدرس و همعصر و دوست خود ابوالعباس نجاشی هم که مانند او در بغداد شاگرد شیخ مفید بوده است غفلت نموده و در فهرست و رجالش از وی و کتابهایش یاد نکرده است. ولی در عوض نجاشی متوفی به سال ۴۵۰ که ده سال پیش از شیخ از دنیا رفته است از شیخ طوسی نام برده و می‌گوید: «ابوجعفر محمد بن حسن طوسی دانشمندی بزرگ از علمای ماست، موثق و مورد اعتماد است، و از شاگردان استاد ما ابو عبدالله (شیخ مفید) می‌باشد، او راست کتابهایی... سپس دو کتاب او «رجال» و «فهرست» را ذکر می‌کند.

نظیر این غفلت را از دیگران هم سراغ داریم. مثلاً محدث بزرگوار حاج شیخ عباس قمی در کتاب «فوائد الرضویه» که به فارسی در دو جلد در شرح حال علمای شیعه تألیف نموده است از نگارش شرح «میرزای قمی» مؤسس حوزه علمیه قم، شهر محدث قمی، و فقیه نامی شیعه با آن همه بزرگی و شهرتی که دارد و کسی که مرقدش در قبرستان شیخان قم زیارتگاه است، غفلت نموده، با این که همه علمای مشهور و غیره مشهور شیعه را نام برده و به اجمال و تفصیل شناسانده است.

جالب است که وقتی این موضوع را با استاد عالیقدر آیت الله آقای حاج آقا رضا صدر^{۳۹}

۳۹ - آیت الله استاد حاج آقا رضا صدر برادر بزرگ امام موسی صدر و فرزند ارشد مرحوم آیت الله عظمی حاج سید صدرالدین صدر است که آن مرحوم از مراجع تقلید پیش از آمدن مرحوم آیت الله بروجردی به قم و یکی از سرپرستان حوزه علمیه قم بودند. دریفا که هم اکنون نزدیک بعدو سال است که از دوست دانشمند عالیقدر امام موسی صدر خبری نیست، و ناپدید شدن ایشان در لیبی غمی جانکاه بردل دوستان و علاقمندانش بلکه همه شیعیان جهان گذاشته است.

امام موسی صدر از افاضل دانشمندان جوان حوزه علمیه قم بود که با حفظ لباس روحانیت اولین روحانی بود که از دانشگاه تهران دکترای حقوق در رشته اقتصاد گرفت، و پس از تکمیل معلومات خویش در معقول و منقول بدعوت شیعیان لبنان به آن کشور رفت، و سالها در جای عموزاده اش آیت الله فقید مرحوم سید عبدالحسین شرف الدین عاملی سرپرستی بیش از هفتصد هزار نفر شیعیان لبنان را به عهده گرفت، و توانست آنها را سازمان دهد، و حتی یک شاخه نظامی به نام «سازمان امل» از آنها به وجود آورد که با رزمندگان فلسطینی برای استرداد اراضی مقدسه فلسطین و نجات بیت المقدس همکاری کنند. ولی چه کسی او را ربود؟ صهیونیست، ایادی امریکا، یا بعضی از سران افراطی و تندرو عرب یا کسان دیگر...؟! امیدواریم هر چه زودتر این دانشمند بزرگوار و سفرکرده ای را که صد قافله دل همره اوست، در میان خود بینیم و دنیای شیعه از این ناراحتی ناشی از گمشدن او بدرآید.

جا دارد که با یکدنا تأثر و تأسف از عموزاده اش فقیه و فیلسوف و نابغه بزرگ معاصر شهید آیت الله سید محمد باقر صدر از روحانیون عالیقدر شیعه عراق هم یاد کنیم که اخیراً به جرم تشیع و رهبری شیعیان عراق با خواهر دانشمندش «بت‌الهدی» توسط رژیم بعث عراق و بعدستور صدام حسین تکرینی شربت شهادت نوشیدند. عجیباً! در حالی که در جمهوری اسلامی ایران از همه مسلمانان به خصوص سران ادیان و روحانیون اهل تسنن حمایت می‌شود، باید مردان نامی شیعه در ممالک عربی، قربانی خودکامگی و نژادپرستی و تعصب‌های جاهلانه سران نادان و مزدور عرب گردند!!

مؤلف کتاب «الاجتهاد و التقليد» و سایر کتابهای ذیقیمت دیگر که هم اکنون از اساتید بزرگ حوزه علمیه قم می باشند، در میان گذاشتم و از ایشان که علاوه بر علوم دیگر اسلامی، در رجال و تراجم نیز اطلاعی وسیع دارند علت غفلت شیخ را از عدم ذکر نام سیدرضی جویا شدم، ایشان بدون مقدمه گفتند: «فراموش کرده است، همان طور که از ثبت نام نجاشی هم غفلت نموده است.» سپس آیت الله صدر گفتند من چیزی به شما بگویم. پدر ما (مرحوم آیت الله صدر) یک روز مبلغی را به یکی از علمای قم داد تا در بین طلاب و روحانیون حوزه علمیه تقسیم کند، ولی بعدها متوجه شد که سهم خود آن روحانی را فراموش کرده است!

نگاهی به شیخ طوسی

شیخ طوسی که گفتیم با واسطه شاگرد سیدرضی است، مدت پنجسال در بغداد از محضر مرجع اعلم عصر شیخ مفید به تحصیل پرداخت. در همان زمان حیات استادش شیخ مفید، که جوانی ۲۷ ساله بود به تألیف کتاب «تهذیب» در فقه پرداخت، که آن کتاب، و کتاب دیگر وی «استبصار» از هزار سال پیش تا کنون دو کتاب از چهار کتاب معتبر شیعه در فقه و حدیث شیعه است.

دو کتاب دیگر معتبر و معروف شیعه در فقه و حدیث و اخلاق و غیره «کافی» تألیف شیخ کلینی متوفی به سال ۳۲۹ هـ، و «من لایحضره الفقیه» تألیف شیخ صدوق در گذشته سنه ۳۸۱ هـ می باشد.

شیخ طوسی این نابغه متحرک و متفکر بزرگ شیعه پس از رحلت استادش شیخ مفید در سال ۴۱۳ هـ، در محضر سیدمرتضی به تکمیل معلومات خویش پرداخت، سپس خود به تدریس و تألیف و تصنیف همت گماشت، و در جمیع علوم اسلامی مانند فقه و اصول و کلام و تفسیر و حدیث و رجال و تراجم و غیره آثاری گرانقدر از خود به یادگار گذارد که همگی از بهترین کتب مشابه خود در علوم اسلامی است.

معروف ترین کتابهای شیخ طوسی تهذیب، استبصار، نهایه، مبسوط، و خلاف در فقه، تلخیص الشافعی، و غیبت در کلام و امامت، عده در اصول فقه، تبیان در تفسیر قرآن، فهرست و رجال، در شناخت راویان فقه و حدیث و آثار آنها و غیره است.

شیخ طوسی پس از رحلت سیدمرتضی در سال ۴۳۶، مرجع بزرگ شیعه در ایران و عراق و دیگر مناطق شیعه نشین بود. مانند استادانش مفید و سیدمرتضی با کمال احتیاط و در عین حال با

شهادت به سرپرستی شیعه و تدریس علوم اسلامی پرداخت. حتی از طرف خلیفه عباسی کرسی استادی در اختیار وی نهادند تا او که در علم کلام و عقاید و مذاهب یگانه عصر بود بر آن نشست و این علم را تدریس کند.

ولی تحمل یک دانشمند بلندآوازه شیعه ایرانی برای متعصبان وابسته به دربار خلافت عباسی گران آمد. او مانند شیخ مفید و سیدرضی و سیدمرتضی عرب نبود که اقلأ متعصبان روی جنبه عرب بودن او و از نفوذ و مقام علمی وی در مرکز خلافت عربی و حوزه علمی دنیای تسنن حساب کنند. هرچند طبق نوشته ابن جوزی و ابن اثیر در زمان شیخ مفید و سیدمرتضی نیز چندین بار محله کرخ و خانه آنها در سال ۴۰۸، ۴۱۷، ۴۲۰ و ۴۲۲ مورد هجوم متعصبان واقع شد.

ولی باز آنها عرب بودند، ولی شیخ طوسی عجم! یعنی بازی و نزاع جاهلی که اسلام خط بطلان بر آن کشیده و پیغمبر فرموده است: «لا فرق لعربی علی العجمی ولا لعجمی علی العربی الا بالتقوی». یعنی: «عرب بر غیرعرب و غیرعرب بر عرب برتری ندارند مگر با پارسائی».

به هر حال شیخ طوسی در محله کرخ بغداد جایی که شیخ سکونت داشت در عاشورای سال ۴۴۰ و ماه صفر ۴۴۳ و ۴۴۵ حوادث خونینی رخ داد که طی آن گروه بسیاری به قتل رسیدند، و بیش از آن مجروح گشتند، و خانه‌ها و اموال شیعیان به تاراج رفت.^{۴۰}

شیخ طوسی در تمام این حوادث شوم مانند سایر شیعیان در محله کرخ سکونت و مانند دیگر دانشمندان شیعه با حوصله و بردباری این سوانح را بر خود هموار می نمود. ولی در سال ۴۴۸ سانحه دردناکتری روی داد که به کلی شیخ را از اقامت در بغداد منصرف کرد.

در سال ۴۴۷ «طفرل» سلجوقی که مردی نادان و متعصب بود، و نسبت به شیعه کینه‌ای زایدالوصف داشت به بغداد لشکر کشید و حکومت آل بویه و نفوذ دولت شیعی دیلمی را برانداخت، و بر شیعیان محله کرخ سخت گرفت. تا جایی که آنها را از گفتن «حی علی خیر العمل» در نماز منع کرد، و در نتیجه آشوبی برپا شد که تا آن زمان سابقه نداشت.

در آن بلوای عمومی برضد شیعه، مردم متعصب با پشتیبانی لشکر طفرل سلجوقی که از دربار خلافت نیز حمایت می شدند به محله کرخ حمله آوردند، و دست به قتل و غارت زدند. گروهی به خانه شیخ طوسی هجوم بردند. شیخ با جمعی از شاگردانش پنهان شدند. چون بهوی که رئیس علمای شیعه و دانشمند بلندآوازه بغداد بود دست نیافتند، خانه و کتابهای او را که با خون دل تألیف و تصنیف کرده یا استنساخ نموده یا خریداری کرده و جمع آوری نموده بود با کرسی استادیش و اشیاء دیگر را به آتش کشیدند.

۴۰ - نگاه کنید به منتظم این جوری، و کامل این اثیر، و البدایة این کبیر در وقایع سالهای یاد شده.

پس از این فاجعه شیخ طوسی پنهانی عازم نجف اشرف شد، و در آن مکان مقدس و کنار مرقد منور مولای متقیان که در آن موقع از تعدادی خانه و سکنه تجاوز نمی کرد به سر برد. شاگردان شیخ و بسیاری از شیعیان بغداد و دیگر نقاط عراق و ایران که از سکونت شیخ در نجف آگاهی یافتند به آن جا روی آوردند و سکونت اختیار کردند، و از همین جا شالوده شهر مقدس نجف اشرف، و حوزه علمی هزار ساله آن پی ریزی شد.

شیخ طوسی دوازده سال آخر عمر پر برکت خود را در نجف گذرانید و به سال ۴۶۰ هـ، چشم از جهان فانی فرو بست و به مملکت اعلاء پرواز نمود و همانجا نیز مدفون گشت. از آن زمان تا کنون از برکت فیوضات دروازه دانش پیغمبر، علی علیه السلام^۱ و اقامت شیخ طوسی در نجف اشرف، هزاران دانشمند دینی و فقیه اصولی و مجتهد جامع الشرایط و مرجع تقلید شیعه و نویسنده و فیلسوف و محدث و مفسر قرآن کریم و مردان الهی از حوزه علمی نجف اشرف برخاسته اند، و خدمات گران بهائی به مذهب اهل بیت عصمت و آئین مقدس اسلام نموده اند، که تا جهان پایدار است، این خدمت ارزنده و آثار علمی و فکری و قلمی آنان نیز باقی است.

دارالعلم سید رضی

به طوری که گفتیم سید رضی عهده دار مناصبی چون نقابت طالبیان و امارت حاج و ریاست دیوان مظالم بود که هر کدام به تنهایی می باید تمام اوقات او را بگیرد. با این وصف او از سرودن شعر و نوشتن رسائل و تألیف و تصنیف غفلت نداشت، علاوه بر تمام اینها به فکر تأسیس یک مدرسه عالی دینی و تربیت شاگردان هم پرداخت.

او با این که از تمکن مالی بی بهره بود مع الوصف وقتی دید گروهی از طلبه علم و شاگردانش پیوسته در ملازمت او هستند، خانه ای تهیه دید و آن را به صورت مدرسه ای جهت شاگردان خود در آورد، نام آن را «دارالعلم» نهاد، و تمامی نیازمندی های طلاب را برای آنها فراهم کرد. سید رضی برای دارالعلم کتابخانه و خزانه ای با کلیه وسائل و لوازم فراهم کرد. سید رضی مایحتاج طلاب را در خزانه دارالعلم جمع کرد، و کلبه هایی به تعداد طلاب به آنها داد تا هر وقت چیزی خواستند خودشان مستقیماً در انبار را گشوده و هر چه خواستند بردارند، و دیگر منتظر

۴۱ - این حدیث شریف در میان شیعه و سنی متواتر است که پیغمبر (ص) فرمود: «انا مدینه العلم و علی بابها» یعنی من شهرستان دانشم و علی دروازه آنست.

انباردار نباشند.^{۴۲} با این که سمت خزانه‌داری دارالعلم را به ابواحمد عبدالسلام بن حسین بصری که در علم تقویم بلدان بلندآوازه بود سپرده بود.^{۴۳} مع الوصف برای این که به طلاب و دانشجویان دارالعلم شخصیت و استقلال بدهد، برداشت نیازمندی‌ها را نیز به خود آنها واگذار نموده بود. دارالعلم سیدرضی کتابخانه‌ای هم داشته است و کتب مورد احتیاج طلاب را در آن گردآورده بود، تا دانشجویان دارالعلم از لحاظ مطالعه و مراجعه به منابع بی‌نیاز باشند. راستی که این کار سیدرضی در آن زمان بسیار جالب بوده و از هر لحاظ تازگی داشته است. آنهم با تمامی گرفتاری‌ها و مشاغل فراوان آن بزرگ مرد علم و دین. باید دانست که تأسیس دارالعلم سیدرضی ده‌ها سال پیش از تأسیس مدرسه نظامیه بغداد با بودجه هنگفت دولتی توسط خواجه نظام الملک طوسی بوده است. بیشتر مورخین و ارباب تراجم نظام الملک را اولین کسی دانسته‌اند که در اسلام مدارس جهت تعلیم علوم دینی تأسیس کرد، ولی می‌بینیم که نظام الملک در گذشته سال ۴۸۵ هـ، تقریباً یکصد سال بعد از رحلت سیدرضی دست به این کار یازیده است. گویا دارالعلم سیدرضی بعدها توسط برادرش سیدمرتضی به حیات علمی خود ادامه داده باشد، و این که در بعضی از کتابها از دارالعلم سیدمرتضی سخن به میان آمده، ادامه کار سیدرضی یا مشابه آن از طرف برادرش سیدمرتضی بوده است، که از دارالعلم سیدمرتضی دانشمندانی همچون شیخ الطائفه حسن بن محمد طوسی به کمال رسیده است.

۴۲ - عمدة الطالب - ص ۱۷۲.

۴۳ - کاغ دلاویز - ص ۵۸.

شاگردان سید رضی

در کتب تراجم و به خصوص «مستدرک وسائل» محدث عالیقدر حاج میرزا حسین نوری جلد سوم «شرح حال مشایخ عظام» و کتاب گران قدر «الغدیر» علامه امینی گروهی از شاگردان سیدرضی را نام می‌برند که برخی با واسطه و گروهی بدون واسطه از علوم و فنون او استفاده کرده یا از وی اجازه گرفته و روایت نموده‌اند.

به‌طوری که از اسامی اینان پیداست، همگی از مفاخر دانشمندان شیعه و سنی بوده‌اند، و به‌همین جهت هم نیازی به شرح تفصیلی زندگانی آنها نداریم. آنها به‌نقل «الغدیر» اینانند:

۱ - شیخ الطائفه محمد بن حسن طوسی متوفی به‌سال ۴۶۰ هـ. او با واسطه شاگرد سیدرضی بوده است، زیرا شیخ طوسی در سال ۴۰۸ وارد بغداد شده و این تاریخ دو سال پس از رحلت سیدرضی متوفی به‌سال ۴۰۶ بوده است.

۲ - شیخ جعفر بن محمد دوریستی - دانشمند مشهور.

۳ - ابو عبدالله محمد بن علی خلوانی - چنانکه در اجازات آمده است.

۴ - قاضی ابوالمعالی احمد بن علی بن قلامه متوفی به‌سال ۴۸۶، چنانکه در بسیاری از اجازات بزرگان علما آمده است.

۵ - ابوزید سید عبدالله بن علی کیایکی ابن عبدالله حسینی جرجانی، چنانکه در اجازه شهید ثانی به‌پدر شیخ بهائی، و اجازه علامه مجلسی اول ذکر شده است.

۶ - ابوبکر احمد بن حسین بن احمد نیشابوری خزاعی - وی از بزرگان شاگردان سیدرضی و سیدمرتضی است، چنانکه در کتاب «مقایس» علامه شوشتری آمده است.

۷ - ابو منصور محمد بن ابی نصر عکبری معدّل، چنانکه در «قصص الانبیاء» قطب راوندی است.

۸ - قاضی سید ابو الحسن علی بن بندار بن محمد هاشمی - وی از سیدرضی و برادرش سیدمرتضی روایت می‌کند، چنانکه در اجازه شیخ عبدالله سماه‌جی به‌شیخ یاسین، و اجازه دیگر وی به‌شیخ ناصر جارودی به‌سال ۱۱۲۸ یادآور شده است.

۹- شیخ مفید عبدالرحمن بن احمد بن یحیی نیشابوری - او تمام تألیفات سیدرضی و سیدمرتضی را بدون واسطه از آنها روایت می‌کند، چنانکه در اجازه کبیره شیخ عبدالله سماه‌جی بحرینی است.^۱

۱۰- مهیار بن مرزویه دیلمی که از شاگردان مشهور اوست و در «الفدیر» از قلم افتاده است، هرچند در آنجا که جداگانه از مهیار نام می‌برد، یادآور می‌شود. این بود عده‌ای از دانشمندان خاصه و عامه که از میان شاگردان سیدرضی نامشان به‌دست آمده و از مشکوٰۃ دانش او بهره گرفته‌اند و جزو راویان و شاگردان او به‌شمار آمده‌اند. ولو چنانکه گفتیم به‌واسطه رعایت اختصار نیازی به شرح حال این عده از شاگردان او که همه از مشاهیر علما بوده‌اند، نداریم، ولی مناسب می‌دانیم از آخرین آنها که فقط در ادبیات و شعر شاگرد سیدرضی بوده است جداگانه نام ببریم، و او همان «مهیار دیلمی» است.

مهیار دیلمی

مهیار پسر مرزویه دیلمی از ایرانیان مجوسی و چنانکه پیداست از مردم دیلم یعنی قلمرو کنونی رودبار بوده است. او در سال ۳۹۴ به‌وسیله سیدرضی مسلمان شد، و نزد وی به‌فراگیری شعر و ادبیات عربی پرداخت، و با این که یک فرد ایرانی بود، چنان در شعر عربی ترقی کرد که در نیمه اول قرن پنجم هجری در بغداد شهر شعر و ادبیات عرب، و میان آن همه علما و ادبا و شعرای نامی، نامی‌ترین شاعر عصر بود.

مهیار دیلمی پس از مسلمان شدن، به کنیه ابوالحسن خوانده شد، و به‌وی «ابوالحسن مهیار دیلمی» می‌گفتند، و در مذهب شیعه، مذهب اهل بیت عصمت و طهارت، مذهب سیدرضی استادش، قدمی راسخ و ایمانی کامل داشت.

قصائد و مرثیه مهیار دیلمی شاگرد نامدار سیدرضی درباره ائمه اطهار (ع) که در دیوانش موجود است، از شاهکارهای ادبیات عربی به‌شمار می‌رود. مهیار در این قصاید و مرثیه قدرتی و تسلط شعری و شور و شوق و ایمان راسخ خویش را نسبت به‌امیرالمؤمنین و اولاد معصومین آن حضرت، چنانکه می‌باید آشکار ساخته و از ستمگرانی که حق الهی آن ذات مقدس را نادیده گرفتند، و آن رهبران راستین را از تصدی حکومت اسلامی کنار گذاشتند، سخت نکوهش کرده است.

۱- الفدیر - ج ۴ - ص ۱۸۵.

الفرج ابن جوزی دانشمند متعصب عامه در سال وفاتش (۴۲۸ هـ) می‌نویسد: «مهیارین مرزویه، ابوالحسن کاتب فارسی، او نخست مجوسی بود، و در سال ۳۹۴ اسلام آورد و شیعه غالی شد. شعر او لطیف است جز این که صحابه را به سخنانی ناشایست یاد می‌کند.

روزی ابوالقاسم ابن برهان به وی گفت: ای مهیار! تو با اسلام آوردنت از گوشه‌ای به گوشه دیگر دوزخ راه یافتی. مهیار پرسید: چطور؟ ابن برهان گفت: برای این که مجوسی بودی و مسلمان شدی و حال به صحابه بد می‌گویی. خانه وی در محله کرخ بود... سپس ابن جوزی پاره‌ای از اشعار او را نقل می‌کند و در آخر می‌نویسد: «چون دیدم اشعار وی همه خوب است به همین مقدار اکتفا نمودم».^۲

ابن خلکان او را «شاعر مشهور خوانده» و می‌گوید: «او مجوسی بود و مسلمان شد. گفته می‌شود اسلام آوردن او به وسیله سیدرضی بود. چون سیدرضی استاد او بود، و مهیار نزد وی در شعر به کمال رسید. او شاعری بزرگ و بر تمامی شاعران عصر خویش مقدم بود. دیوان شعر او بزرگ و چهار جلد می‌باشد.

سپس از خطیب بغدادی در تاریخ بغداد نقل می‌کند که از وی به نیکی یاد کرده و گفته است: «من او را در مسجد جامع منصور در روزهای جمعه در بغداد می‌دیدم که اهل فضل دیوان شعرش را بر وی می‌خواندند، ولی من نتوانستم چیزی از وی استماع کنم.^۳ گویا خطیب به واسطه کمی سن این توفیق را نیافته است. در این که مهیار به وسیله سیدرضی مسلمان شده و از شیعیان با خلوص بود است، تردید نیست، ولی می‌بینید که ابن جوزی نمی‌گوید به وسیله چه کسی اسلام آورده است؟! و انتقاد وی را از صحابه که حق الهی امیرالمؤمنین علی علیه السلام را زیر پا گذاشتند، باعث آن می‌داند که به گوشه دوزخ راه یابد! مگر انتقاد به جا و دفاع از مظلوم باعث دوزخی شدن مسلمانی می‌شود؟ آیا در کتاب و سنت دلیلی بر این معنی داریم؟!

ابن خلکان هم می‌نویسد: «گفته می‌شود! اسلام آوردن او به وسیله سیدرضی بود» ولی حقیقت هیچگاه مخفی نمی‌ماند، و تعصب نیز هیچگاه نتیجه خوبی نداده است. مرثیه مهیار دیلمی در مرگ استادش سیدرضی از قصاید کم‌نظیر و مرائی اندوهگین عربی است که در دیوان او و ترجمه سیدرضی در کتب تراجم موجود است.

۲ - منتظم ابن جوزی ج ۸ - ص ۹۴.

۳ - وفیات الاعیان - ج ۲ - ص ۲۴۱.

تألیفات سید رضی

با توجه به کارهای سیدرضی که اوقات او را اشغال کرده بود، آن دانشمند عالیقدر آثاری از خود به یادگار گذارده که همان نیز باعث گردید تا نامش در صفحات کتب علمی و دینی و ادبی جهان اسلام با حروف برجسته و زیبا ثبت گردد.

به طوری که پیشتر از برخی از علمای عامه نقل کردیم، و سخنی چند از دانشمندان شیعه نیز گواه بر آنست، سیدرضی در زمان حیاتش و بعد از وفات بیشتر به «شاعر» آنهم برانده‌ترین شعرای عصر شهرت داشته است، تا یک عالم دینی و دانشمند دارای تألیفات علمی در رشته‌های گوناگون علوم اسلامی.

علت این امر دو چیز بوده است: یکی این که شعر سیدرضی به قدری از نظر لفظ و معنی زیبا و عالی بوده است، که هر قصیده و غزل و مرثیه و قطعه‌ای که می‌سروده، بلافاصله نقل محافل و نقل مجالس خاص و عام بوده است، و مردم بیشتر او را با آن دید می‌نگریسته‌اند. آنهم در عصری که گفتیم ادبیات عربی و به خصوص شعر به سرحد نهائی رسیده بود.

ثانیاً به طوری که محدث بزرگوار حاج میرزا حسین نوری اشاره کرده بود او نظر به زهد و پارسائی که داشته، و از خودنمائی و شهرت‌پرستی سخت برکنار بوده است، در اندیشه نسخه‌برداری از تألیفاتش برنیامده است. همین دو علت باعث شده که شخصیت علمی وی تحت الشعاع ذوق شعری و مقام ادبی او قرار گیرد.

باری از تألیفات سیدرضی که دانشمندان دیده و از آن آگاهی پیدا کرده و ما نیز پاره‌ای از آنها را دیده‌ایم، به خوبی پیداست که سیدرضی در علوم اسلامی تفسیر و فقه و حدیث و کلام نیز مانند نحو و بلاغت و عربیت استاد بوده است. در حقیقت او اگر مناصب دولتی را کنار می‌گذاشت، و به کارهای علمی و تحقیق و تألیف بیشتر می‌پرداخت معلوم نیست که از برادرش سیدمرتضی اعلم علمای عصر که سی سال پس از سیدرضی از دنیا رفته است، از نظر مقام علمی و شهرت فقهی و اصولی و کلامی کمتر بوده است.

اینک شما و توجهی به تألیفات سیدرضی، با توجه به سن کم او و گرفتاری‌های او، و

سفرهایی که می‌نموده، و سایر مشکلاتی که داشته است.

۱ - خصائص الاثمه - نخستین اثر او بوده که در پاره‌ای از ویژه‌گی‌های ائمه طاهرين عليهم السلام تألیف نموده، و خود در مقدمه نهج البلاغه از آن نام می‌برد و می‌گوید در اوائل جوانی آن را تألیف کرده‌ام. این کتاب اخیراً در قم چاپ و منتشر شده است.

۲ - تلخیص البیان عن مجازات القرآن - سیدرضی در این کتاب مجازاتی را که در قرآن مجید هست، با دقت نظر و احاطه علمی مورد بحث و تحقیق قرار داده است. این کتاب بعد از کتاب آینده «مجازات آثار النبویه» تألیف شده، و در مقدمه آن می‌نویسد: «این دو کتاب دو پرتو نوری است که مردم در روشنی آنها راه می‌یابند، و دو بیشه‌ایست که هیچ کس بر من در کوفتن آنها پیشی نگرفت» قبلاً هم دیدیم که ابن خلکان گفته است این کتاب در مورد خود کم نظیر می‌باشد.

۳ - مجازات آثار النبویه - از کتابهای گرانقدر اوست، که مجازات سخنان پیغمبر (ص) را با دیدی علمی مورد بحث و بررسی قرار داده است. این کتاب دو بار نخست در بغداد به سال ۱۳۲۸ قمری و سپس در مصر به طبع رسیده است.

محدث بزرگوار حاج شیخ عباس قسیمی در کتاب «فوائد الرضویه» ضمن شرح حال سیدرضی، پس از نقل سخن قاضی نورالله در مجالس المؤمنین، تألیفات او را ذکر می‌کند و می‌نویسد: «حق تعالی در چهارده سال قبل که ساکن ارض مقدسه غری (نجف) بودم، یک نسخه ناقصی از «مجازات النبویه» روزی این حقیر فرمود. چون خدمت شیخ اجل خود محدث نوری رسیدم و آن نسخه را مشاهده فرمود طالب آن گردید.

من آن را تقدیم کردم به جناب ایشان و دیگر ظفر نیافتم به نسخه‌ای از آن، تا آنکه چند سال قبل به مساعدت سید سند، عالم نبیل، و محدث جلیل، صاحب تصنیفات آقا سید حسن کاظمی آیده الله تعالی، آن کتاب شریف در بغداد به طبع رسید، و یک جلد آن را در بلدة کاظمین به داعی مرحمت فرمود، و چون به قم آمدم یکی هم در قم برای احقر فرستاد. جزاء الله خیراً^۱.

۴ - حقایق التأویل فی متشابه التنزیل - احمد بن علی داودی از ابوالحسن عمری نقل می‌کند که گفته است: «یک جلد از تفسیر قرآن منسوب به رضی را دیده‌ام که نمکین و نیکو و در بزرگی مانند تفسیر ابو جعفر طبری (طوسی) بلکه بزرگتر بوده است^۲». محدث نوری می‌نویسد: اما تفسیری که عمری به آن اشاره نموده، و به نام «حقایق التنزیل و دقایق التأویل» بوده است، چنانکه گفته است از تفسیر «تبیان» شیخ طوسی بزرگتر و بهتر و سودمندتر است.

۱ - فوائد الرضویه - فی احوال علماء المذهب الجعفریه - ج ۲ ص ۴۹۶.

۲ - عمدة الطالب - ص ۱۷۰.

ما به جزء پنجم آن دست یافتیم که از اول سورة آل عمران آغاز می‌گردد و تا اواسط سورة نساء پایان می‌یابد، و ترتیب آن به سبک کتاب «غُرُودُور» برادرش سید مرتضی است. سیدرضی در این تفسیر می‌گوید (مسئله) هر کس از معنی آیه شریفه... سؤال نماید سپس آیات مشکل و متشابه را ذکر می‌کند، و اشاره به مورد اشکال نموده و به پاسخ دادن مبادرت می‌ورزد، سپس به تفصیل می‌پردازد، و در خلال آن برخی از آیات دیگر را نیز تفسیر می‌کند. به همین جهت همه آیات قرآن مجید را تفسیر نکرده است، بلکه به آیاتی پرداخته که در آن اشکالی به نظرش رسیده است. سیدرضی در این تفسیر ثابت می‌کند که برخلاف گفته تمامی پیشوایان علوم عربیت، حروف زائده اصلاً در قرآن وجود ندارد! بد نیست برای ادای بعضی از حقوقی که بر ما دارد سخن او را در این باره نقل کنیم... و پس از نقل سخن سیدرضی که جنبه علمی و فنی دارد از سایر تألیفاتش و از جمله «نهج البلاغه» یاد می‌کند، و حدود سی شرح نهج البلاغه را نام می‌برد.^۳ علامه امینی می‌نویسد: «حقایق التأویل» تفسیر سیدرضی است که در کتاب «مجازات آثار النبویه» یک جا به نام «حقایق التأویل» یاد می‌کند، و در جای دیگر به «کتاب بزرگ در متشابهات قرآن» نام می‌برد. نجاشی از آن به «حقایق التنزیل» تعبیر نموده، و صاحب عمدة الطالب آن را کتاب «المتشابه فی القرآن» می‌نامد.^۴

این همان کتابست که ابن جنی استاد سیدرضی در تقریظ آن می‌نویسد: رضی کتابی در معانی قرآن تصنیف کرده است که مانند آن کمتر یافت می‌شود.

۵- معانی القرآن - ابن سومین کتاب سیدرضی درباره قرآن مجید است. ابن شهر آشوب^۵ در «معالم العلماء» ص ۴۴ از آن نام برده و می‌گوید: مشکل است مانند آن یافت شود، و دانشمند نسابه ابوالحسن عمری در کتاب «المجیدی» از آن یاد می‌کند (قبلاً نقل کردیم) و ابن خلکان می‌گوید: این کتاب دلیل بر وسعت اطلاع رضی در علم نحو و لغت است. شاید منظور اینان کتاب سابق باشد.^۶

۶- اخبار قضات بغداد - افسوس که این کتاب وی نیز به دست نیامده است و گرنه با اطلاعی که رضی داشته، و با قلم نیرومندش می‌باید کتابی جالب باشد.

۷- تعلیق خلاف الفقها - پیداست کتابی در فقه بوده است.

۳- مستدرک وسائل النیمة - ج ۳ ص ۵۱۱.

۴- الغدير - ج ۴ - ص ۱۹۸.

۵- محمد بن علی بن شهر آشوب بازنندانی از مفاخر دانشمندان و فقها و محدثین شیعه است. کتابهای معالم العلماء در رجال و تراجم، مناقب در تاریخ ائمه و اسباب و نزول از تألیف اوست. به سال ۵۸۸ هـ در حلب وفات یافت. مرقش در بیرون شهر حلب زیارتگاه است.

۶- الغدير - ج ۴ - ص ۱۹۸.

- ۸ - تعلیقه بر ایضاح - استادش ابوعلی فارسی.
- ۹ - مختار شعرا بن اسحاق الصابی - گزیده‌ای از اشعار ابواسحاق صابی نویسنده معروف و دوست صمیمی سید رضی است.
- ۱۰ - الجید من شعر ابن الحجاج - نام دیگر این کتاب «الحسن من شعر الحسين» بوده، و حسین نام ابن حجاج شاعر معروفست که در معاصران او شناختیم. این کتاب مشتمل بر شعرهای نیکو و زیبای ابن حجاج بوده است.
- ۱۱ - الزیادات فی شعر ابی تمام.^۷
- ۱۲ - رسائل و نامه‌هایی که بین او و ابواسحاق صابی مبادله شده، و چنانکه گفتیم در سه جلد بوده است، که اگر به دست می‌آمد، شاید از نفایس ادبیات عرب بود.
- ۱۳ - شرح زندگانی پدرش طاهر ذوالمناقب که آن را در سال ۳۷۹ یعنی در بیست سالگی نگاشته است.
- ۱۴ - دیوان شعرش که به تفصیل از آن سخن گفتیم و ثعالبی گفته است شاید چهار جلد باشد.

۱۵ - نهج البلاغه

اثر جاویدان سید رضی

به طوری که مکرر گفته‌ایم کتاب با عظمت «نهج البلاغه» مشهورترین تألیف سید رضی است، و از همان قرون اولیه که دانشمندان بزرگ ما همچون قطب الدین راوندی، و ابن میثم بحرانی، و دانشمند گرانقدر سنی «ابن ابی الحدید معتزلی» به شرح آن پرداختند، سید رضی با نام «نهج البلاغه» مترادف گردید.

نهج البلاغه مشتمل بر ۲۴۲ خطبه و کلام طولانی و ۷۸ مکتوب و ۴۸۹ سخن کوتاه (کلمات قصار) از سخن گهربار برگزیده پیشوای پیشوایان روزگار حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است. سخنانی که به گفته علامه بحر العلوم مافوق سخن مخلوق و پائین‌تر از سخن خدای خالق است، و بعد از پیغمبر اکرم (ص) به آن زیبایی و رسائی و شیوائی و طراوت، و با آن الفاظ اندک و

۷ - حبیب بن اویس طائی شاعر معروف حماسه‌سرا که در فصاحت و بلاغت در زمان خود یگانه بوده است ابوتمام شیعی منذهب بلکه به گفته جاحظ از رؤسای شیعه بوده است. گویند چهارده ارجوزه از عرب از حفظ داشته است. غیر از قصاید و مقاطع. در ایام واثق بالله عباسی سنه ۲۳۱ یا ۲۲۸ در موصل وفات یافت. و ابو نهشل طوسی بر قبر او قبه‌ای بنا کرد (هدیه الاصاب ص ۱۲).

معانی بسیار، جز از آن پیشوای بزرگ از هیچ انسان دیگری دیده و شنیده نشده است. راستی چرا چنین نباشد؟ مگر سخن علی (ع) نیست؟ مگر پیغمبر (ص) در حدیث متواتر بین شیعه و سنی فرمود: «انا مدینه العلم و علی بابها»، یعنی من شهرستان دانشم و علی دروازه آنست».

به طور خلاصه پس از سخن خدا و پیغمبر عالی‌ترین نمونه ادبیات عرب و غنی‌ترین منبعی است که می‌تواند به زبان زیبای عربی ارج دهد.

دانشمند بزرگوار فقید سید محسن امینی عاملی در «اعیان الشیعه» می‌نویسد: «شرح‌های نهج البلاغه خارج از حد احصاء است. نهج البلاغه افتخاری از بزرگترین افتخارات عرب و اسلام است».^۸

ولی آیا می‌دانید نهج البلاغه با این عظمت و مزایا در میان بعضی از علمای اهل تسنن چه حالی پیدا کرده و آن را چگونه تلقی نموده‌اند، و بر سر آن چه آورده‌اند؟ اگر نمی‌دانید بخوانید!

سخن ابن خلکان

با این که گفتیم نجاشی دانشمند رجالی، و معاصر سید رضی در گذشته سال ۴۵۰ هـ کتاب نهج البلاغه را در رجال خود از جمله تألیفات سید رضی دانسته و انتساب آن به سید رضی مسلم بوده است. مع الوصف ابن خلکان مورخ مشهور اهل تسنن که عالمی مستعصب و چنانکه از تاریخش پیداست از شائبه غرض بر کنار نبوده است، نه در شرح حال سید رضی بلکه در شرح حال سید مرتضی! می‌نویسد: «مردم (اهل تسنن) درباره کتاب «نهج البلاغه» که مجموعه‌ای از سخنان امام علی بن ابیطالب رضی الله است، اختلاف نظر دارند که آیا آن را سید مرتضی گرد آورده است یا برادرش سید رضی؟! و هم گفته‌اند که نهج البلاغه از سخنان علی نیست، بلکه کسی آن را جمع‌آوری نموده و به آن حضرت نسبت داده است».^۹

غرض ورزی و تعمدی که قاضی القضاات ابن خلکان در اینجا نشان داده و با القای این شبهه خواسته است انتساب نهج البلاغه را به علی علیه السلام نامعلوم جلوه دهد تا مبادا جامعه شیعه با داشتن چنین گنجینه گران‌بهایی وجهه بیشتری پیدا کنند، از این جا آشکار است که او موضوع را در شرح حال سید مرتضی آنهم با این شبهه ساختگی و مسخره و بهتان عظیم، ذکر

۸ - اعیان الشیعه - ج ۴۴ - ص ۱۷۹.

۹ - وفیات الاعیان - ج ۳ - ص ۲.

کرده است.

شاید ابن خلکان متوفی به سال ۶۸۱ که همعصر ابن ابی الحدید در گذشته سال ۲۵۵ بوده و از شرح نهج البلاغه او اطلاع داشته، و می دانسته که چنان کتاب با عظمتی از یک دانشمند سنی در شرح نهج البلاغه تألیف سیدرضی نابغه بزرگ و شرح گفتار گهربار امیرالمؤمنین علی علیه السلام باعث توجه خواص و عوام مردم سنی مذهب به تشیع گردد، و همین فکر او را به ساختن آن نسبت بی مورد و شبهه نامفهوم واداشته است. راستی باور نکردنی است که دانشمندی سالها زحمت بکشد و چنان کلمات بی نظیری را به صورت خطبه و کلام طولانی و نامه های تاریخی و سخنان کوتاه پدید آورد و بعد آن را به علی علیه السلام نسبت دهد؟!

سخن ابن خلکان خوراک خوبی برای بعضی از متعصبان دیگر عامه شده و مورخان بعدی آنان نیز کم و بیش آن را تکرار کرده اند. مانند ابن حجر در لسان المیزان و یاقعی در مرآت الجنان و دیگران در منابع دیگر.

گفتار ابن حجر عسقلانی

ابن حجر عسقلانی در گذشته سال ۸۵۲ هجری در شرح حال سید مرتضی می نویسد: «او متهم است که «نهج البلاغه» را ساخته و پرداخته است. هر کس «نهج البلاغه» را مطالعه نماید یقین پیدا می کند که به دروغ آن را به امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه منسوب داشته اند. زیرا در این کتاب صریحاً از دو سرور ما ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بدگویی شده است. بعلاوه در این کتاب تناقض و چیزهای رکیک و عباراتی است که از صحابه قرشی و شاگردان آنها بعید به نظر می رسد. این خود دلیل است که به طور قطع اکثر مطالب نهج البلاغه باطل و بیهوده است.^{۱۰}

از این سخنان به خوبی می توان انگیزه ابن خلکان را در انکار نهج البلاغه و نسبت ساختگی بودن آن حدس زد. آری امیرالمؤمنین در نهج البلاغه (خطبه شقشقیه) از ابوبکر و عمر و عثمان سخن گفته است، ولی آیا این باعث می شود که بگوئیم نهج البلاغه سخن آن حضرت نیست. در کجای نهج البلاغه تناقض و چیزهای رکیک است که شیخ الاسلام ابن حجر آن را از صحابه پیغمبر بعید می داند؟

۱۰ - لسان المیزان - ج ۲ - ص ۲۲۳.

توضیح علامه بحر العلوم

علامه بحر العلوم در «فوائد رجالیه» پس از نقل عبارت ابن خلکان و یافعی می‌نویسد: «آنچه ابن خلکان و به پیروی از وی در «مرآت الجنان» راجع به اختلاف درباره مؤلف «نهج البلاغه»، آورده و احتمال این که آن را ساخته و به علی علیه السلام نسبت داده‌اند، و این کار توسط سیدمرتضی و سیدرضی انجام گرفته است، ناشی از نادانی و انحراف از مذهب امامان بزرگوار است. زیرا بدون تردید مؤلف نهج البلاغه سیدرضی است، و احتمال این که یکی از این دو بزرگوار آن را ساخته‌اند، از بزرگترین افتراهاست.

جالب است که ابن خلکان خواسته است از سیدمرتضی نکوهش کند، ولی از وی ستایش کرده است. زیرا توانائی بر خطبه‌ها و نامه‌ها و سایر سخنانی که در نهج البلاغه است و پائین‌تر از گفتار خالق و برتر از کلام مخلوق می‌باشد بدون این که گوینده آن توجه داشته باشد، بازگشت به ستایش می‌کند.^{۱۱}

نظر ابن تیمیه

جالب‌تر این که قبلاً از صلاح الدین صفدی در گذشته سال ۷۶۴ شاگرد ابن تیمیه که هر دو از دانشمندان متعصب اهل تسنن می‌باشند، و نسبت به شیعه و علمای شیعه عداوت می‌ورزیده‌اند، نقل کردیم که صفدی در شرح حال سیدرضی نوشته بود «مردم گمان می‌کنند «نهج البلاغه» نوشته خود اوست، ولی من از شیخ امام علامه تقی الدین احمد بن تیمیه رحمه الله شنیدم که می‌گفت: «نهج البلاغه» نوشته سیدرضی نیست. بلکه در این کتاب آنچه از سخنان علی بن ابیطالب است معلوم است، و آنچه هم از خود سیدرضی است، شناخته شده است.^{۱۲}»

توضیح ما

در حقیقت صفدی و ابن تیمیه همان را گفته‌اند، که شیعه معتقد است. زیرا سیدرضی

۱۱ - رجال بحر العلوم - ج ۳ - ص ۱۱۷.

۱۲ - الوافی بالوفیات - ج ۲ - ص ۳۷۵.

گذشته از مقدمه‌ای که بر نهج البلاغه نوشته، در مقدمه و آخر بعضی از سخنان حضرت توضیحات می‌دهد که کاملاً می‌توان آن را از کلام اصلی نهج البلاغه تمیز داد، و به خوبی روشن است، که سخنان سیدرضی با آن قدرت فکری و ادبی و نویسندگی که داشته است، طرف نسبت با سخنان متن نهج البلاغه نیست.

گفتگو دربارهٔ صحت مطالب نهج البلاغه و انتساب آن و از جمله خطبه شقشقیه به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و علت این که چرا چنین پنداری به میان آمده که آن را ساخته سیدرضی یا سیدمرتضی یا دیگری بدانند، و تحقیق در این خصوص را حواله می‌دهیم به کتاب کم حجم ولی پر ارج «ما هو نهج البلاغه» تألیف علامه فقید شیعه مرحوم سید هبة الدین شهرستانی^{۱۳}.

علامه شهرستانی تحت عنوان «یک اشتباه بزرگ و پاسخ آن» در کتاب مزبور می‌نویسد: «بعضی از نویسندگان بی‌هدف و مغرض عامه و بیگانه، به پندار خود خواسته‌اند بگویند: سید رضی تمام کتاب با عظمت «نهج البلاغه» یا یک خطبه یا یک کلمه آن را خود ساخته و به مولای متقیان علیه السلام نسبت داده، و در این خصوص تعدد به دروغ داشته‌اند. با هر بهانه و دستاویزی که باشد این سخن به هیچ وجه مورد پذیرش کسانی که سیدرضی را می‌شناسند، و از زندگانی او آگاهی دارند، نیست.

زیرا ساحت قدس و دامن پاک سیدرضی نزد همگان معلوم و زهد و وارستگی او نسبت به دنیا مشهور و تقوی و پرهیزکاری او معروف می‌باشد. داستان‌های صراحت لهجه، شهادت، پاکدلی، صداقت و راستگویی، و آزادمنشی وی با خلفا و وزرای عصرش، به قدری مشهور و در کتب تراجم آمده است که ما را از هر گونه توضیحی بی‌نیاز می‌گرداند.

بارسائی و قداست نفس سیدرضی تا آنجا بود که ابواسحاق صابی (صبی) ادیب و نویسنده معروف عرب با این که مسلمان نبود، به خاطر رابطه ادبی که میان آنها برقرار، و احترامی که وی برای سیدرضی قائل بود، ماه رمضان را روزه می‌گرفت!

سیدرضی هم بعد از وفات صابی قصیده‌ای در مرثیه او سرود که مشهور است. دوستی و رابطه ادبی آنها سالها طول کشید، و در این مدت دیده نشده بود که سیدرضی از نظر مذهبی اعتراضی به صابی بکند، و حتی بوئی از تعصب دینی از وی در مقابل ابواسحاق صابی استشمام نشد.

بنابراین چگونه تعصب و جرأت او را وادار می‌کند که نهج البلاغه را خود بسازد و به نام

۱۳ - این کتاب توسط فاضل محترم میرزاده اهری با مقدمه‌ای از نویسنده این سطور به نام «بیرامون نهج البلاغه» از طرف بنیاد نهج البلاغه منتشر گردیده است.

امیر المؤمنین علیه السلام موسوم و مشهور کند؟! و می نویسد: «استاد اجازات بزرگان علمای ما که در آن از نهج البلاغه تألیف سیدرضی نام برده اند، چندان زیاد است که جای شکی برای کسی نمی گذارد.»

علاوه بر این، نسخه‌هایی از این کتاب که در عصر خود سیدرضی نوشته شده است، هم اکنون موجود، و آن که به خط خود وی امضاء شده است، مشهور می باشد. این کتاب را بیش از پنجاه نفر از دانشمندان بزرگ شیعه و سنی، شرح کرده اند. نسخه‌های خطی نهج البلاغه از قدیم‌ترین ادوار خط موجود، و نسخه‌های چاپی آن در ممالک اسلامی منتشر شده است.

کسانی که پیش از سید رضی خطبه‌های نهج البلاغه را جمع‌آوری کرده‌اند

دانشمند فقید نامبرده تحت عنوان «کسانی که پیش از سیدرضی خطبه‌های علی علیه السلام را جمع‌آوری کرده‌اند» پانزده نفر از دانشمندان و رجال حدیث و مورخین شیعه را نام می‌برد که حدود سیصدسال پیش از تألیف نهج البلاغه سخنان امیر المؤمنین را گرد آورده اند، و همانها نیز قسمتی از مأخذ سیدرضی در تألیف نهج البلاغه بوده است و اینان:

۱ - زیدبن وهب - در گذشته سال ۹۶ هجری - کتابش به نام «خطب امیر المؤمنین علی المنابر فی الجمع والاعیاد» یعنی: خطبه‌های امیر المؤمنین که در منابر، روزهای جمعه و عیدها ایراد فرموده است.

۲ - نصر بن مزاحم - مؤلف کتاب (صفین) در کتاب «خطب علی علیه السلام».

۳ - اسماعیل بن مهران - از محدثین قرن دوم هجری، مؤلف کتاب «خطب امیر المؤمنین».

۴ - هشام بن سائب کلبی - رئیس مورخان اسلام متوفی به سال ۲۰۶ ه، در کتاب «خطب علی علیه السلام».

۵ - ابو مخنف لوط بن یحیی آزدی - محدث مشهور، از دانشمندان قرن دوم هجری مؤلف کتاب «الخطبة الزهراء لامیر المؤمنین (ع)» یعنی: خطبه‌های درخشنده امیر المؤمنین علیه السلام.

۶ - محمد بن عمرو واقدی - در گذشته سال ۲۰۷ - سیدرضی بعضی از خطبه‌های نهج البلاغه را چنانکه خود می‌گوید از روی نوشته و خط او نقل می‌کند.

- ۷ - ابواسحاق ابراهیم بن محمد نقفی - محدث و مورخ مشهور، و متوفای سال ۲۷۳ هـ در کتابهای: رسائل علی امیرالمؤمنین، کلام علی فی الشوری، والخطب المعربات.
- ۸ - ابوالحسن علی بن محمد مدائنی - متوفی به سال ۲۱۵، طبق نوشته ابن ندیم این دانشمند مورخ بزرگ کتابی به نام «خطب علی و کتبه الی عماله» تألیف کرده است.
- ۹ - حسن بن علی بن شعبه حرّانی - از علمای نامی قرن سوم هجری در کتاب «تحف العقول» که شامل بهترین سخنان و عالی‌ترین خطبه‌ها و کلمات حضرت امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌باشد.
- ۱۰ - صالح بن ابی حماد ابی الخیر - از محدثین بزرگ قرن سوم و اصحاب امام حسن عسکری علیه‌السلام، به نقل نجاشی در کتاب «خطب علی علیه‌السلام».
- ۱۱ - حضرت عبدالعظیم حسنی - از اصحاب امام رضا علیه‌السلام و دانشمندان نیمه اول قرن سوم هجری - نیز به نقل نجاشی در رجال کتابی مشتمل بر خطبه‌های جد بزرگوارش علی علیه‌السلام دارد.
- ۱۲ - مسعدة بن صدقه - از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام، و به نقل نجاشی در کتاب «خطب امیرالمؤمنین علیه‌السلام».
- ۱۳ - ابراهیم بن سلیمان خزّار کوفی - از دانشمندان قرن سوم هجری به گفته نجاشی در رجال در کتاب «الخطب لامیرالمؤمنین».
- ۱۴ - ابو عثمان جاحظ - از علمای مشهور عامه و در گذشته سال ۲۲۵ هجری در کتاب «مأة کلمة من کلمات علی» یعنی: صد سخن از سخنان علی علیه‌السلام.
- ۱۵ - عبدالعزیز یحیی جلودی بصری - نیز از دانشمندان مشهور عامه در قرن سوم هجری که به تنهایی ده جلد کتاب راجع به سخنان امیرالمؤمنین علیه‌السلام تألیف کرده است.

توضیح دانشمند معاصر مصری

محمد ابوالفضل ابراهیم دانشمند معاصر مصری در مقدمه شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید که با کوشش و همت والای او در بیست جلد در سال ۱۳۷۸ هـ به زیور طبع آراسته گردیده، و با توضیحات و پاورقی‌های سودمند او منتشر شده است، می‌نویسد: «شریف‌رضی در آغاز نهج البلاغه مصادری که سخنان امیرالمؤمنین را از آنجا گرفته است، ذکر نکرده، همچنین استادانی را که از آنها نقل کرده است، نام ننموده است (آن زمانها ذکر مأخذ مانند زمان ما چندان معمول نبوده است).

ولی چنانکه از موارد متعدد نهج البلاغه پیداست، او بعضی از مطالب (سخنان حضرت) را از کتاب «البيان والتبيين» جاحظ، و «المقتضب» میرد، و کتاب «مغازی» سعیدبن یحیی اموی، و کتاب «الجمال» واقدی، و «المقامات فی مناقب امیرالمؤمنین» تألیف ابوجعفر اسکانی، و تاریخ ابن جریر طبری، و به نقل از ابوجعفر محمدبن علی باقر (علیه السلام) و روایت یمانی از ابن قتیبه، و آنچه به خط هشامبن کلبی دیده است، و خبر ضراربن ضمره صدائی، و روایت جحیفه، و حکایت نعلب از ابی‌الاعرابی، نقل می‌کند. شاید هم از مصادر و مأخذ دیگری گرفته باشد که در نهج البلاغه تصریح به آن نکرده است.^۱

سخنان ابن ابی الحدید

در تأیید انتساب مطالب نهج البلاغه به امیرالمؤمنین علیه السلام

ابن ابی الحدید معتزلی دانشمند عالیمقام اهل تسنن در «شرح نهج البلاغه» خود با توجه به شبهات ساختگی که بعضی از متعصبین القا نموده و سعی داشته‌اند اذهان را مشوب سازند می‌نویسد: «بسیاری از مردم هواپرست می‌گویند: «بسیاری از مطالب نهج البلاغه سخنانی است

۱ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید - ج ۱ - ص ۷.

که بعدها پیدا شده و مردمی از سخن سنجان شیعه آن را ساخته‌اند، و گاهی برخی از آن را به دیگری نسبت می‌دهند.»

این اشخاص مردمی هستند که عصبیت دیدگان آنها را کور کرده، و از راه روشن گمراه شده‌اند، و آنچه گفته‌اند از آشنائی اندک آنها به اسلوب سخن ناشی شده است. در اینجا من با سخنی مختصر این طرز تفکر غلط را برای تو خواننده روشن می‌سازم، و می‌گویم: اگر بگویند تمام مطالب این کتاب (نهج البلاغه) ساختگی است، بدون شک نادرست می‌باشد.

زیرا درستی اسناد بعضی از خطبه‌ها به امیرالمؤمنین (ع) از راه تواتر برای ما ثابت شده است، و آن را تمام محدثان، یا اکثر آنان و بسیاری از مورخان نقل کرده‌اند، و اینان هیچکدام شیعه نبوده‌اند تا نقل آنها را به غرض ورزی نسبت دهند.

و چنانچه گفته شود بعضی از مطالب نهج البلاغه صحیح است نه همه آن، باز هم دلیل بر مدعای ما خواهد بود. زیرا کسی که با فن سخن و خطابه آشنا، و بهره‌ای از علم بیان را دارا و در این خصوص ذوقی داشته باشد، حتماً میان کلمات و سخنان شیوا و اصیل و ساختگی فرق می‌گذارد.

اگر تو خواننده جزوه‌ای بینی که مشتمل بر سخنان عده‌ای از خطباء یا دو نفر از آنهاست، حتماً میان سخن آنها فرق می‌گذاری و آنها را از هم تشخیص می‌دهی.

ما با همه آشنائی که با شعر و صحت و سقم آن داریم، اگر مثلاً دیوان «ابو تمام» شاعر معروف را ورق بزنیم، و در خلال آن چند قصیده یا یک قصیده را از دیگری در آن بیابیم، با ذوق شعری خود تشخیص می‌دهیم که با شعر ابو تمام و راه و روش او در شعر و شاعری مبیانت دارد. نمی‌بینی که دانشمندان شعر شناس، بسیاری از اشعار را که منسوب به «ابو نواس» است، از دیوان وی حذف کرده‌اند. زیرا برای آنها مسلم شده است که از لحاظ الفاظ و سبک با اشعار ابو نواس مناسبت ندارد و در این خصوص جز ذوق خود، به چیز دیگری اعتماد نکرده‌اند.

تو خواننده نیز وقتی که درست درباره «نهج البلاغه» دقت و تأمل کردی، می‌بینی تمام آن از یک سرچشمه جاری شده و مانند جسم بسیط اسلوب واحدی را تشکیل می‌دهد که جزئی از آن در ماهیت، عین جزء دیگر است، یا مانند قرآن مجید است که اول آن مانند وسط آن، و وسط آن مانند آخر آن می‌باشد، و هر سوره و آیه آن در راه و روش و نظم و فن مانند آیات و سوره‌های دیگر است.

اگر بعضی از خطبه‌های نهج البلاغه مجهول و تنها بعضی از آن صحیح بود، هرگز این طور

که اکنون هست نمی‌بود!

با این برهان محکم و روشن برای تو خواننده، اشتباه کسانی که گمان کرده‌اند این کتاب بزرگ، یا قسمتی از آن مجعول و منسوب به آن حضرت است، روشن گردید. باید دانست که این افراد که در انتساب نهج البلاغه به امیرالمؤمنین (ع) شک و تردید نموده‌اند، سخنی گفته‌اند که نمی‌توانند آن را بپذیرند.

زیرا اگر ما در این خصوص فتح باب کنیم، و در این گونه چیزها شک و تردید به خود راه دهیم، نمی‌توانیم به سخنانی که از رسول اکرم (ص) نقل شده است، اطمینان پیدا کنیم، و جایز است که دیگری خرده بگیرد و بگوید: این روایت مجعول است، و این کلام ساختگی است!! به همین نسبت، سخنان و خطبه‌ها و مواعظی که از خلفای خود ابو بکر و عمر نقل می‌کنند هم مشمول این شک و تردید واقع شده، و ممکن است در صحت انتساب آن شبهه نمود، و هیچگونه اطمینانی بدان پیدا نکرد!

بنابراین اشکال کنندگان به نهج البلاغه از هر راهی که احادیث پیغمبر (ص) و خلفای راشدین و صحابه و تابعین و شعراء و نویسندگان را معتبر دانسته، و معتبر بدانند، بدیهی است که طرفداران امیرالمؤمنین (ع) نیز از همان راه مطالب نهج البلاغه و غیر آن را از آن حضرت دانسته و مستند بر او می‌دانند...!!

نظر علامه شهرستانی

علامه شهرستانی پس از نقل سخنان ابن ابی الحدید می‌نویسد: ما که یک فرد معتدل اهل علم هستیم می‌گوئیم: برادران شیعی ما معتقدند که خطبه‌ها و رساله‌ها و سخنانی که در نهج البلاغه آمده است، مانند خطبه‌ها و سخنانی که از پیغمبر اکرم نقل شده است که بعضی از آنها قطعی‌الصدور و بعضی غیر متواتر و ظنی‌السند است، حکم به جعل و ساختگی آن نمی‌کنیم، مگر این که دلیل علمی بر دروغ بودن آن داشته باشیم.

همان‌طور که صریحاً حکم به صحت و استناد آن نمی‌کنیم، مگر بعد از آن که دلیلی در دست داشته باشیم. پس اگر کسی چیزی غیر از این را به ما شیعه نسبت دهد، تهمت و افتراء به ما زده است.

بنابراین، حق و عدالت که می‌باید از آن پیروی نمود به ما حکم می‌کنند که هر ارزش و مقامی که برای کتابهای معتبر و صحیح دینی قایل هستیم، همان مقام و ارزش را برای این کتاب

باعظمت (نهج البلاغه) نیز قایل باشیم، و اعتراف کنیم که بعد از قرآن مجید، از نظر لفظ و معنی بر هر کتاب دیگری برتری دارد.^۲

سخن محدث نوری

علامه محدث عالیقدر حاج میرزا حسین نوری در اثر پراچ گرانقدرش می نویسد: «باید دانست نهج البلاغه که شیعه به آن افتخار دارد و شریعت اسلام با نوشتن آن سرفراز است، و در بسیاری از اجازات علما از آن به برادر قرآن تعبیر شده است، در مقابل خواهر قرآن که «صحیفه سجادیه» باشد، دارای شروح بسیاری است.»

نخستین کسی که آن را شرح کرده است ابوالحسن بیهقی، دیگر فخررازی پیشوای اهل تسنن است که ناتمام مانده است، چنانکه قفطی در «تاریخ الحکما» تصریح کرده است، و شرح قطب الدین راوندی به نام «منهاج البراعه» در دو جلد است. و دیگر شرح قاضی عبدالجبار است که مردد بین سه تن از دانشمندان می باشد، و هر سه به عصر شیخ طوسی (در گذشته سال ۴۶۰ هـ) نزدیک می باشند.

و شرح ابوالحسن محمد بن حسین بیهقی کیدری موسوم به «الاصباح» که در سال ۵۷۶ هـ از تألیف آن فراغت یافته است، و شرح دیگری از کیدری به نام «المعراج» این شروح همگی مقدم بر شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید است. محدث نوری جمعاً ۲۵ شرح نهج البلاغه را نام می برد^۳

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید

کتاب مستطاب نهج البلاغه که در سال ۴۰۰ هـ توسط سیدرضی از مجموع گفتار دومین مرد دنیا امیر المؤمنین علی علیه السلام تألیف شده است تاکنون یعنی در مدت هزار سال پیش ۳۵۰ بار به عربی و فارسی شرح و ترجمه شده، و به زبان اردو و انگلیسی و آلمانی نیز درآمده است. معروف ترین و جامع ترین و مفصل ترین شرح نهج البلاغه را عزالدین عبدالحمید بن ابی الحدید معتزلی دانشمند بزرگ اهل تسنن متوفی به سال ۶۵۵ هـ در مدت چهار سال در بیست

۲ - ما هو نهج البلاغه و ترجمه آن «در پیرامون نهج البلاغه».

۳ - مستدرک وسائل - ج ۳ - ص ۵۱۳.

جلد به عربی نگاشته است. شرح نهج ابن ابی الحدید گنجینه‌یی از ادبیات عربی و تاریخ و فقه و اصول و مبانی کلامی و عقیدتی و دیگر علوم اسلامی است. مطالبی در این کتاب هست که در هیچ کتاب دیگری پیدا نمی‌شود. بعضی از اهل تسنن ابن ابی الحدید را شیعه می‌دانند، در صورتی که او در این کتاب سخنان شیخ مفید و سیدمرتضی را در رد اعتقاد اهل تسنن رد می‌کند، و به‌طور قطع او یک دانشمند سنی و در همان آغاز شرح نهج البلاغه می‌گوید: مشایخ ما معتزله چنین می‌گویند و علمای شیعه امامیه چنان، و در بسیاری از موارد به‌رد و نقض سخن دانشمندان شیعه و اثبات معتقدات اهل تسنن مبادرت ورزیده است، و در حقیقت به‌نظر ما سنی سرسختی نیز هست. ولی او یک دانشمند آزاداندیش و عاشق امیرالمؤمنین است، و کار بزرگ سیدمرتضی را در گردآوری سخنان آن حضرت به‌خوبی ارج می‌نهد، و با تسلطی که در علوم اسلامی داشته به‌شرح نهج البلاغه پرداخته و چنانکه می‌باید از عهده این کار بزرگ برآمده است.

به‌نظر ما اهل تسنن که شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید را نظر به‌پی‌گیری سخنان امیرالمؤمنین و نقل مطالبی به‌سود شیعه امامیه، از نظر دور داشته و از استفاده آن غافل مانده‌اند، خود را از بسیاری از حقایق اسلامی محروم ساخته‌اند.

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید چندین بار چاپ و منتشر شده است. بهترین و آخرین چاپ در همان بیست جلد که مؤلف قرار داده چنانکه گفتیم در سال ۱۳۷۸ هـ توسط محمد ابوالفضل ابراهیم دانشمند مصری در مصر چاپ و منتشر شده و تاکنون چندین بار چاپ آن تجدید گردیده است.

نظر دکتر زکی مبارک

متعصبینی که خود را از نهج البلاغه محروم ساخته، و از مطالعه شرح عالی آن توسط ابن ابی الحدید غافل و محروم مانده‌اند، خوب است به‌نظریه دانشمند منصف معاصر مصری توجه کنند.

دکتر زکی مبارک نویسنده دانشمند مصری آنجا که از نهج البلاغه سخن به‌میان می‌آورد خطاب به‌حضار مجلس در دانشکده حقوق بغداد می‌گوید: «من عقیده دارم که مطالعه «نهج البلاغه» در خواننده مردانگی و شهامت و عظمت نفس پدید می‌آورد. زیرا این کتاب فیضی از روحی بزرگ است که با اراده آهنین خود با مشکلات روزگار مواجه گشته است.» خدمت دیگری هم نهج البلاغه به‌زبان عربی نموده است، و فرصت پرارزشی برای تحرک

اندیشه‌ها و عقلا به وجود آورده است.

آیا شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید را می‌شناسید؟

شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید از ذخائر زبان عربی است. در این کتاب فوائد ادبی، لغوی، تاریخی و فقهی بسیاری است، که مورد بی‌حرمتی غافلان واقع شده است.^۴

سخنی درباره خطبه شقشقیه

آنها که نتوانسته‌اند تمامی نهج البلاغه را انکار کنند و آن همه گفتار نفز و رسای امیرالمؤمنین علیه‌السلام را ساخته و پرداخته سیدرضی یا سیدمرتضی یا دیگری بدانند، خطبه شقشقیه را پیش کشیده، و نظر به این که در این خطبه امیرالمؤمنین از سه خلیفه پیشین سخن گفته و آنها را مورد انتقاد قرار داده است، سخت به آن تاخته و گفته‌اند: این سخن سیدرضی است، و امکان ندارد علی‌علیه‌السلام خلفا را بدینگونه یاد کند.

در پاسخ اینان که به قول ابن ابی‌الحدید دلیلی جز هوای نفس و تعصب ناروا ندارند، بی‌تناسب نیست که سخن دانشمند بزرگ سنی ابن ابی‌الحدید معتزلی را در آخر شرح خطبه مزبور بیاوریم. ابن ابی‌الحدید می‌نویسد:

«استادم ابوالخیر مصدق بن شیب و اسطی در سال ۶۰۳ برایم نقل کرد و گفت: من این خطبه (یعنی شقشقیه) را بر شیخ ابومحمد عبدالله بن احمد معروف به ابن خشاب (در گذشته سال ۵۶۸) قرائت کردم. وقتی رسیدم به انتهای آن که ابن عباس می‌گوید: «به خدا بر هیچ چیز مانند قطع این خطبه از طرف امیرالمؤمنین تأسف نخوردم که دنباله آن را نیاورد» ابن خشاب گفت: «اگر من این را از ابن عباس می‌شنیدم به‌وی می‌گفتم: آیا چیزی در دل پسر عمویت باقی مانده بود که آن را در این خطبه ابراز نداشت تا این که تأسف بخوری چرا آنچه را می‌خواست بگوید به‌انجام نرسانید؟ به خدا قسم او در این خطبه از همه کس جز پیغمبر سخن گفته و چیزی را فروگذار نکرده است.»

مصدق بن شیب می‌گفت: «ابن خشاب مردی بذله‌گو و شوخ طبع بوده، لذا به‌وی می‌گفتم: یعنی می‌گوئی این خطبه را ساخته‌اند و به آن حضرت نسبت داده‌اند؟»
ابن خشاب گفت: نه به خدا، من یقین دارم تمام آن سخن علی‌علیه‌السلام است. همان‌طور که

۴ - عبقرية الشریف الرضی - ج ۱ ص ۲۲۳

می‌دانم تو هم آن را تصدیق داری!

من گفتم: بسیاری از مردم (اهل تسنن) می‌گویند: خطبه شششقیه سخن سیدرضی است. ابن خشاب گفت: کجا رضی و غیررضی چنین حال و اسلوبی دارند؟! ما رسائل و نوشته‌های رضی را دیده‌ایم، و شیوه او را در نویسندگی می‌شناسیم و آنچه هم در این خطبه است ملاحظه کرده‌ایم. به‌خدا من این خطبه را در کتابهایی که دویست سال قبل از ولادت سیدرضی تألیف شده است دیده‌ام!

من دیده‌ام که این خطبه با خطوطی که می‌شناسم و می‌دانم خط کدام یکی از علما و اهل ادب است، پیش از این که ابواحمد پدر رضی متولد شود، نوشته شده است!

من (مصدق بن شیب) گفتم: من نیز بسیاری از این خطبه را در تصانیف استادم ابوالقاسم بلخی پیشوای دانشمندان معتزله بغداد که در دولت مقتدر (خلیفه عباسی) و مدتها پیش از ولادت رضی می‌زیسته است، یافته‌ام. بسیاری از آنها را نیز در کتاب ابوجعفر بن قبه یکی از علمای عقاید و مذاهب (متکلمین) شیعه که مشهور به کتاب «الانصاف» است، هم دیده‌ام. ابن قبه از شاگردان شیخ ابوالقاسم بلخی رحمت الله علیه بود، و در آن عصر پیش از آن که رضی متولد گردد، از دنیا رفت.

خدمتی که سید رضی با تدوین نهج البلاغه به ادبیات و لغت عربی و اخلاق نموده است

به نظر ما هنوز زود است که دنیا متوجه اهمیت نهج البلاغه و خدمت بی‌نظیر سیدرضی به علوم اسلامی و دانش بشری گردد. در این هزار سال هر چه گفته و نوشته اند، و ۳۵۰ کتابی که در شرح و ترجمه آن نوشته اند و بعضی کتابها مانند شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید هم سر از بیست جلد می‌زند، تنها چند قدم است که در این راه روبه جلو برداشته اند. از یک نویسنده مستفکر و روشمند مصری بشنوید:

دکتر زکی مبارک در پایان جلد یکم کتاب خود که از نهج البلاغه سخن می‌گوید، می‌نویسد:

«اگر بگوئید نهج البلاغه نزدیک به چهل بار شرح شده است، و اگر بگوئید فصولی در آنست که به بعضی از السنه شرقی و غربی ترجمه شده است، و اگر بگوئید این کتاب، ابواب و مذاهبی را برای نقد و بررسی گشوده است، و اگر بگوئید این کتاب بر اکثر سخنگویان فصیح

برتری دارد، و اگر بگوئید نهج البلاغه مشهورترین مجموعه، یا بزرگترین مجموعه ایست که از عصر خلفا تاکنون محفوظ مانده است، و اگر بگوئید شرق و غرب را فرا گرفته و کتابخانه‌ای عربی و غیر عربی نیست که از وجود آن خالی باشد، و اگر بگوئید مخالفان اصالتش، ارزش ادبی آن را انکار نمی‌کنند....

اگر همه این خصوصیات را ذکر کنید، آن وقت خواهید دانست که سید رضی با جمع‌آوری مطالب این کتاب بی‌نظیر، چه خدمتی به ادبیات و لغت عربی و اخلاق نموده است.^۵

دختر سید مرتضی نهج البلاغه را روایت می‌کند

قبلاً در شرح حال سید مرتضی برادر بزرگ سید رضی گفتیم که به نقل قطب راوندی دانشمند پیشین شیعه در اواخر شرح نهج البلاغه خود، دختر دانشمند سید مرتضی نهج البلاغه را از عمویش سید رضی روایت کرده است!

معنی این سخن اینست که این دختر دانشمند از سلاله نبوت و یادگار آن خاندان بزرگ علمی و دینی، نواده فاطمه همسر طاهر ذوالمناقب و ناصر کبیر، نهج البلاغه را نزد عمویش سید رضی مؤلف آن درس گرفته و سید رضی مشکلات و معانی دقیق سخنان جد بزرگوارش را برای برادرزاده اش حل کرده و توضیح داده، سپس اجازه می‌دهد که او می‌تواند به همان روش برای دیگران روایت کند.

آیا این معنی برای شما خوانندگان جالب نیست؟ هزار سال پیش که اروپا در قرون وسطی دچار ظلمت جهل و نادانی بود، در جهان اسلام نه تنها مردان دانشمند در مراکز علمی سرگرم بسط و توسعه علوم اسلامی و معارف بشری بودند، بلکه دختران و زنان دانشمند هم به فراگیری علوم و فنون اشتغال داشتند، و نهج البلاغه را برای نخستین بار باید دختری درس بگیرد و به اخذ اجازه آن نائل گردد.

گفتار سید رضی در آغاز نهج البلاغه

من در عنفوان جوانی، و ایام بهار زندگانی، آغاز به تألیف کتابی در فضائل مخصوص ائمه طاهرين عليهم السلام نمودم، که مشتمل بر اخبار گزیده و گوهرهای سخنان آنان بود. منظوری که

۵ - عبقرة الشریف الرضی - ج ۱ - ص ۲۲۴.

از تألیف آن داشتم در مقدمه کتاب آوردم، و آن را پیشگفتار خود قرار دادم. چون از ذکر فضائل حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فراغت یافتم، پیش آمدهای روزگار، و گرفتاری‌های گوناگون ایام، مرا از تکمیل بقیه کتاب بازداشت. من آن کتاب را به ابواب منظم و فصول مرتبی ترتیب داده بودم، و در آخر آن فصلی باز کردم که مستضمن کلمات قصار (سخنان کوتاه) آن حضرت در مواعظ و حکم و امثال و آداب بود، ولی خطبه‌های طولانی و نامه‌های مفصل را نیاوردم.

گروهی از دوستانم، چون این کتاب را نگریستند، از آنجا که مشتمل بر فصل یاد شده بود، آن را پسندیدند، و از تازگی‌های آن تعجب کردند. به همین جهت از من خواستند کتابی تألیف کنم که شامل هر گونه سخنان برگزیده حضرت امیر المؤمنین علیه السلام اعم از خطبه‌ها، نامه‌ها، رساله‌ها، مواعظ، و کلمات قصار باشد.

و عقیده داشتند که سخنان آن حضرت متضمن عجائب بلاغت و شگفتی‌های فصاحت و گوهرهای عربیت، و کلمات نفوذ دینی و دنیوی است، که در هیچ سخنی دیده نشده، و در کتابی گرد نیامده است.

زیرا که امیر المؤمنین علیه السلام سرچشمه فصاحت و بلاغت است. فصاحت (شیوا سخن گفتن) و بلاغت (بجا و مناسب سخن گفتن) و قوانین آن از او گرفته شده است، و هر گوینده‌ای به روش او راه رفته، و هر واعظ بلیغی از سخنان آن حضرت استعانت جسته است. مع الوصف او بر همه تقدم و برتری دارد.

زیرا سخنان آن حضرت پرتوی از علم الهی و بوی عطری از سخنان پیغمبر اکرم (ص) دارد!

من درخواست ایشان را پذیرفتم، و اقدام به تألیف این کتاب نمودم، و می‌دانستم که تألیف آن بهره عظیمی دربر دارد و جاویدان خواهد ماند!! و پاداش همیشگی خواهد داشت...!

بدین وسیله خواستم از عظمت شخصیت علی علیه السلام، شمه‌ای روشن سازم، و آن را بر فضائل بشمارم که از آن حضرت، میان دوست و دشمن مشهور است، اضافه کنم، و می‌دانستم که آن حضرت در میان پیشینیان و آیندگان که دارندۀ سخنان ارجدار و امثال بی‌نظیر بوده‌اند، و خواهند بود، یگانه مردی است که به‌عالی‌ترین مجد و عظمت رسیده است.

سخنان آن حضرت دریائی است بی‌پایان، که با لحن و طرز سخنان هیچکس قابل قیاس نیست!!

از این رو بسیار بجاست که در مقام افتخار به آن حضرت به شعر معروف «فرزدق» تمثل

جویم:

اولئک آبائی فجئنی بمثلهم اذا جمعنا یا جریرالمجامع
(یعنی: اینان پدران من هستند، ای جریر! پس مانند اینان را زمانی که انجمن‌ها ما را
گردآورد، اگر می‌توانی برای من بیاور.)

من دیدم سخنان امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر محور سه موضوع دور می‌زند: خطبه‌ها و
فرمان‌ها، نامه‌ها و رساله‌ها، و حکمت‌ها و مواعظ.

پس به یاری پروردگار توانا، نخست شروع کردم به جمع‌آوری بهترین خطبه‌ها، سپس
نامه‌ها، و بعد از آن حکمت‌ها و آداب، و برای هریک باب جداگانه‌ای قرار دادم.

از جمله شگفتی‌های آن حضرت که فقط مخصوص اوست، و کسی مانند آن را ندارد،
اینست که اگر کسی سخنانی که از آن وجود مقدس درباره زهد و مواعظ و پند و اندرز رسیده
است، مورد تأمل و تفکر قرار دهد، به شرط این که متوجه نگردد این سخنان از آن بزرگ مرد
باعظمت و فرمانروای بانفوذ و مقتدر است، بی‌شبهه خواهد گفت اینها سخنان مردی است که جز
عبادت کاری نداشته است، و در گوشه انزوا نشسته، یا بهدامن کوهی پناه برده است، و جز به فکر
خویش نیست.

و هرگز باور نمی‌کند که اینها سخنان مردی است که در میدان جنگ آتش از شمشیرش
شعله‌ور بود، و گردن‌های گردنکشان را می‌زد، و پهلوانان را به خاک و خون می‌افکند، و در عین
حال از همه کس وارسته‌تر، و از تمامی مردم روی زمین پاکبازتر بود.

اینها همه از فضائل شگفت‌انگیز و خصوصیات نفسانی و نفیس آن حضرت است که بدان
وسیله جمع بین اضداد کرده، و پراکنده‌ها را گردآورده است. بارها این موضوع را به‌دوستان
گفته‌ام، و شگفت‌انگیزی سخنان آن حضرت را به آنها نشان داده‌ام، و همین موضوع نیز برای
عبرت و تفکر در آن سخنان، کافی است!

... با این همه، من ادعا نمی‌کنم که به تمامی سخنان آن حضرت دست یافته‌ام، بلکه دور
نیست بگویم آنچه از سخنان حضرت نیاورده‌ام، از آنچه آورده‌ام زیاده‌تر بوده، و آنچه در دامنم
گردآمده از آنچه گردنیامده، کمتر است!!

ولی من وظیفه‌ای جز سعی و کوشش نداشتم. خداوند است که راه روشن را به مردم نشان
می‌دهد، و بهترین راهنما نیز هموست!

سپس دیدم بهتر اینست که آن را به «نهج البلاغه» بنامم^۶. زیرا این کتاب درهای بلاغت را به روی ناظران می‌گشاید، و جویندگان بلاغت را بدانستن آن نزدیک می‌سازد، و خواسته معلم و متعلم و آرزوی مبلغان و زاهدان در آنست.

دانشمندان عامه و نهج البلاغه در یکصد ساله اخیر

با کمال تأسف و نهایت تعجب می‌بینیم علما و دانشمندان اهل تسنن در قرون بعدی یا از نهج البلاغه سخن به میان نیاورده‌اند، یا آن را به این و آن و حتی شخص مجهول نسبت داده، و یا با نوشتن و نیش سعی نموده‌اند چنین اثر نفیس و جاویدان و گنجینه علوم اسلامی و مایه افتخار ادبیات عربی را در نظر ملت عرب و اهل تسنن بی‌اعتبار و ناچیز جلوه دهند.

از دانشمندان متأخر یکی کاتب چلبی است که ضمن فهرست کتب اسلامی از «نهج البلاغه» نام برده ولی سخن ابن خلکان را نقل کرده که «ساخته سیدمرتضی یا سیدرضی است» و اضافه می‌کند که «اصولاً نهج البلاغه سخن علی نیست» سپس گفته ذہبی در «میزان الاعتدال» را می‌آورد که گفته است: «هر کس نهج البلاغه را مطالعه نماید یقین پیدا می‌کند که آن را به دروغ به امیر المؤمنین رضی الله عنه نسبت داده‌اند. زیرا در این کتاب صریحاً از دو سرور ما ابوبکر و عمر بدگونی شده است» آنگاه چلبی از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید^۷ و شرح قوام الدین یوسف بن حسن مشهور به قاضی بغداد و در گذشته سال ۹۲۲، و شرح کمال الدین ابن میثم بحرانی متوفی به سال ۶۷۹ چنانکه در «نامه دانشوران» است مؤلف کتاب «استقصاء النظر» و غیره نام می‌برد.

سپس چلبی می‌نویسد: ابن میثم در سال ۶۸۱ هـ شرح خود را تلخیص و برگزیده نموده و به عطا ملک محمد جوینی صاحب دیوان که احادیث صحیح را و آنچه را در نهج البلاغه آمده بود،

۶ - در «المنجد» می‌نویسد: «نهج» (به سکون هاء) راه روشن است، و نهج البلاغه به معنی راه روشن بلاغت می‌باشد، و نام کتابی است که در آن خطبه‌های امام علی بن ابیطالب جمع‌آوری شده است «بلاغت» یعنی آوردن سخن به مقتضای حال و میزان فهم مخاطب، و به معنی سخن شیوا و رسا هم آمده است. بنابراین «نهج البلاغه» یعنی راه روشن سخنان سنجیده و شیوا.

۷ - در بین هلالین نوشته شده (کاتب شاعری) در حقیقت ناشر «کشف الظنون» هم بیکار ننشسته و ابن ابی الحدید سنی سرسخت را برای خراب کردن کار و زحمت او در شرح نهج البلاغه «نویسنده و شاعر شیعه» خوانده است، تا مبادا تصور شود که او یک دانشمند عالیمقام و ذوق‌توان سنی بوده، و آن همه حقایق را که متعصبان کتمان کرده‌اند، آشکار ساخته است.

این کار یعنی شیعه شمردن ابن ابی الحدید را جمعی دیگر هم عنوان کرده‌اند، حتی دکتر زکی مبارک با همه خدمتی که به سیدرضی نموده درباره همه مطالب نهج البلاغه تردید کرده و ابن ابی الحدید را شیعه دانسته است!

بزرگ می‌شمرد، اهداء کرده است.^۸

عمر رضا کحاله، نهج البلاغه را جزو کتابهای سیدرضی نمی‌شمارد و می‌گوید: دیوان او چهار جلد است، طیف الخيال^۹ خصائص الاثمه، الآثار النبویه، تلخیص البیان عن مجازات القرآن^{۱۰} نیاورده است. جالب است که سیدرضی از کتاب «خصائص الاثمه» در مقدمه نهج البلاغه نام می‌برد و می‌گوید: «آن را در ایام جوانی نوشتم» و عمر رضا کحاله این کتاب را جزو تألیفات سیدرضی ذکر می‌کند (که چندان هم اهمیت ندارد) ولی از بزرگترین اثر او نهج البلاغه نام نمی‌برد!! راستی چرا؟ این همه تعصب برای چه؟!

خیرالدین زیرکلی نیز به پیروی از همکارانش در کتمان حقایق، با این که شرح حال اجمالی خوبی از سیدرضی نشان می‌دهد، باز نهج البلاغه را به عنوان یکی از تألیفات او ذکر نمی‌کند. چیزی که اضافه دارد اینست که گذشته از «عبقریة الشریف الرضی» و «الشریف الرضی» شیخ محمدرضا کاشف الغطاء، می‌نویسد: «عبدالمسیح محفوظ» و «حنانمر» هم کتابهایی به نام «الشریف الرضی» در شرح زندگانی سیدرضی تألیف کرده‌اند.^{۱۱}

نظر شیخ محمد عبده دانشمند مشهور و رئیس الازهر مصر در مقدمه شرح نهج البلاغه

شیخ محمد عبده، یکی از علمای بزرگ اهل تسنن و همکار یا شاگرد سیدجمال الدین اسدآبادی بود که به اتفاق وی در پاریس مجله «العروة الوثقی» را منتشر می‌ساخت. شیخ محمد عبده سالها با استعمار انگلیس که مملکت او «مصر» را در اشغال خود داشت مبارزه کرد، و در این راه تن به تبعید و دربدری‌ها داد، تا در آخر به مصر بازگشت، و به ریاست جامع الازهر رسید، و منشأ خدمات ارزنده‌ای گردید. می‌دانیم که شیخ محمد عبده کتاب «نهج البلاغه» را با توضیحات و حواشی پرارزش خود منتشر کرد که به «نهج البلاغه شیخ محمد عبده» مشهور است، و بارها در مصر به طبع رسیده و دانشمندان شیعه و سنی از آن آگاهی دارند.

۸ - کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون - ج ۲ - ص ۱۹۹۱.

۹ - این کتاب از تألیفات سیدمرتضی است.

۱۰ - معجم المؤلفین - ج ۹ - ص ۲۶۱.

۱۱ - الاعلام - ج ۶ - ص ۳۲۹.

وی که اعلم علمای دنیای تسنن بوده است در مقدمه شرح نهج البلاغه خود بعد از اندیشه و تدبر بسیار درباره این کتاب با عظمت، اعجاب خود را نسبت به مقصد و الای نهج البلاغه بدین گونه اظهار می‌دارد:

«... بر حسب تقدیر و به طور تصادف با کتاب «نهج البلاغه» آشنا شدم. این برخورد و تصادف هنگامی صورت گرفت که دچار دگرگونی و تشویش خاطر و افسردگی شده و از کارهایم بازمانده بودم»^{۱۲}.

از این رو کتاب مستطاب «نهج البلاغه» را وسیله‌ای برای تسلیت روح و چاره‌ای برای برطرف ساختن اندوه‌های خویش یافتم. به همین جهت برخی از صفحات آن را از نظر گذراندم و جمله‌هایی چند از عبارات آن را از قسمت‌های مختلف و موارد پراکنده، مورد دقت و تأمل قرار دادم.

در طی مطالعه آن می‌بینداشتم جنگ‌هایی اتفاق افتاده، و تاراج‌هایی رخ داده است، و این فکر برایم پدید آمد که بلاغت را دولت و نیروئی، و فصاحت را صولت و سطوتی است، و اوهام (کسانی که درباره نهج البلاغه تردید کرده‌اند) مشوب، و تردید آنها جز فسق و پلیدی نیست! اندیشیدم که انبوه سپاه خطابه‌ها، با شمشیرهای برنده، در صف‌های منظم خود با نظم و ترتیب خاصی به حالت دفاع ایستاده‌اند، و هرگونه شک و شبهه‌ای را برطرف می‌سازند، و بدلهای آشفته آرامش می‌بخشند.

بدین گونه و سوسه‌های پلید شکست خورد. و خاطره‌های سوء ناپود می‌گردد. آری همیشه پیروزی با حق و شکست و نابودی از آن باطل است، و شک و تردید سرانجام خمود و خاموش می‌گردد!!

با این مطالعات در «نهج البلاغه» به یقین دانستم که مدبر این دولت، و قهرمان این صولت (فصاحت و بلاغت) پرچمدار پیروزمند آن امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) است. بلکه هر وقت از مطالعه قسمتی صرف نظر می‌کردم، و به قسمت دیگر می‌پرداختم، کاملاً تغییر موضوع و مطلب تازه‌ای را احساس می‌کردم.

گاهی خود را در عالمی بسیار بزرگ از معانی بلند، و موضوعات عالی می‌دیدم که با زینت‌های عبارات آرایش یافته، و در پیرامون نفوس پاک‌شست دور زده، و به طرف دلهای روشن روی آورده است، تاراه راست را به آنها بنمایاند، و به آنچه منظور دارد رهبری کند، و با مرکب فضل و کمال از لغزش‌گاه‌ها حفظ نماید.

۱۲ - شیخ محمد عبده در آن موقع در بیروت از طرف استعمار انگلیس که مصر را در اشغال داشت، تبعید بود.

زمانی هم می‌دیدم که جمله‌های مبهم و سربلندیده، پرده از روی خشم‌آلود خود برداشته، و دندان‌های خود را به‌من نشان می‌دهد، و گاهی ارواحی را در قیافه پلنگ‌های درنده، یا چنگالهای شاهین‌ها را می‌دیدم که آماده حمله است. سپس به‌نظم می‌آمد که با یک حمله ناگهانی دلهای هواپرست و افکار واهی (کسانی را که درباره انتساب نهج البلاغه به‌علی علیه‌السلام شک و شبهه کرده‌اند) دریدند، و افکار فاسده و خیالات باطله را به‌کلی از میان بردند!! در جای دیگر مشاهده می‌کردم که عقلی نورانی که شباهت به‌مخلوق جسمانی نداشت، از این موکب الهی جدا شده، و خود را به‌جان انسان می‌چسباند، سپس او را از پرده‌های طبیعت جدا ساخته و به‌سوی ملکوت اعلا بالا می‌برد، و به‌جایگاهی پر نور راهنمایی می‌کند، و از آن پس ثواب او هام ماده را رها کرده، در کاخهای مقدسی نشیمن می‌دهد.

بسیار اتفاق می‌افتاد که گوئی می‌شنیدم، سخنوری بزرگ با سخنان حکیمانه‌اش زمامداران مردم را مخاطب ساخته و با صدائی رسا، کارهای شایسته و نیک را به‌آنها نشان می‌دهد، و به‌موارد شک و تردید آشنا می‌سازد. از لغزش‌گاه‌ها بر حذر می‌دارد، و به‌جزئیات سیاست ارشاد می‌کند، و به‌راه‌های درست زندگی راهنمایی می‌نماید.

تا آنجا که آنها را به‌مقام عالی ریاست نشاند، و با ارائه طریق و حسن تدبیر، و رمز مملکت‌داری، به‌جایگاه والای دنیوی بالا می‌برد.

این کتاب با عظمت (نهج البلاغه) همانست که سید شریف رضی رحمت‌الله علیه، از سخنان پیشوای بزرگ مسلمانان و مولای ما امیر المؤمنین علی بن ابیطالب کرم‌الله وجهه^{۱۳} از میان سخنان پراکنده آن حضرت گردآورده و با این اسم «نهج البلاغه» موسوم گردانیده است.

به‌حقیقت می‌گویم من اسمی را که به‌بهترین وجه دلالت بر مسمی و مقصود این کتاب گرانقدر کند، از «نهج البلاغه» بهتر سراغ ندارم. من قادر نیستم این کتاب پراج را بیشتر از آنچه از نامش برمی‌آید، تعریف و توصیف کنم، و در میان مزایای آن بالاتر از آنچه شریف رضی مؤلف این کتاب در مقدمه آن آورده است، چیزی بیاورم!

اگر قضاوت وجدان و حکم فطرت انسان، ملزم نمی‌ساخت که از شخص نیکوکار نسبت

۱۳ - می‌دانیم که عامه معمولاً به‌نام امیر المؤمنین علی علیه‌السلام که می‌رسند اغلب می‌گویند یا می‌نویسند: «کرم‌الله وجهه» یعنی گرامی باد رخسار او، ولی نسبت به‌سایر صحابه حتی سه خلیفه: ابوبکر، عمر و عثمان می‌گویند «رضی الله عنه» یعنی خدا از آنها خشنود شد و آن را بدین گونه توجیه می‌کنند که سایر صحابه معمولاً قبل از بهشت پیغمبر اکرم بت‌پرست و مشرک بودند و فقط علی علیه‌السلام است که پیش از بلوغ و در سن نه‌سالگی به‌عنوان اولین انسان از جنس مردان به‌خدا و پیغمبر ایمان آورد، و پیش از آن هم هیچگاه در مقابل بت نایستاد و نسبت به‌آنها کرتش نکرد. پس گرامی باد روی علی علیه‌السلام، اولین مسلمان روی زمین و پاکترین انسانها بعد از پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله که از روز نخست خداشناس بود.

به کار نیکش قدردانی و سپاس گزاری شود، هرگز احتیاجی به تمهید این مقدمه، و آوردن این بینه نداشتیم.

زیرا آنچه «نهج البلاغه» از فنون فصاحت و قوانین بلاغت که مخصوص به آنست دربر دارد، خود بهترین معرف آنست. مخصوصاً که «نهج البلاغه» از آوردن هیچ موضوعی از مقاصد سخن، فروگذار نکرده است، و از هر گذرگاه فکر و اندیشه گذشته است... در اثناء آن نیز کلمات شگفت آوری درباره توحید و عدل و صفات سلبی و ثبوتی خداوند می درخشد که عطش آدمی را فرو می نشاند، و دردهای دردمندان را شفا می دهد، و هر گونه شبهه ای را از لوح دلها می زداید. از خداوند بزرگ توفیق، و یاری و راهنمایی و نگاه داری می خواهم، و از خطای دل و زبان و از لغزش قلم و قدم به او پناه می برم، وهو حسبی ونعم الوکیل.

گفتار و کار علامه تهرانی بیرامون نهج البلاغه

علامه متبوع و کتابشناس نامی شیخ آقا بزرگ تهرانی در جلد چهارم کتاب گرانقدرش «الذریعه»^{۱۴} تحت عنوان «ترجمه نهج البلاغه» می نویسد: بعد از انقطاع وحی الهی کتابی از نظر اعتماد مانند نهج البلاغه تدوین نشده است. کتابی که راه صحیح علم و عمل را به ایشان نشان می دهد و پرتوی از علم الهی بر آن تابیده و بوی عطر سخنان پیغمبر اکرم (ص) از آن می تراود. نهج البلاغه صدف مرواریدهای حکمت و گنجینه یاقوت های سخن است. مواظبی که در طی خطبه های آن دیده می شود، و نامه های حضرت تار و بود دلها را به سوی خود می کشد. کلمات قصار آن نیز ضامن سعادت دنیا و آخرت است. طالبان حقایق را به دیدن گمشده خود ارشاد می کند، و فرزندگان را به راه سیاست و سیادتشان رهبری می نماید.

۱۴ - علامه بزرگوار شیخ آقا بزرگ تهرانی متوفی به سال ۱۳۸۹ ه در مدت شصت سال در صدد تهیه و تدوین فهرست کتب و تألیفات و مصنفات دانشمندان شیعه بوده و آن را ۲۴ جلد به زبان عربی نگاشته و به نام «الذریعه الی تصانیف الشیعه» یعنی نردبانی برای رسیدن به تصنیفات شیعه، نامیده است. این کتاب یکی از بهترین آثار اسلامی است و زحمات طاقت فرسای مؤلف عالیقدر آن در خور کمال اهمیت و نهایت ستایش و تحسین است. شیخ آقا بزرگ تهرانی را شیخ العلما می گفتند، او گذشته از الذریعه یکدوره تراجم دانشمندان شیعه را نیز به نام «اعلام الشیعه» تألیف نموده که تاکنون هشت جلد آن منتشر شده است. کتاب «معصی المقال فی مصنفی علم الرجال» نیز از تألیفات پر ارج علامه تهرانی است.

کتابی که دارای چنین ارزشی است جا دارد که اندیشمندان در پیشگاهش زانو زنند و کاوش گران آن را مورد مطالعه و بررسی قرار دهند، و شایسته است که پیرامون آن کتاب‌ها و رساله‌ها نوشته شود، تا همه با بعضی از مطالب آن روشن گردد، و به زبان‌های دیگر هم ترجمه شود تا اهل هر زبانی کفی از آن دریا بردارند.

علامه تهرانی سپس ۱۴ ترجمه نهج البلاغه را که تا آن زمان دیده یا از آن اطلاع پیدا کرده است برمی‌شمارد. این ترجمه‌ها به زبانهای فارسی و اردو، و گجراتی است.^{۱۵} و در جلد هفتم به عنوان «خطبه‌های امیر المؤمنین» ۱۳ کتاب را به نام «خطب امیر المؤمنین» از تألیفات دانشمندان پیشین نام می‌برد.^{۱۶}

و در جلد چهاردهم زیر عنوان «نهج البلاغه» می‌نویسد: «نهج البلاغه از لحاظ اشتها و مقام والا و ارزش و جایگاه بلندی که دارد همچون آفتاب نیم‌روز است. چقدر زشت است که خردمند بینا سؤال کند آفتاب تابان چیست؟ با این که می‌بیند پرتو آن سر تا سر دنیا را فرا گرفته است.

نهج البلاغه نیز چنین است. زیرا شهرت آن شرق و غرب عالم را پر کرده، و نام آن به گوش جهانیان رسیده است.

از تعلیمات نهج البلاغه کلیه افراد نوع بشر استفاده می‌برند، چون مطالب این کتاب از معدن وحی الهی صادر شده است. نهج البلاغه در تبلیغ و تعلیم، برادر قرآن کریم است، و دواي درد هر دردمند و بیمار می‌باشد، و دستور العملی است برای به‌دست آوردن سعادت دنیا و سیادت آخرت.

با این فرق که قرآن را حامل وحی الهی بر قلب پیغمبر امین صلی الله علیه و آله وسلم نازل کرده است، و نهج البلاغه انشاء باب مدینه علم پیغمبر و حامل وحی او، یعنی سیدالموحیدین و امام‌المتقین علی امیر المؤمنین علیه السلام من رب العالمین می‌باشد...

سخنانی که امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه‌هایش ایراد می‌فرمود، یا آن را برای کاتبش املاء می‌کرد.^{۱۷} در روز نخست بر حسب عادت عرب در سینه‌های گروهی از یارانش جای داشت، سپس آنچه در سینه‌ها بود در اصول اولیه رجال شیعه نوشته شد، چنانکه سیزده تا از این کتابها به نام «اصل» را در جلد هفتم صفحه ۱۸۷ به بعد ذکر کردیم. یکی از این کتابها که مشتمل بر

۱۵ - الذریعه - ج ۴ - ص ۱۴۴

۱۶ - الذریعه - ج ۷ ص ۱۸۷

۱۷ - معلوم نیست حضرت مطالب را عموماً املاء می‌کرده است. به ظن قوی نامه‌ها اغلب به خط خود حضرت بوده است.

خطبه‌های حضرت بوده است، در زمان خود امیرالمؤمنین علیه السلام تألیف شده، مانند کتاب «الْخُطْبُ» تألیف ابوسلیمان زید جُهَنی که در جنگهای حضرت شرکت داشته است. سپس از آن کتابهای اولیه وارد کتب بعدی تا عصر سید رضی شد که قصد داشتند خطبه‌های حضرت را گرد آورند.

این اصل‌های معتبر و کتب مورد اعتماد در کتابخانه وزیر شاپور بن اردشیر و غیره در بغداد که تحت نظارت سیدرضی بوده، وجود داشته است، و سیدرضی هر وقت می‌خواست از آنها استفاده می‌کرده است. تا این که از این راه سخنان حضرت را جمع‌آوری کرد و آنها را در کتابی در سه بخش قرار داد:

خطبه‌ها، نامه‌ها، حکمت‌ها، سپس آن را «نهج البلاغه» نامید. آنگاه علامه تهرانی می‌گوید: نظر به این که نهج البلاغه در عظمت و بلاغت به بالاترین درجه رسیده، و افکار بسیاری از طبقات مردم از درک مزایای آن عاجز بود، لذا احتیاج به توضیحات و شرح و بیان و ترجمه به سایر زبان‌ها پیدا کرد، چه با نظم و چه با نثر، تا نفع آن عاید نوع بشر گردد. خداوند گروهی از بزرگان مسلمین از عرب و غیر عرب و سنی و شیعه و غیر آنها را موفق داشت تا با همه امکاناتی که دارا بودند به این امر مهم همت گمارند.

بعضی از این دانشمندان تمامی نهج البلاغه را شرح کرده‌اند، برخی بر تمام آن حاشیه نوشته‌اند، یا فقط مشککات آن را شرح داده‌اند، یا تنها خطبه‌ها را شرح کرده‌اند، یا نامه‌های حضرت، یا تمام کلمات قصار آن وجود مقدس، یا بعضی از آن را شرح نموده‌اند.

بعضی هم تمامی نهج البلاغه یا قسمتی از آن را به زبان‌های دیگر ترجمه کرده‌اند، یا همگی یا بخشی از آن را به شعر فارسی و زبان دیگر درآورده‌اند. یا پیرامون بعضی از آنچه به نهج البلاغه تعلق داشته، کتاب نوشته و تعداد خطبه‌ها و نامه‌ها یا فهرست الفاظ آن را برشمرده‌اند، یا در شناسائی آن قلمفرسایی نموده‌اند، و از این قبیل تألیفات بر حسب آنچه من طی سالها به آن پی برده‌ام، و آنها را در مجلدات این کتاب (الذریعه) جای داده‌ام. به گمانم تا کنون (سال و چاپ جلد ۱۴ که در ۱۳۸۱ هـ انجام گرفته است) به یکصد کتاب و رساله می‌رسد. «والله اعلم»

آنگاه مؤلف الذریعه به تفصیل یکصد و پنجاه کتاب را به نام «شرح نهج البلاغه» به عربی و فارسی وارد و گجراتی و ترکی و غیره نام می‌برد که دانشمندان شیعه و سنی و عرب و غیره به نظم و نثر پیرامون نهج البلاغه نوشته و تألیف کرده یا به نظم آورده‌اند^{۱۸} و اقلاً این بخش الذریعه چقدر

۱۸ - الذریعه - ج ۱۴ - از ص ۱۱۱ تا ۱۶۱ - به طور قطع کتابها در شرح و ترجمه نهج البلاغه بیش از این است که مؤلف الذریعه نام برده است. از این گذشته در این بیست سال بعد از چاپ جلد ۱۴ الذریعه نیز حداقل بیست کتاب که به‌السنه گوناگون درباره نهج البلاغه انتشار یافته که بعضی از آنها چندین جلد است.

لذت بخش است. چون کمتر کتابی را در جهان بعد از قرآن مجید دیده ایم که این قدر مورد توجه واقع گردد، و این همه کتاب پیرامون آن نوشته شود. تازه باید گفت: این هنوز از نتایج سحر است!

نهج البلاغه صبحی صالح و دیگران

نهج البلاغه در سال های اخیر به قطع جیبی و رقعی توسط دانشمند معاصر سنی دکتر صبحی صالح استاد دانشگاه بیروت با مقدمه جالب و فهرست کامل موضوعات آیات، روایات، اعلام اماکن و اشیاء به طرزی زیبا و مطلوب چاپ و در سراسر دنیای عرب و اسلام منتشر شده است. نهج البلاغه صبحی صالح رونق تازه ای به این کتاب گرانقدر و سرمایه علمی بزرگ داده است. این آخرین کاری است که روی نهج البلاغه به عربی آنهم توسط یک دانشمند سنی معاصر انجام گرفته است. بنابراین باید به آن دسته از متعصبان که پرده تعصب خشک یادگار دوران جاهلیت دیدگان حقیقت بین آنها را گرفته و از تماشای جمال آفتاب حقیقت محروم ساخته است گفت:

از همه بدبخت تر خفاش بود کو عدوی آفتاب فاش بود

و

شب پره گروصل آفتاب نخواهد رونق بازار آفتاب نکاهد
در سنوات اخیر ترجمه و شرح نهج البلاغه به فارسی توسط دانشمند معاصر آقای فیض الاسلام منتشر شده که به میزان فوق العاده زیادی به شناسایی و رواج نهج البلاغه در میان فارسی زبانان کمک نموده است.

همچنین ترجمه آزاد نهج البلاغه به قلم مرحوم جواد فاضل به نام «سخنان علی (ع)» با قلم شیوای او در سطح وسیعی منتشر شده است که در قشر جوان و تحصیل کرده ایرانی در داخل و خارج عکس العمل بسیار مطلوبی داشته است. و نیز نهج البلاغه توسط علامه بزرگوار معاصر حاج شیخ محمد تقی شوشتری مؤلف کتاب پراج «قاموس الرجال» به زبان عربی و به تفصیل شرح شده که تاکنون ۱۲ جلد آن به قطع وزیری انتشار یافته است. همچنین گذشته از مستدرک مرحوم کاشف الغطاء، مصادر و اسانید نهج البلاغه توسط دانشمند محترم آقاسید عبدالزهراء خطیب حسینی در ۴ جلد، و مستدرک نهج البلاغه تألیف آقای محمد باقر محمودی در ۷ جلد انتشار یافته

است. و نیز ترجمه و شرح فارسی نهج البلاغه به وسیله دانشمندان معاصر آقای شیخ محمد تقی جعفری و آقای مکارم شیرازی (با همکاری جمعی از فضلاء حوزه علمیه قم) در چندین جلد تألیف شده که به ترتیب مجلدات آن منتشر می‌شود. «شکر الله مساعیهم الجمیله والحمد لله».

وفات سید رضی

چنانکه پیشتر اشاره کردیم سید رضی مؤلف نهج البلاغه در سن ۴۷ سالگی پس از آن همه افتخارات به جهان باقی شتافت، و با مرگ خویش دنیای علم و فضیلت را عزادار ساخت. این خلکان می نویسند: «پس از مرگش برادرش ابوالقاسم علی - سید مرتضی - که توانست جنازه و مراسم دفن او را بنگرد، به حرم موسی بن جعفر (ع) رفت، و فخرالملک وزیر با جماعت بسیاری از مردم بر جنازه وی نماز گزارد. «رحمت الله علیه»^۱

صفدی توضیح بیشتری می دهد و می نویسد: «وقتی سید رضی وفات یافت، فخرالملک و تمام اشراف و قضات و شهود و اعیان حضور یافتند، و جنازه او را در خانه اش واقع در «کرخ» دفن کردند. وزیر باجماعتی که از همه آنها بزرگتر ابو عبدالله ابن مهلوس علوی بود بر وی نماز گزارد. آنگاه مردم دستمدسته وارد خانه شدند، و بر وی نماز گزارند. در پایان روز وزیر سوار شد و به مشهد مقابر قریش (کاظمین) رفت، و مرگ رضی را به برادرش سید مرتضی تسلیت گفت، و او را واداشت تا به خانه بازگردد»^۲.

ابن اثیر می گوید: «در تشییع جنازه او عموم طبقات حضور یافتند، ولی برادرش (سید مرتضی) حضور نداشت. چون او نتوانست به جنازه رضی بنگرد. لذا رفت به حرم کاظمین (ع) تا این که فخرالملک وزیر او را به خانه برگردانید. بسیاری از شعرا در رثاء وی شعر گفتند، از جمله برادرش سید مرتضی بود که گفت...»^۳

بدن پاک سید رضی را مانند پدر و برادرش سید مرتضی پس از دفن در کاظمین به کربلا بردند و در جنب مرقد جدش ابراهیم مجاب فرزند برومند حضرت موسی بن جعفر علیه السلام مدفون ساختند. والله اعلم.^۴

۱ - وفیات الاعیان - ج ۴ - ص ۴۸.

۲ - الوافی بالوفیات - ج ۲ - ص ۳۷۸.

۳ - کامل ابن اثیر - ج ۷ - ص ۲۸۰.

۴ - رجال علامه بحر العلوم - ج ۳ - ص ۱۱۱.

فرزند دانشمند سید رضی

از سید رضی پسری ماند که به ابوالاحمد عدنان، معروف و ملقب به طاهر ذوالمناقب بود در نام و کنیه و لقب جدش را داشت. او مانند پدر و جد و عمویش در بغداد نقیب دودمان ابوطالب یعنی سرپرست سادات خاندان ابوطالب بود. ابوالحسن عمری می‌گوید: «او مردی شریف و عقیف و به پاکی طینت و نظر صائب ممتاز بود. علم عروض (قواعد شعر) می‌دانست».^۵

به گفته ابن جوزی عدنان نقابت طالبیان را داشت، و در سال ۴۴۹ هـ وفات یافت چون پس از وفات سید رضی منصب نقابت به برادرش سید مرتضی رسیده است، به نظر می‌رسد که این منصب بزرگ بعد از رحلت سید مرتضی به برادر زاده اش عدنان تنها فرزند سید رضی رسیده باشد، و او آن را تا پایان زندگی دارا بوده است.

شهید سعید قاضی نورالله شوشتری پس از شرح حال پدر عالیقدرش سید رضی از وی نام برده و می‌نویسد: «شریف بطحای فضل و کرم و نقیب مشهود دانش بود. لوای علو شأن و سمو مکان او به سماء رفعت و سماک علو نسبت احمدی رسیده، و بر خلعت حشمت و احترام و اعلام نزاهت طهارت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً، کشیده.

تفاخر نموده به او آل هاشم تظاهر فرزوده بهار آل حیدر
به اجداد او عزبطحا و یثرب به اسلاف او فخر محراب و منبر

بعد از وفات عم خود میر مرتضی رضی الله عنه متولی نقابت علویه شد، و ابن حجاج را در مدح او قصائد بسیار است».^۶

به گفته «عمدة الطالب» دودمان سید رضی با مرگ عدنان منقرض شد. دودمان سید مرتضی نیز پس از یکی دو پشت به انجام رسید، ولی مجد و عظمتی که این دو برادر از خود به یسادگار گذاردند، در بقای نام و نشان آنها کافی است که تا پایان روزگار آن را در دنیای علم و اسلام و تشیع باقی گذارد.

۵ - عمدة الطالب - ص ۱۷۳.

۶ - المنتظم - ج ۸ - ص ۱۸۹.

۷ - مجالس المؤمنین - ج ۱ - ص ۵۰۶.

سید علیخان شیرازی دانشمند نابغه شهر می نویسد: «عدنان کنیه و لقب جدش را داشته و به او «ابو احمد عدنان طاهر ذوالمناقب» می گفتند. و می گوید: در یکی از کتب معتبر مشجرات انساب دیدم که عدنان پسری به نام علی داشته ولی در گذشته، و با مرگ وی دودمان سید رضی هم منقرض شد^۸».

پایان

۸ - الدرجات الرفیعه - ص ۴۸۰.

کتابهایی که در نگارش این کتاب مورد استفاده نویسنده بوده است:

نام کتاب	مؤلف کتاب
۱ - الذریعه	شیخ آقابزرگ تهرانی
۲ - اعلام الشیعه	شیخ آقابزرگ تهرانی
۳ - اعیان الشیعه	سید محسن امین عاملی
۴ - الاعلام	خیرالدین زرکلی
۵ - الکنی واللقاب	حاج شیخ عباس قمی
۶ - انباه الروات	ابوالحسن قفطی
۷ - بغیة الوعات	جلال الدین سیوطی
۸ - تاریخ گزیده	حمدالله مستوفی قزوینی
۹ - تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام	سید حسن صدر
۱۰ - خلاصة الاقوال	علامه حلی
۱۱ - الدرجات الرفیعه	سید علیخان شیرازی
۱۲ - رجال نجاشی	ابوالعباس نجاشی
۱۳ - رجال بحر العلوم	علامه بحر العلوم
۱۴ - روضات الجنات	سید محمدباقر خونساری
۱۵ - سفرنامه	ناصر خسرو قبادیانی
۱۶ - شرح نهج البلاغه	ابن ابی الحدید معتزلی
۱۷ - شرح نهج البلاغه	شیخ محمد عبده
۱۸ - شذرات الذهب	ابن عماد حنبلی
۱۹ - عبقریة الشریف الرضی	دکتر زکی مبارک
۲۰ - عمدة الطالب	ابن عنبه داودی
۲۱ - غایة الاختصار	تاج الدین حسینی حلبی
۲۲ - الغدیر	حاج شیخ عبدالحسین امینی
۲۳ - فهرست	ابن ندیم
۲۴ - فهرست	شیخ طوسی
۲۵ - فرهنگ عمید	حسن عمید

نام كتاب

مؤلف كتاب

- ٢٦ - فوائد الرضويه
 ٢٧ - كاخ دلاويز
 ٢٨ - الكامل
 ٢٩ - كشف الظنون
 ٣٠ - الكنى والالقباب
 ٣١ - لسان الميزان
 ٣٢ - ما هو نهج البلاغه؟
 ٣٣ - مجالس المؤمنين
 ٣٤ - المختصر فى تاريخ البشر
 ٣٥ - مرصداطلاع
 ٣٦ - مجله مكتب اسلام
 ٣٧ - مقدمه نهج البلاغه
 ٣٨ - مقدمه ديوان سيدمرتضى
 ٣٩ - معجم المؤمنين
 ٤٠ - معجم المطبوعات العربيه
 ٤١ - معجم الادبا
 ٤٢ - المنتظم
 ٤٣ - منتهى المقال
 ٤٤ - مستدرک وسائل ج ٣
 ٤٥ - نقد الرجال
 ٤٦ - نور الهداية فى اثبات الولاية
 ٤٧ - هدية الاحباب
 ٤٨ - هزاره شيخ طوسى
 ٤٩ - يتيمة الدهر
- حاج شيخ عباس قمى
 سيدعلى اكبر برقى
 ابن اثير جزرى
 كاتب چلبى
 حاج شيخ عباس قمى
 ابن حجر عسقلانى
 سيد هبة الدين شهرستانى
 قاضى نورالله شوشترى
 ابوالفداء عمادالدين اسماعيل
 صفى الدين بغدادى
 سال اول
 سيدرضى
 سه تن از دانشمندان شيعه
 عمر رضا كحاله
 الياس سركىس
 ياقوت حموى
 ابوالفرج ابن جوزى
 شيخ ابوعلى حائرى
 حاج ميرزا حسين نورى
 ميرمصطفى تفرشى
 جلال الدين دوانى
 حاج شيخ عباس قمى
 على دوانى
 عبدالملك نعالى